

شماره ۱۲۴

نشریه مجاهدین خلق ایران



سر مقاله

۲۰۰ درصد دروغ بخاطر چه بود؟
فریب و سرکوب،
راه ارتجاعی
خروج از بن بست

گرامی باد سالروز شهادت
مجاهد کبیر
رضارضائی

سال دوم - پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰ - تک شماره ۳۰ ریال در صفحه ۲

رئیس جمهور: سر قاسم ایران باید در برابر تمایل شدید به استبداد مقاومت کند

آقای رئیس جمهور روزیکشنبه گذشته، به دنبال اقدامات مستبدانه و اختناق آمیز مرتجعین حاکم و توقیف روزنامه‌های انقلاب اسلامی و... در اجتماع انبوه مردم همدان سخنانی بدین شرح ایراد کرد:

رئیس جمهوری وسیله‌ای برای این که فعالیت و نظرهای خود را به اطلاع شما برساند دیگر در اختیار ندارد، جز زبان گویای شما. شما نسل جوان امروز، همگی جوانان در سرتاسر کشور باید در مقابل این قانون شکنی آشکار به مقاومت و استقامت برخیزید. در همجا باید بازگو کنید و خود بیان نظرها و کارنامه‌های رئیس جمهور خود باشید. سرتاسر ایران باید در برابر تمایل شدید به استبداد مقاومت کند. هر کدام از شما جوانان یک شماره از انقلاب اسلامی بشوید و در سرتاسر کشور حقایق را به یکدیگر بازگو کنید و نگذارید ثمره انقلاب شما را این گونه مفت از دست شما بدر آورند.

جمهوری ایجاد کنند، پرونده مصدق به چه کار این دفتر می‌آمده است؟ خود شما می‌توانید قضاوت کنید و امروز نیز روزنامه‌های انقلاب اسلامی و چند روزنامه‌های دیگر را توقیف کرده‌اند. در شرایطی که ما هستیم، رادیو و تلویزیون سرتاسر، روزنامه‌های دیگر در دست گروه انحصار طلب، دوسه روزنامه‌های دیگر هم که صحبت می‌کردند توقیف. بنابراین

بسم الله الرحمن الرحیم
خواهران و برادران عزیزم در این لحظات، جز استقامت هیچ راه دیگری برای نجات کشور نیست. شما لابد شنیدید که دیشب بر پرده‌های تلویزیون مقدمات سانسور کامل رئیس جمهوری را فراهم آوردند گفتند که پرونده‌های مصدق و بختیار را از وزارت خارجه برداشته‌اند برای این که می‌خواستند یک مرکز اطلاعاتی در دفتر ریاست

ما در جبهه‌های جنگ هستیم و می‌باید از پشت سر مطمئن باشیم. آن‌ها که به راحتی داستان گروگان‌گیری را به چنان تصمیم فزاحت باری کشاندند و شمره‌ای که برای شما از آن داستان مانده، از دست دادن چند میلیارد ثروت شما، حیثیت شما و این جنگ تحمیلی بود. اینک خواب‌های دیگری برای شما دیده‌اند. استقامت با شجاعت، مقاومت باشماست، استقامتی که شما در همه‌ی کشور می‌کنید، نوید می‌دهد که روزهای تمایل به استبداد مرده است و صبح آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی نزدیک. در این شرایط خفقان است که می‌خواهند در برخی از حوزه‌ها به گمان این که در آنجاها می‌توانند "صندوق‌سازی" کنند انتخابات انجام بدهند. علت یورش آن‌ها به آزادی‌ها همین است که گمان می‌کردند بعد از ۱۴ قرن تکرار سخن علی (ع) آنجا که گفت: "کلمه حق است، اما از آن مراد باطل می‌کنند"، می‌توانند به مناسبت ۱۵ بقیه در صفحه آخر

پیام رئیس جمهور به مردم در رابطه با تشدید بیسابقه اختناق و تعطیل روزنامه‌های غیر حزبی

خبر تعطیل چند نشریه‌ی دیگر از ان جمله روزنامه‌ی انقلاب اسلامی را شنیدید. شب گذشته نیز برنامه‌ی تلویزیونی دادستان کل کشور را که به منظور لکه‌دار کردن رهبر نهضت ملی ایران دکتر مصدق و خدشه‌دار کردن رئیس جمهوری تنظیم شده بود، تماشا کردید.

این‌ها مراحل مختلف حرکتی است که حذف رئیس جمهوری منتخب شما را هدف قرار داده‌است.

آنچه اهمیت دارد، حذف رئیس جمهوری نیست، مهم آنست که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم بهاخته تحمیل کند و اثر خون‌های گرانبار عزیزان شما را که در سرنوشتی رژیم سیاه پهلوی نثار اسلام و آزادی شد، از بین ببرد و این در شرایطی است که کشور، خود را برای انجام انتخابات میان‌دوره‌ای آماده می‌کند.

رئیس جمهور شما هم چنان در انجام رسالت خطیری که شما ملت مسلمان ایران به عهده‌ی او گذارده‌اید، استوار ایستاده‌است پیام و کارنامه‌ی خود را به هر شکل از آن جمله یزور و اعلامیه و... به اطلاع شما خواهد رساند و به دعوت شما که هر روز او را به مقاومت و استقامت می‌خوانید صمیمانه لبیک می‌گوید.

شاد و پیروز باشید
رئیس جمهور
سید ابوالحسن بنی‌صدر
۶۰/۳/۱۷

مجاهدین خلق ایران ضمن محکوم کردن مجدد تعطیل روزنامه انقلاب اسلامی و توطئه حذف آقای رئیس جمهور حمایت خود را از ایشان اعلام می‌کنند

بنام خدا
بنام خلق قهرمان ایران
هموطنان عزیز! مردم آزاد موشرف ایران توطئه‌ی تعطیل روزنامه‌های غیر حزبی و به ویژه روزنامه‌ی انقلاب اسلامی گام بلند دیگری است در مسیر حذف رئیس جمهور دکتر بنی‌صدر که جز خفقان بازم هر چه بیشتر و خشنودی دشمنان این میهن و سرکوب و گشتار داخلی را در پیش ندارد.
مجاهدین خلق ایران در چنین شرایط حساسی یک بار دیگر ضمن محکوم کردن تمامی این توطئه‌ها ضرورت حفاظت و پاسداری عموم اقشار و طبقات خلق را از تمام آزادی‌ها و حقوق اساسی ناشی از انقلاب کبیر خلقمان و هم چنین ضرورت حمایت از رئیس جمهوری را که در معرض چنین توطئه‌هایی واقع شده یادآوری می‌کنند.
مجاهدین خلق ایران ۱۸ / خرداد / ۶۰

تحریم انقلابی روزنامه‌های حکومتی

بنام خدا
بنام خلق قهرمان ایران
همزمان با توقیف غیرقانونی بقایای روزنامه‌های غیر حکومتی به مثابه‌ی گام بلند دیگری در مسیر پامال نمودن ابتدائی‌ترین دستاوردهای انقلاب کبیر خلقمان و سلطه‌ی کامل استبداد و اختناق بر سرنوشت میهن خونبارمان، مجاهدین خلق ایران بدینوسیله تحریم انقلابی همه‌ی روزنامه‌ها و نشریات دست نشانده‌ی حکومتی از قبیل اطلاعات، گیهان، جمهوری اسلامی و غیره را به عموم نیروها و مردم شریف ایران تا احراز آزادی کامل مطبوعات (منجمله نشریات نیروهای انقلابی) پیشنهاد می‌کنند.
ضمناً در همینجا اکیدا هشدار می‌دهیم که بنا به تجربه‌ی جریان آزاد کردن گروگان‌های جاسوس، که توقیف نشریات انقلابی مقدمه‌ی چنان وطن‌فروشی بزرگی گردید، اکنون نیز قویاً احتمال می‌رود که مضافاً بر توطئه‌ی سرکوب نیروهای مردمی در ارتباط با سازش‌های امپریالیستی و مساله جنگ، خیانت‌های بسیار بزرگ دیگری نیز در کار باشد که مقاومت متحد عموم اقشار و طبقات خلق را طلب می‌کند.
مجاهدین خلق ایران ۱۷ / خرداد / ۶۰



۲۰۰ درصد دروغ بخاطر چه بود؟

فریب و سرکوب راه ارتجاعی خروج از بن بست

پس از آن که در هفته‌ی گذشته رئیس‌جمهوری از طرف هیئت حل اختلاف! به عنوان متخلف معرفی شد و بعضی روزنامه‌ها نیز برای چندمین بار از طرف هیئت به تخلف متهم شده و مورد تهدید قرار گرفتند و بلافاصله پس از مراسم ۱۵ خرداد روزنامه انقلاب - اسلامی به همراه سه روزنامه‌ی دیگر از طرف دادستانی کل انقلاب تا اطلاع ثانوی توقیف شد. بدین ترتیب سرنوشتی که از مدت‌ها پیش به نظر می‌رسید در جهت حذف رئیس جمهور در انتظار روزنامه‌ی انقلاب اسلامی باشد بالاخره تحقق پیدا کرد و این روزنامه عجلتا تعطیل شد. توقیف و تعطیل روزنامه‌ی رئیس‌جمهوری و سه روزنامه‌ی دیگر از اولین اقدامات عملی انحصار طلبان حاکم پس از جریانات پانزدهم خرداد بود که علی‌القاعده باید آن را نه یک اقدام واحد بلکه حلقه‌ای از سلسله اقداماتی برنامه‌ریزی شده و به هم پیوسته به حساب آورد که در مسیر بسط و تثبیت هرچه بیشتر اختناق و انحصارطلبی به عمل می‌آید و چه بسا موقعی که این مقاله از زیر چاپ بیرون می‌آید شاهد اقدامات دیگری از این قبیل نیز شده باشیم.

در سرمقاله‌ی مجاهد هفته‌ی پیش تحت عنوان "در مفهوم و واقعیت بن بست"، ضمن اشاره و استناد به علائم و نشانه‌های متعدد "بن بست" سیاسی کنونی جامعه از جمله نوشتیم که "آیا اعمال فشار و سانسور بر مطبوعات و به هر بهانه‌ای بعضی روزنامه‌ها را به تخلف متهم کردن و تهدید نمودن و به بهانه‌ی جنگ خواهان مسکوت گذاشتن مهم‌ترین مسائل شدن... نشانه‌ی بن بست نیست؟" و امروز می‌بینیم که بالاخره این تهدیدها جامه‌ی عمل پوشیده و روزنامه‌های مذکور توقیف شده‌اند. در آن سرمقاله و هم‌چنین در سرمقاله‌ی مجاهد ماقبل آن، تحت عنوان "رفراندوم"، ما ضمن توضیح و استدلال بر بن بست سیاسی کنونی حاکم بر جامعه و نشان دادن راه خروج مردمی و مسالمت‌آمیز از این بن بست و منجمله حمایت از رفراندوم پیشنهادی رئیس‌جمهور گفتیم که انحصارطلبان و مرتجعین که اکنون در اوج انزوا و ایزولاسیون در جامعه و در بین توده‌ی مردم بسر می‌برند به هیچ‌وجه حاضر نخواهند بود که بدین طریقه جهت خروج از بن بست (که البته آن‌ها از اساس منکر آن هستند) تن بدهند. و منجمله نوشتیم "آیا انحصارطلبان حاکم فی‌الواقع در تمهید و انتظار "ساعت صفر" نشست‌اند؟"

رویدادهای صحنه‌ی سیاسی جامعه در اواخر هفته‌ی گذشته و اوایل هفته‌ی جاری یعنی مشخصا راهپیمایی‌ها و مراسم روز پانزدهم خرداد و رژه‌ی مسلحانه‌ی پاسداران در روز شنبه‌ی گذشته و چگونگی آن‌ها و به دنبال آن تعطیل و توقیف بقایای روزنامه‌های غیروابسته به محافل انحصار طلب و ارتجاعی حاکم پرده‌های هرچه بیشتری را از روی نیت و مقاصد استبدادی و اختناق‌آفرین انحصارطلبان کنار زده و حقایق و واقعیت‌هایی را که در دو شماره‌ی گذشته‌ی مجاهد بر آن‌ها تاکید کرده بودیم هرچه روشن‌تر نشان می‌دهد.

پانزدهم خرداد البته یکی از روزهای تاریخی و نقطه‌ی عطفی در مسیر مبارزات رهایی بخش مردم است بگذریم که انحصارطلبان با برخورد‌ها و تبلیغات غیرواقعی و دروغین خود و تاریخ‌نویسی و تاریخ‌سازی فریبکارانه و ارتجاعی یعنی فی‌الواقع تحریف تاریخ مبارزات این خلق در جهت نفی و انکار سهم و تلاش‌های مبارزاتی اقشار مختلف مردم و منتسب کردن انحصاری و دروغین تمام آن به

خودشان، اغزش و اهمیت روزهای تاریخی همچون ۱۵ خرداد را تیز لوٹ می‌کنند و از ایام و موازین تاریخی مردم هم به عنوان وسیله‌ای جهت ایجاد تفرقه‌ی هرچه بیشتر در صفوف مردم و تحکیم سلطه‌ی انحصاری و استبدادی خود دستاویز می‌سازند، چیزی که اساسا به جهت اوج انزوای انحصارطلبان در بین مردم بیش از سال‌های قبل به چشم می‌خورد. در واقع در شرایط کنونی حاکم بر فضای سیاسی جامعه انحصارطلبان بیشتر از هر زمان دیگر به یک به اصطلاح نمایش قدرت! و جنجال‌آفرینی و جوسازی تبلیغاتی (و البته بی‌پایه) نیاز داشتند تا وانمود کنند که هنوز هم در بین مردم پایگاه دارند و می‌توانند هر وقت که بخواهند مردم را به صحنه بکشند و با هیچ بحران و بن‌بستی هم مواجه نیستند، و تا هرچه بیشتر به نیت و مقاصد انحصارطلبانه‌ی خود جامعه‌ی عدل بی‌بوشانند و در این جهت پانزدهم خرداد از نظر آن‌ها فرصت مناسبی بود.

تشییات و جوسازی‌های هیستریک قبل از ۱۵ خرداد یا به گار گرفتن تمام طرق و وسایل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و طبق معمول حتی تعداد جمعیت شرکت‌کننده در راهپیمایی را پیشاپیش تعیین نمودن و ادعای این‌که "میلیون‌ها نفر در راهپیمایی شرکت خواهند کرد" و... همگی از چنین قصد و نیازی حکایت می‌نمود و تبلیغات و ادعاها و لاف - گزاف‌های بعدی نیز هرچه بیشتر آن را نشان می‌دهد. از جمله در حالی که کل جمعیت شرکت‌کننده در راهپیمایی تهران بیش از سیصد هزار نفر نبود انحصارطلبان در تبلیغات خود از راهپیمایی ۲ میلیون نفر در تهران دم می‌زدند و در رابطه با سراسر کشور تعداد راهپیمایان را بیش از ۱۵ میلیون نفر ادعا کردند (البته اپورتونیست‌های راست جبهه‌ی متحد ارتجاع نیز از آن‌ها عقب نماندند و از رژه‌ی میلیونی خلق سخن گفتند). بر هیچ‌کس پوشیده نیست که این ادعاها (که یادآور تبلیغات گوبلزی مبتنی بر هرچه بزرگتر گفتن دروغ جهت باورآوردن آن به مردم است) با عطف توجه به شعارهای از پیش تعیین شده‌ای که در راهپیمایی‌ها داده می‌شد صرفا بدین دلیل بعمل می‌آید که با طرح و پیشنهاد رفراندوم و مراجعه به آراء عمومی مردم جهت خروج از بن بست مقابله شود و ضمن رد و انکار هرچه سوگند هرگونه "بن بست" خود این مراسم یک رفراندوم قلمداد گردد که گویا ضمن آن مردم رای و نظر عمومی خود را علیه نیروهای مخالف انحصارطلبی و ارتجاع (به‌ویژه مجاهدین خلق) و رئیس‌جمهور و به نفع جناح ارتجاعی و انحصارطلب حاکم ابراز گردانند که قاعدتا به دنبال آن نیز باید موج فشار و اختناق و سرکوب هرچه بیشتری را علیه نیروهای مخالف و مخصوصا نیروهای انقلابی انتظار کشید.

اما روشن است که با جنجال‌آفرینی‌ها و جوسازی‌های تبلیغاتی و حتی با عظیم‌ترین امواج فریب و دروغ نیز نمی‌توان واقعیت‌های عینی سرسخت جامعه را تغییر داد و یا برای مدتی طولانی بر آن‌ها سرپوش گذاشت. اتفاقا نظری دقیق و به دور از تاثیر تبلیغات گوبلزی انحصارطلبان در رویدادها و حوادث اخیر و به خصوص راهپیمایی‌های ۱۵ خرداد به نوبه‌ی خود واقعیت‌ها و بن بست کنونی جامعه و در رأس آن‌ها انزوا و ایزولاسیون بی‌سابقه‌ی انحصارطلبان را در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی به وضوح هرچه بیشتر نشان می‌دهد. تعداد مردم شرکت‌کننده در راهپیمایی‌های ۱۵

خرداد علی‌رغم عظیم‌ترین تبلیغات و بسیجی که از جانب مرتجعین و متحدین اپورتونیست آن‌ها (که در جریان راهپیمایی نیز با کمال شور و حرارت به تکرار شعارهای ارتجاعی و تنظیم صفوف و... مشغول بودند) به عمل آمده بود و با توجه به این که به هر حال ۱۵ خرداد روزی مورد احترام و اعتقاد تمام اقشار مردم است و هیچ نیروئی هم اظهار مخالفتی با راهپیمایی آن روز نکرده بود، خود بهترین گواه بر این حقایق است. نظری به آمار دقیق جمعیت شرکت‌کننده در راهپیمایی‌ها چه در تهران و چه در شهرستان‌ها و مقایسه‌ی آن با آمار و ارقام ۱۵ میلیونی مورد ادعای انحصارطلبان نشان می‌دهد که این ارقام در تبلیغات مرتجعین در مجموع بیش از ۲۵ برابر یعنی بیش از دوهزار درصد بزرگ شده‌است.

از جمله توجه به ارقام واقعی شرکت‌کنندگان در راهپیمایی‌های شهرستان‌ها که بعضا حتی صد و دویست و پانصد بوده و در تبلیغات هزاران و ده‌ها هزار نفر قلمداد شده است نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است. تازه تعداد زیادی از این شرکت‌کنندگان نیز نمی‌توانستند ناراحتی و مخالفت خود را در قبایل شعارهای تفرقه‌افکنانه ابراز نکرده و احيانا صفوف راهپیمایی را ترک نکنند. و بدین ترتیب می‌بینیم که اگر بجای جنجال و تبلیغات به واقعیت‌ها نظر داشته باشیم جریان ۱۵ خرداد خود چیزی جز نمایش آشکار انزوای انحصارطلبان از توده‌های مردم نبود‌است و اگر غیر از این بود دلیلی نداشت که مرتجعین خود تنها به قاضی رفته و راضی برگردند و به چنین جنجال‌آفرینی‌ها و تبلیغات گوبلزی دست بزنند و این چنین تمام توان خود را در جهت تخطئه‌ی رفراندوم پیشنهادی رئیس‌جمهور و طفره رفتن از آن به گار گیرند، و از هرگونه اجازه‌ی راهپیمایی و اجتماع و سخنرانی به‌نیروهای مخالف انحصارطلبی خودداری کنند، و این چنین در طریق استبداد و اختناق پیش بتازند و قبلا هم گفتیم که اگر جریانی و حکومتی پایگاه قابل اتکا و اطمینانی در بین توده‌های مردم داشته باشد، نیازی به انحصارطلبی و اختناق و استبداد و توسل به روش‌های دیکتاتورمآبانه و سرکوبگرانه نخواهد داشت و نفس توسل روزافزون به این روش‌ها بهترین نشان جدائی و پرت افتادگی از توده‌ها و بالاخره ایستادن در برابر مردم است.

اما آنچه که اکنون در رابطه با حوادث اخیر و جوسازی‌ها و جنجال‌آفرینی‌های تبلیغاتی که در رابطه با ۱۵ خرداد بعمل می‌آید قابل دقت و توجه و هشدار است، هدف‌هایی است که از این همه تشبیات، مورد نظر مرتجعین بوده و سوء استفاده‌هایی که احيانا از آن بعمل خواهد آمد و توقیف روزنامه‌های غیروابسته به محافل ارتجاعی حاکم از اولین قدم‌های آن است. بدیهی است که مرتجعین در اوج انزوا و ایزولاسیون خود هیچ چاره‌ای جز افزودن بر جو اختناق و استبداد نخواهند داشت و علاوه بر این که ممکن است در فقدان مطبوعات غیروابسته به انحصارطلبان و تحت سانسور حاکم فعل و انفعالات و معاملات در رابطه با جنگ و نیز در رابطه با امپریالیست‌ها مد نظر باشد، فشار هرچه بیشتر به نیروهای مخالف و تصفیه‌ی آن‌ها نمی‌تواند از نظر دور باشد.

در این میان به خصوص به نظر می‌رسد اعمال فشار هرچه بیشتر بر نیروهای انقلابی و تصفیه و بقید صفحه ۲۳

ریال ۲-۸ عدد خودکار ۱۲۵۰۰۰
ریال

از خودکارهای سوال برانگیز
۱۵۰۰ تومانی (۸ عدد خودکار،
۱۲۵۰۰۰ ریال) که بگذریم،
پرسیدنی است که چرا هیچگونه
مشخصاتی از تعداد این ارزها
و نوع آنها در سند ذکر نشده
است؟ خریداران این ارزها
چه کسانی بودند و آنها را به
چه مصارفی رساندند و اصلا
فروش بیش از دو بیست هزار
ریال ارز با چه مجوزی صورت
گرفته است؟ در شرایطی که
فروش ارز به صورت آزاد کاری
غیرقانونی است و مستوجب
محارفات، چرا ایادی ارتجاع
حاکم با فراغ بال، قانونی را
که آنهمه سنگ آن را به سینه
می‌کوبند، زیر پای می‌گذارند؟
حال بد نیست که با نوع
خریداران نیز بیشتر آشنا شویم
با این توضیح ضروری که اموال
گرانهای بنیاد، مانند فرشها
و جواهرات و عتیقهجات، عموما
در محافل خصوصی! به جای
مزایده با نازلترین قیمتها به
فروش رسیده‌اند.

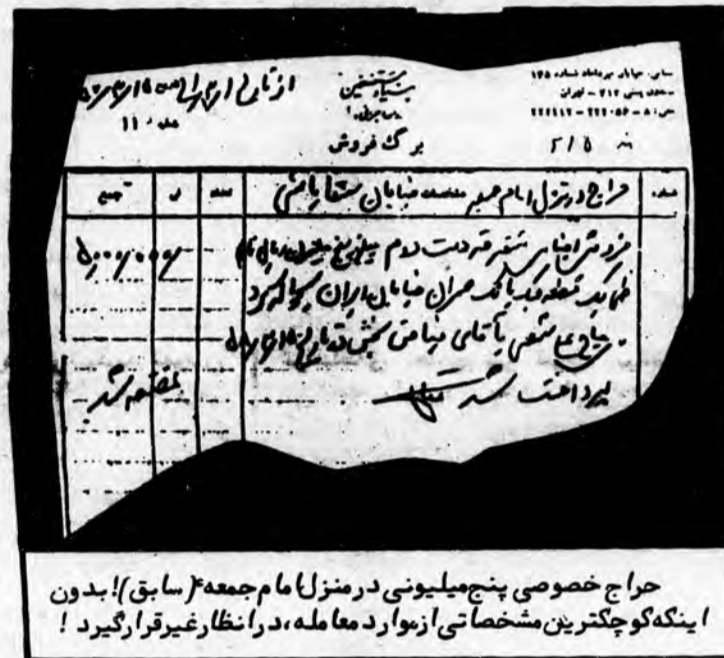
برای نمونه به لیست کسانی
که بیش از ۱۹۶ میلیون ریال (یعنی
حدود ۲۰ میلیون تومان) از
فرشهای بنیاد را خریداری
توجه کنید. در این سند که
صفحه‌ای از گزارش بازپرس قانونی
بنیاد است، درصد فرشهای
خریداری شده توسط هرنفر نیز
مشخص شده است. و همانگونه
که مشاهده می‌کنید، فقط فردی
به نام "محمد رضا برهانیان"
۱۴/۷ درصد از فرشهای بنیاد
را خریده است. بقیه در صفحه ۴

ابداعات گوناگون مرتجعین در چپاول اموال مستضعفین

افشای "مجاهد"
در باره عاریت‌رئیهای
دست‌اندرکاران
بنیاد مستضعفین (۷)

همانگونه که دیده می‌شود
در سطر اول چنین آمده:
"فروش ارز و خودکار طبق فاکتور
۵۴۸ توسط آقای برهمنند،
۳۴۷۵۰۰ ریال". و هنگامی که
به فاکتور ۵۴۸ رجوع می‌کنیم،
می‌بینیم نوشته شده است:
"۱- پول خارجی ۲۲۵۰۰۰"

گذرا بر فروشهایی که بدین
ترتیب انجام گرفته نشان
می‌دهد که این معاملات اکثرا
بدون قید کمترین مشخصات لازم
صورت گرفته است. نگاهی به
فاکتور فروش یک قلم از این
معاملات که در منزل امام جمعه
سابق صورت گرفته ببینیم



حراج خصوصی پنج میلیونی در منزل امام جمعه (سابق) بدون
اینکه کوچکترین مشخصاتی از موارد معامله، در نظر قرار گیرد!

همانگونه که مشاهده می‌شود
تنها مشخصاتی که برای مبلغ ۵
میلیون ریال جنس مورد معامله
ذکر شده، "اجناس متفرقه دست
دوم" است. البته با مناعت
طبع و شکسته نفسی! وسوابقی که
در حضرات داریم، زیاد مشکل
نیست که حدس زده شود،
منظور از "اجناس متفرقه و
دست دوم"، احتمالا عتیقهجات
یا چیزی شبیه آن بوده‌اند! به
ویژه اینکه برخلاف ادعای حاجی
کریمی نوری، هیچگاه جواهرات و
عتیقهجات و اجناس تاریخی،
از دیگر اموال تفکیک نشدند. و
باز با توجه به اینکه دست‌اندر
کاران اگر منافعتشان اقتضا کند
همانگونه که در شماره‌های قبل
دیدیم، حتی از فروش مجسمه
شاه جلاد، مواد مخدر و مدالهای
شاهنشاهی نیز ابائی ندارند.
باز به عنوان شاهد مثالی
دیگر به این سند نیز توجه کنید
که چگونه آزمندیهای دست‌اندر
کاران، بنیاد را به صرافخانه
نیز تبدیل کرده است. آری
منظور همان فروش ارز است.

در قسمت قبل دیدیم که
قسمت شناسایی و جمع‌آوری
اموال در بنیاد با چه شگردهایی
در اولین گام گردش اموال
مستضعفین، به اصطلاح سهم
خود را تصاحب می‌کرد. در گام
های بعدی نیز دست‌اندرکاران
دیگر قسمتها، با چشمانی حریص
و آزمند، هنگامی که این اموال
به زیر دست آنها می‌رسد، به
فراخور حالشان و به درجه‌ی
انصاف خود! قسمتی دیگر از
دسترنج محرومان و مستضعفین
را به تاراج می‌بردند.

همانگونه که در قسمتهای
قبل توضیح دادیم، بنیاد از
بخشهای مختلفی نظیر واحد
تحقیق، واحد جمع‌آوری اموال،
واحد فروش، واحد املاک و
مستغلات، واحد کشاورزی و...
تشکیل می‌یافت. در این شماره
می‌خواهیم گوشه‌ای از بیگانه‌گری‌های
واحد فروش را مورد بررسی قرار
دهیم. اما بدو توضیح چند
نکته ضروری به نظر می‌رسد.

درک این حقیقت احتیاجی
به تخصص و خبرگی چندانی
ندارد که اگر فی الواقع کوچکترین
حسن نیتی در امر فروش
دارائیهای بنیاد مستضعفان
وجود می‌داشت، رعایت این
نکات الزامی بود:

اول- عتیقهجات، فرشهای
اول- عتیقهجات، فرشهای

دست‌اندرکاران، اگر منافعتشان اقتضا کند،
همانگونه که در شماره‌های قبل دیدیم، حتی از فروش
مجسمه‌ی شاه جلاد، مواد مخدر و مدال‌های شاهنشاهی
نیز ابائی ندارند.

و سپس جانشین‌شان "حاجی
برهمنند" بود.
بنیاد تاکنون در مکانهای
زیر اقدام به فروش اجناس کرده
است:
۱- فروشگاه بزرگ ایران
(واقع در چهارراه جمهوری
مصدق)
۲- فروشگاه لباس (خیابان
زرتشت غربی)
۳- نمایشگاه بین‌المللی
(محل سابق نمایشگاه)
۴- انبار کرج (کیلومتر ۹
جاده مخصوص)
۵- منزل امام جمعه
سابق تهران (خیابان سقاباشی)

بسیار نفیس و جواهراتی که
دارای ارزش تاریخی بودند و
همچنین شمش‌های طلا و...
نمی‌باید بفروش می‌رسیدند بلکه
می‌بایست در خزانه کشوری بانک
مرکزی به عنوان پشتوانه ارزی
حفظ می‌گردید (البته همانگونه
که در کارنامه‌ی بنیاد می‌بینیم،
فروشهایی از این قبیل به وفور
به چشم می‌خورد)
ثانیا اجناس باقیمانده
و قابل فروش می‌بایست از طریق
اطلاع عمومی به مزایده گذاشته
شود. چرا که این اموال گرانها
بنا به ادعای خود حضرات متعلق
به مستضعفین است و
علی القاعده می‌بایست به گونه‌ای
فروخته شود که بیشترین درآمد
را برای مستضعفین در برداشته
باشد. پس اگر این اجناس در حراج
-های خصوصی و توسط دوستان و
آشنایان و همدستان سوء استفاده
گران بنیاد، باقیمت‌هایی چندین
برابر کمتر از ارزش واقعی آنها
به تاراج رفت، باید به طور
جدی در نیت عاملین فروش آن
شک کرد.

طمع سیری‌ناپذیر
مرتجعین
حد و مرزی نمی‌شناسد!

اجناسی که در فروشگاه‌های
بنیاد مورد معامله قرار می‌گیرند
شامل فرشهای گرانقیمت، طلا
و جواهرات، اشیاء لوکس، وسایل
خانگی و وسایل نقلیه درباریان
می‌گردد که طبعاً اینها از نقد
ترین و مهم‌ترین منابع درآمد
بنیاد محسوب می‌گردند نظری

ثالثا: این فروشهایی بایست
در شرایطی مناسب صورت گیرد
نه اینکه بلافاصله پس از قیام
و در زمان رکود مطلق

ردیف	مبلغ هرده	مبلغ کل	شرح
۱	۲۲۵۰۰۰	۲۲۵۰۰۰	پول خارجی
۲	۱۵۰۰۰	۱۵۰۰۰	نقد ریال
۳	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۵	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۶	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۷	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۸	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۹	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۰	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۱	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۲	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۳	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۴	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۵	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۶	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۷	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۸	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۱۹	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۰	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۱	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۲	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۳	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۴	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۵	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۶	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۷	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۸	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۲۹	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۰	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۱	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۲	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۳	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۴	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۵	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۶	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۷	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۸	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۳۹	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۰	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۱	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۲	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۳	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۴	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۵	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۶	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۷	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۸	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۴۹	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار
۵۰	۱۱۷۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	نقد دلار

آیا بنیاد مستضعفان در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی
می‌تواند مبادرت به فروش ارز نماید؟ این سوالی است که
مسئولین باید بدان پاسخ گویند.



افتخاری "مجاهد"
در باره عازن گریزی
دستاور کاران
ساد مستضعفین (۷)

ابداعات گوناگون مرتجعین در چپاول اموال مستضعفین

لبنانی، از طرف برخی مقامات مملکتی و برای ظاهرا کمک به جنبش لبنان در اختیار آن قرار گرفت. ولی سرنوشت این پول کلان هنوز در ابهام است! "ابراهیم صادقی" از همکاران اصغر رخ صفت، ارزیاب گمرک و از فعالین حزب جمهوری می باشد. کار ایشان و همکارانشان در گمرک آن است که فرشهای خریداری شده از بنیاد را به بهای نازل ارزیابی کرده و آنها را به خارج از کشور و عمدتا آلمان می فرستند. این فرشها در خارج از کشور به قیمت های چندین برابر به ارز تبدیل شده و با این ارز اجناس تجارتي دیگر خریداری و وارد کشور می شود و از این طریق سودهای هنگفتی به جیب زده می شود.

همانگونه که مشاهده می شود وجه مشترک تمامی افراد فوق الذکر وابستگی آنها به حزب جمهوری و سرپرستی به امثال آقای بهشتی است. درست همان گونه که در دوره قبل از انقلاب، امثال "میراشرفی" یا تاج بخشی خود به پدر تاجدارا (عین گفتهی خودش در دادگاه) کلید طلائی اصفهان را گرفته بود تا در آنجا اسب غارت و استثمارگری را به جولان در آورد. پس بیجا نیست اگر مستضعفین نیز برای حضرات مبارک باد!

البته باند فوق الذکر در خیلی از معاملات مستقیما وارد نشده، بلکه از دلان خود برای جوش دادن معاملات بهره می جست. و اجناس به ثمن بخش خریداری شده را به دهها برابر می فروختند. مثلا آقایان رخ صفت و کریمی توسط یکی از دلان خود به نام "زند وکیلی" یکی از فرشهای گران قیمت و عتیقهی "فرح" را به قیمت ۸۰ هزار تومان از بنیاد به اصطلاح می خریدند. با پی گیری چند تن از کارکنان دلسوز بنیاد کاشف به عمل می آید که خریداران تصمیم دارند فرش کذائی را به قیمت ۵۶۰ هزار تومان (۷ برابر قیمت خریداری شده)، به فروش برسانند! این کارکنان برای

Handwritten table with columns for names and amounts. Includes names like 'محمد علی...', 'ابراهیم...', 'میرزا...'

مفصلی از گزارش بازرسی قانونی بنیاد در باره ی خریداران عمده فروش

"ابراهیم صادقی" از همکاران اصغر رخ صفت، ارزیاب گمرک و از فعالین حزب جمهوری می باشد. کار ایشان و همکارانشان در گمرک آن است که فرشهای خریداری شده از بنیاد را به بهای نازل ارزیابی کرده و آنها را به خارج از کشور و عمدتا آلمان می فرستند.

اینکه از این سوء استفاده می آشکار سندی در اختیار داشته باشند، فرش مزبور را به ازاء چک بی محل از ایشان می خریدند. اگر چه فرد فروشنده در قبال اسناد و دلایل گریزناپذیر موقتا دستگیر می شود ولی به سرعت شاخک های این باند مافیا مانند به کار افتاده، و وسایل استخلاص وی را فراهم می آورد و در عوض برای اینکه برای دیگران درس عبرتی باشد و آنها از جرمی چنین "فضولی هائی" را که به خود ندهند، کارکنانی را که به اینکار اقدام کرده بودند را دستگیر می کنند!

اگر مجموعی افراد این جریان راهیک "باند"، تعبیری می کنیم، سخنی به گزاف نگفتیم. این افراد از قدیم الایام با یکدیگر "هم گاسه" و "هم کپسه" بودند. اگر چه اذعان داریم این تنها شاهد و مدرک نیست ولی خوب است نظری به برگهی ثبت شرکت بازرگانی و ساختمانی "اهداف و سهامداران آن بیفکنیم:

یکبار دیگر به اسامی سهامداران شرکت که در پائین سند آمده است توجه کنید تا مناصب برخی از ایشان را یادآوری کنیم. حاج حبیب الله شفیق هم اکنون ناظر مالی بنیاد مستضعفین است که مسئولیت تمام اختلاس های مالی بنیاد به عهدهی ایشان است (در قسمت های بعد مفصلا اعمال ایشان را مورد بررسی قرار خواهیم داد).

بهر حال در قسمت فروش فرش از تکرار شواهدی که قبلا مورد اشاره قرار گرفته اند، خودداری می کنیم. شواهدی از قبیل شخصی نبودن متراژ فرشها در فاکتورها، عدم صدور فاکتور

Handwritten document with signatures and stamps. Includes text like 'شماره ۰۰۲۵۲۹', 'سری ۱۱', 'تاریخ ۱۳۶۸/۱۱/۱۱', and various signatures.

باند تارا جگوان

علیرغم آنکه نام کامل بعضی از این خریداران محترم ذکر نگردیده، ولی خوب است به سوابق برخی از ایشان توجه کنیم.

علاوه بر آنکه نام کامل بعضی از این خریداران محترم ذکر نگردیده، ولی خوب است به سوابق برخی از ایشان توجه کنیم. "اصغر رخ صفت"، از موسسین "صندوق قرض الحسنه اسلامی" می باشد. قبل از اینکه سوتفاهمی بوجود آید باید یادآور شویم که این صندوق همان موسسای است که مبلغ دهمیلیون لیره

برگهی ثبت شرکت بازرگانی و ساختمانی اهداف در سال ۵۲. حتما در آن سالهای خفقان، آقای بهشتی و دیگر سهامداران این شرکت، اینگونه مبارزه می کردند.



بالاخره قوانین زمان طاغوت معتبر و قابل استناد هست یا نه؟

آقای موسوی اردبیلی "دادستان" کل کشور شب ۶۰/۳/۱۶ یک بار دیگر در تلویزیون ظاهر شد تا این وقاحت را به اوج رسانده و مضافاً بر توهین‌هایی ردیلاانه و ارتجاعی به پیشوای کبیر نهضت ملی ایران دکتر محمد مصدق و صرف نظر از زمینه چینی - های مسخره برای تکمیل اختناق و سانسور از جمله راجع به ماجرای اسناد وزارت خارجه صحبت کند. ایشان بعد از مقداری داستان‌سرایی پیرامون قضیه، بالاخره به صحرائی کربلا گریز زده و دوباره مساله پرونده‌ی دکتر کاظم رجوی را مطرح کرد و ضمن نشان دادن یک پرونده‌ی در بسته و سربسته به تماشاگران، یک بار دیگر اراجیف سایر مرتجعین را در مورد دکتر کاظم رجوی تکرار کرد (معلوم نیست این پرونده را چرا نمی‌گشایند و مدارکی را که می‌گویند وجود دارد چرا منتشر نمی‌کنند؟! البته ما را نیازی نیست که به اراجیف جناب دادستان ارتجاع در این مورد پاسخ دهیم، که آنچه در مجاهد ۱۲۲ در این باره نوشتیم برای هرکس که مختصری از شعور و شرف (چیزهایی که مرتجعینی از قماش موسوی اردبیلی مطلقاً با آن بیگانه‌اند) بهره برده باشد کفایت می‌کند. قصد ما هم از درج این سطور پرداختن به این جنبه از مصاحبه‌ی جناب به اصطلاح دادستان نیست و آنچه که اینجا به خصوص مورد نظر است، اینست که: حضرت آیت‌الله! در ادامه‌ی سخنان خود ضمن اشاره به کتاب قطور و گرد گرفته‌ی قانون (که گویا جز در این گونه نمایشات تلویزیونی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد!) ماده‌ی ۲ و ۳ قانون انتشار و افشای اسناد محرمانه و سری دولتی را عیناً از کتاب مزبور قرائت نمودند تا نشان بدهند چه سرنوشتی در انتظار رئیس جمهور و نماینده و دفتر او و مدیر کل وزارت خارجه که اینک به اتهام به اصطلاح ربودن اسناد در بازداشت آقایان به سر می‌برند می‌باشد.

بهر حال رویت آن کتاب قانون کذایی ما را هم مثل اکثر هموطنانی که آن شب مصاحبه‌ی حضرت به اصطلاح "دادستان" را تماشا می‌کردند به این فکر انداخت که آیا در این کتاب قانون ماده

۵۲ سازمان قضائی نیز که چندی پیش مضمون آن مورد استناد رئیس جمهور قرار گرفت پیدا می‌شود یا نه؟ البته از مطرح شدن این قضیه آنقدری نمی‌گذرد که کسی فراموش کرده باشد اما احتیاطاً یادآوری می‌کنیم که چند روز پیش رئیس جمهور و روزنامه‌ی انقلاب اسلامی با استناد به ماده‌ی ۵۲ سازمان قضائی کشور که شرکت قضات را در احزاب و گروه‌ها ممنوع می‌کند، موقفیت غیر - قانونی آقای بهشتی را که در عین تکیه بر بالاترین مقام قضائی کشور یعنی ریاست دیوان عالی کشور یا قاضی القضائی، دبیر کل حزب حاکم نیز هست یادآور شدند. مطرح شدن این قضیه همان‌و چاری شدن طعن و لعن - های همپالگی‌های حزبی آقای موسوی اردبیلی همان! که: به! چشم ما روشن! رئیس جمهور دارد به قانون زمان طاغوت استناد می‌کند! منجمله حضرت آیت‌الله ربانی ام‌لشی عضو شورای عالی قضائی در مصاحبه‌ی با روزنامه‌ی جمهوری ۱۶ خردادماه (یعنی همان روزی که شب آقای اردبیلی این فرمایشات را فرمودند!) در جواب همین مساله سر می‌جنبانند و لب می‌گزند و می‌گویند: "انتظار نداشتیم آقای بنی صدر پس از این همه تلاش امت ستم‌دیده‌ی ایران جهت بازگشت به اسلام و اصرار در تدوین قانون اساسی جدید که جایگزین قانون گذشته باشد به یک قانون طاغوتی برای به کرسی نشاندن حرف خود تمسک جویند!" فیا عجبا عجباً! به شتر مرغ گفتند بپر! گفت: من شترم! گفتند بار بردار گفت من مرغم! حضرات، آنجایی که ریش خودشان گیر قانون است فریاد می‌زنند که بابا این قانون طاغوت است! اما آنجایی که بخواهند کسی را بحق یا ناحق (که البته ناحق) بجزانند، آنوقت همین قانون طاغوتی محترم و واجب‌الاجرا و مطاع می‌شود!

البته در یک مورد حق به جانب آقایان مرتجعین است و آن این که بعد از تشکیل حزب رستاخیز تبصره‌ای به قانون مزبور اضافه شد که اعضا رستاخیز را از شمول این قانون معاف می‌داشت و امروز که حزب جمهوری بر همان موضع و مسند حزب رستاخیز آریامهری

قرار گرفته حق هم همین است که از مزایای قانونی سلف خود نیز بهره‌مند شود! و منجمله قاضی القضاات دبیر کل این حزب رستاخیزگونه موسوم به جمهوری نیز باشد، چه اشکالی دارد؟ اما از این مساله که بگذریم ببینید که از آن گفندی ربانی ام‌لشی که این‌ها قانون طاغوتی است و باید دور ریخت تا این حرف موسوی اردبیلی که به بخشی دیگر از همین قانون طاغوتی استناد می‌کند و برای حریف خط و نشان می‌کشد چند ساعت می‌گذرد؟! (و تازه هر دو این حضرات از بلند پایه‌ترین مقامات قضائی کشورند!) و ببینید که آیا برای وقاحت این آقایان حد و مرزی می‌شود تصور کرد، نه‌الله! و ببینید این‌ها که در رابطه با منافع نامشروع خود چنین گستاخ و بی‌پروا ضد و نقیض می‌گویند و هر قانونی را که لازم باشد به اقتضای سود و زیانشان نسخ یا ایروا می‌کنند، با آیات قرآن، با سنت و حدیث پیامبر و ائمه چه می‌کنند و ببینید که در جعل و تحریف مفاهیم اسلام چه جنایت‌ها که نکرده و نمی‌کنند، و ببینید که در طول حاکمیت این اسلام‌پناهان دروغین و جفالتان و کذابان راستین! چه به روز "اسلام" و "مکتب" و "امت ستم‌دیده‌ی ایران" آمده است!

بیاد

زحمتکشان شهید کوره پزخانه

۲۳ خرداد سال ۱۳۳۸، یکبار دیگر خاک غم‌زده‌ی کوره‌پزخانه‌های اطراف تهران از خون زحمتکشان رنگین شد که برای کسب حداقل حقوق خود فریاد می‌زدند و از دهانه‌ی مسلسل‌های آمریکائی مامورین شاه پاسخ می‌شنیدند.

رنجبران کوره‌پزخانه‌های دولت‌آباد، محمودآباد و قرچک که از چند روز پیش با خانواده‌هایشان دست به اعتصاب زده بودند، اکنون با رگ و پوست دریده و خون گرم خویش بیش از پیش منطبق وحشی دنیای سرمایه را لمس می‌کردند.

آنان که با زن و فرزند خود روزانه بیش از ۱۶ ساعت را در رنجکده‌ی کوره‌ها جان می‌کندند و شب را نیز در بیخوابی و گودهای اطراف کوره‌ها سر گرسنگی بر زمین می‌نهادند، اکنون بی‌خاسته بودند و با حرکات خودبخودی نظیر ویران کردن کوره‌ها و واژگون کردن ماشین‌های آجر، نفرت سالیان خود را از غارتگران هستی‌شان نشان می‌دادند رژیم پلیسی کودتا که از گسترش و سرایت این حرکت به جاهای دیگر وحشت داشت، ابتدا سعی کرد که توسط مسئولین وزارت کار و با افزایش ناچیز ۲۰٪ به حقوق کارگران، حرکت یکپارچه‌ی آنان را عقیم گذارد، اما کارگران که خواهان ۳۵٪ افزایش دستمزد بودند، فریب این توطئه را نخوردند و به حرکات اعتراضی خود ادامه دادند.

بالاخره رژیم، مامورین سرکوبگرش را به میدان آورد و با دستگیری ۲۶ کارگر چهره‌ی واقعی خودش را نشان داد. روز ۲۳ خرداد کارگران اجتناعی ترتیب دادند تا در مورد ادامه‌ی مبارزه‌شان تصمیم بگیرند. این اجتماع با تهاجم مزدوران رژیم درهم کوبیده شد و ۵۰ کارگر زن و مرد و کودک در میان خاکزار کوره‌ها - که قتلگاه هر روزه‌شان بود - به خاک و خون کشیده شدند.

خاطره‌ی دلآوری و شهادت زحمتکشان کوره‌پزخانه، همواره در تاریخ خونبار این میهن یادآور مظلومیت و ستم‌دیدی ارودگاه کار و سبعمیت و درنده‌خوئی مزدوران سرمایه و رژیم‌های ضدکارگر است.

از زبان مردم گوچه و بازاو

کوسه و ریش پهن!

روزی نامه فروش، توی پیاده‌رو، و تقریباً کنار باجه‌ی بلیط فروشی شرکت واحد، روزنامه‌های خود را چیده بود.

زن و مردی، با هم آمدند، ۲ تا روزنامه خریدند و رفتند کمی آن طرف‌تر تا به اصطلاح ورقی بزنند و تیر روزنامه‌ها را ببینند.

مرد، که از حرف‌هایش اینطور به نظر می‌رسید که روزنامه‌خوان حرفه‌ای است، رو کرد به خانم همراهش و گفت: - آه بگی والله این روزنامه‌ی اطلاعات و کیهان اجیر حزب شدن، و نباید اینها را خرید، می‌گن چرا می‌گی!

خانم همراهش پرسید: - چیه، اتفاقی افتاده؟

مرد در حالی که روزنامه را ورق می‌زد، جواب داد: - الان نزدیک دو هفته است جدایی‌های آسایشگاه محرابخان شده، اعتصاب غذا کردن، یکی دو تا از آنها هم مردن، اما یک نفر توی این مملکت صدایش در نیومده، از همه مهم‌تر، این روزنامه‌های نامرد، خیرشم ننوشتن!

خانم همراهش با نگرانی گفت: - جذامیها چرا اعتصاب کردن؟ آنها مریض، نباید اعتصاب می‌کردن. مگه چیگارشون کردن، یا چی می‌خواستن؟

مرد در پاسخ گفت: - والله من کامل نمی‌دانم، اما مثل اینکه اذیتشون می‌کنن، آنها هم حقشون می‌خوان، حالا اگر مریض، دلیل نمی‌شه که هر بلائی سرخون می‌آید، صداشون در نیاید، تشنوشون مریضه، روح و شعورشون که مریض نیست، می‌گن سرپرست آسایشگاه، مریض‌ها رو نمی‌فهمه اذیت می‌کنه، باید عوض بشه، باید کسی حق نداشته باشه به بیمارها اهانت بکنه آنها

را شکنجه‌ی روحی بده. نباید بیمارها رو به زور از آسایشگاه بیرون بکنن. و از همین چیزها خانم همراهش که کمی ناراحت شده بود گفت:

- بمیرم برای اینها، مگه کسی اینها رو اذیت می‌کنه؟ یا بهشون توهین می‌کنه؟ که اینها مجبورشن اعتصاب غذا کنن، تا بمیرن؟! بعد هم هیچ کس نفهمه؟ حالا خوبه بهشون نگفتن ضدانقلاب!

در اینجا بلیط فروش شرکت واحد که شاید به علت گرمی هوا، آمده بود بیرون باجه و بلیط می‌فروخت. و حرف‌های آنها را شنیده بود، به آنها گفت:

- آقا جون! این حرف‌ها رو باید به آقای رفسنجانی گفت، که هی وانه بابی‌سام! پیام می‌فرسته، آن وقت گوش بدهار این نیست که یکی از هموطنای مریض خودمون، از اعتصاب غذا مرده! کاشکی اسم اینم که مرده، بابی‌سام! بود. آخه کوسه و ریش پهن، که نمیشه، به یکی تبریک می‌گی، که تو یکنه دنیاش، آنوقت از مرگ یکی دیگه که تو مملکت خودمون، مریض هست، گفت نمی‌گزه؟! بقیه در صفحه ۲۰



دربارهٔ روشهای خیانت بار اپورتونیستی

*** تناقض گوئی و فراموشکاری عمدی، معمولی ترین روش اپورتونیستی

"... ما معتقدیم که حزب دمکرات کردستان و سایر نیروهای مترقی خلق کرد، می بایست بی درنگ در برابر جریانات پایه موضع گیری درست می کردند... (کیانوری - پرسش و پاسخ، ۶، صفحه ۱۵)

"ما هرگز... حزب دمکرات کردستان را عامل سیاستناستیم (کیانوری - پرسش و پاسخ، ۳، صفحه ۲۶)

"... در مورد شخص قاسلو، ما در مورد اشخاص تامدرک مستقیمی نداشته باشیم، چیزی نمی توانیم بگوئیم" (کیانوری - کنفرانس مطبوعاتی مردم شماره ۶۳)

"... ولی بررسی ترکیب رهبری و سیاست حزب (جمهوری) نشان می دهد که در این حزب هنوز یکپارچگی سیاسی ایدئولوژیک - اجتماعی به وجود نیامده و بیشتر در عدد جمع کردن هر چه بیشتر هواداران است. به همین جهت هم در بسیاری از موارد در سیاست این حزب نسبت به همی مسائل اجتماعی - اقتصادی - امنیتی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، حقوق مردم، سمبکیری هائی که با محتوی اصیل انقلاب ایران در تناقض جدی قرار می گیرد، حکم فرماست"

(کیانوری - پرسش و پاسخ، ۱، صفحه ۵ و ۶)

به نظر حزب ما هویت سیاسی و اجتماعی... نظیر سازمان مجاهدین خلق و گروه ها و سازمان های نزدیک به آن مشخص است و صرف نظر از این یا آن موضع گیری و یا برخورد سیاسی می توان به طور کلی آنها را در جبهه های مشخص ضد امپریالیستی با سمبکیری قاطعانه علیه امپریالیسم آمریکا صهیونیسم جبهه های مشخص علیه بازماندگان رژیم سرنگون شده جبهه های مشخص برای بدست آوردن و تامین آزادی های دمکراتیک و بالاخره جبهه های مشخصی در جهت دفاع از منافع و خواست های خلق های زحمتکش و ستمکش ایران با ماهیت روشن و بدون ابهام اسلامی قرار دارد..."

(کیانوری - پرسش و پاسخ، ۱)

"دولت وابسته به امپریالیسم در شرایط ایران، تنها می تواند یک دولت دیکتاتوری باشد. در این شرایط خلقی را که انقلابی و ضد امپریالیست است تنها با سرنیزه می توان خفه کرد و نیروی متمرکزی که متکی بر سرنیزه باشد، هرگز حق دمکراتیک خلق یا خلق های گوناگون ایران را تامین نخواهد کرد. این یک امر محال و غیرممکن است. در هیچ کجای تاریخ، چنین پدیده ای مشاهده نشده است."

(کیانوری - پرسش و پاسخ، ۸، صفحه ۷)

"... مسلماً امپریالیست ها به سرگردگی جنایت گاران آمریکائی، تمام نیروی اهریمنی و همی دست نشانده گان خود یعنی آن گورگ هائی را که از ترس و برای به گمین نشستن علیه جنبش امروز گریه می نمایند، به کار خواهد انداخت تا مانند شیلی در لحظه های حساس، ضربه های هلاکت باری به دولت انقلابی جوان ایران (دولت موقت) وارد سازد..."

از پیام شادباش حزب توده به دولت موقت بازگان

"... بورژوازی لیبرال، برخلاف "امید سازمان مجاهدین خلق" به توجهات آقای بازگان، از همان آغاز در جهت ترمز کردن و منحرف ساختن انقلاب از هدف های اصلی ضد امپریالیستی و مردمی اش گام گذاشت و برای نیل به این هدف، تا ملاقات با برژنسکی، از توطئه گران اصلی علیه انقلاب ایران، پیش رفت. این جریان در حقیقت بزرگترین، عمیق ترین، خطرناک ترین "جابجائی" انقلابی در میدان نبرد انقلابی میهن ما بود..."

نامه مردم - دی ماه ۵۹

"... ما به همی مبارزین انقلابی و به ویژه ما پت الله طالقانی و پت الله عزالدین حسینی که توانستند بر سر این مسائل به توافق برسند تبریک می گوئیم..."

نامه مردم - فروردین ماه ۵۸

از معمول ترین روش های فرصت طلبانه و خیانت بار، فراموشکاری های عمدی و تناقض گوئی های بسیار آشکار حزب توده است. در این مورد نمونه ها آنقدر فراوان و چشم گیر است که کمتر نیازی به ذکر مثال و نمونه دارد. لیکن با این همه به یکی دو مورد بسیار مهم و اساسی که سر خط بسیاری از فرصت طلبی های دیگر حزب توده است اشاره می کنیم:

الف - مصادری اپورتونیستی هرگونه آزادی خواهی انقلابی به آزادی خواهی های لیبرالی و ضد انقلابی

همه می دانند که حزب توده به منظور کسب امتیاز از ارتجاع حاکم، که در شرایط فقدان هرگونه پایگاه توده ای و آبرو و اعتبار مبارزاتی، تنها راه مطرح شدن و استفاده از امکانات کسب و کار علفی است، با چه شدت و جدتی سرکوب آزادی های طوری و انقلابی را صحنه گذاشته و ننگ آمیزترین شیوه ها پیوسته

بقیه در صفحه ۱۹

گرامی باد خاطره بسازان رهائی خلق

مجاهد کبیر رضائی

ولی آیا به راستی با شهادت این فرزند دلیر خلق حماسه‌ها پایان پذیرفته بود و می‌رفت تا به فراموشی سپرده شود؟

... "محال است خون‌هایی که ریخته شده است هدر برود این خون‌ها بدون شک نهال انقلاب را بارور کرده است و دیگر این نهال نخواهد

... "محال است خون‌هایی که ریخته شده است هدر برود این خون‌ها بدون شک نهال انقلاب را بارور کرده است و دیگر این نهال نخواهد خشکید. بگذار سازشکاران، ترسوها و بزدلان از این همه شهادت هراسان شوند و بگویند نمی‌شود کار کرد. اما مفهوم شهید جز این نیست که همچون چراغی باشد فراراه دیگران. این جا پاهائی که امروز شهیدا می‌سازند فرود راه انقلاب را هموار خواهد ساخت."

بگذارید جواب را از میان نامهائی که خود رضا نوشته است جستجو کنیم. رضا در یکی از نامه‌ها خطاب به دوستان و خانواده چنین می‌نویسد:

دیگران. این چاهائی که امروز شهیدا می‌سازند، فردا راه انقلاب را هموار خواهد ساخت... و دیدیم که رضا چه درست پیش‌بینی کرده بود. یک تن صدتن شدند و صدتن هزاران تن و هزاران، میلیون‌ها و سرانجام انقلاب علی‌رغم تردیدها و تزلزلات سازشکاران و مرتجعین به بار نشست. انقلاب پیروز شد، ولی مرتجعین تازه از راه رسیده به قدرت رسیدند. و چنین شد که سال پیش مراسم هفتمین سالگرد شهادت رضا را با گاز اشکآور و رگبار ژ-۱ به خاک و خون کشیدند و برادر کوچک رضا میلشای قهرمان مصطفی ذاکری را به شهادت رساندند.

فرازهائی از زندگی انقلابی مجاهد شهید رضائی

به دنبال بنیانگذاری سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۴۴، رضا همراه با برادر دلیرش احمد به صفوف مجاهدین پیوست. و در کنار رزمندگانی چون محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان به مبارزه پرداخت و به سرعت مراحل رشد و تکامل را طی کرد.

بقیمدرصفحه ۱۸

صلوات الله علیه علیهم اجمعین



"سخن از آتش باید گفت رنگر خسار به آتش زیباست... سخن از زماندن و ماندن‌ها نیست سخن از رفتن هم نیست سخن اینست که خاکسترو، تخم رزم آورد دیگر باشد."

رضائیان امروزه کمتر کسی در میهن ما است که با نام رضائیان و حماسه‌های پرشور آنان آشنا نباشد. آخر این فرزندان دلیر خلق، این طلایه‌داران نور و این جوانان مسلمان انقلابی در شرایطی قهرمانانه پا به میدان نبرد مرگ‌و‌زندگی گذاشتند که بسیاری از شیوخ قوم و زعمای کنونی یا عبا عاقبت بر سر کشیده و به اصطلاح تقیه پیشه فرموده بودند و یا از پیشگاه همایونی و تحت توجهات امثال شریف‌امامی اذن خروج طلبیده و در هامبورگ به ترویج شریعت!! مشغول بودند.

حماسه‌ی رضائیان با رضا و فرار از زندان و شکنجه‌گاه اوین آغاز گشت و با شهادت قهرمانانه‌ی احمد، اولین شهید مجاهد خلق که با نارنجک ضامن کشیده به میان مزدوران ساواک رفت، اوج و اعتلای تازه گرفت و با مقاومت پولادین مهدی دلیر شهید ۱۹ ساله و نوگل سرخ انقلاب تکمیل شد...

اما دشمن از رضا کینه‌ای بس عمیق به دل و زخم‌های متعدد بر تن داشت. چرا که در وجود "رضا" حقارت و ناتوانی خویش را به‌طور مضاعف می‌دید. این بود که هشت سال پیش در چنین روزهائی پس از شهادت رضا دستگام‌های تبلیغاتی شاه با تمام قوا به کار افتاده و با فریادهای گوشخراش همراه با خوشحالی اعلام کردند که:

"طراح اعدام سرتیپ طاهری و مستشاران امریکائی کشته شد" و مرتب هم تکرار می‌کردند که: "دیگر تمام شد..."

مجاهد شهید مصطفی ذاکری

عظمتی در عملکردهای سرکوبگرانه‌ی حاکمیت نیز مشخص و بارز گردید، به نحوی که از آن زمان تاکنون اجازه‌ی برگزاری حتی یک مراسم آزاد نیز به نیروهای انقلابی داده نشده و تمامی اجتماعات نیز بلااستثنا به ضرب گلوله به خاک و خون کشیده شده است.

و درست از همین تاریخ بود که چماق‌داری و تروریسم به عنوان وجهی دیگر از حاکمیت مرتجعین مورد حمایت آشکار و علنی عالی‌ترین مقامات مملکتی قرار گرفته و مجاهدین را نیز بدلیل مقاومت در برابر این جریان ضدانقلابی و افشا سردمداران آن "منافق" و "بدتر از کافر" قلمداد کردند.

اما علی‌رغم تمامی تلاش‌های مذبوحانه‌ی فوق، خلق ما خاطره‌ی پایداری‌های نسل ایمان و مقاومت، نسل عمانی‌ها و ذاکری‌ها، صنم قریشی‌ها و صباغ‌ها را که در برابر دنیاپرستان دین فروش قهرمانانه به مقاومت برخاسته - اند هرگز فراموش نخواهد برد.

و در این رهگذر خاطره‌ی جسارت و ایمان مصطفی نیز فرا راه هزاران هزار خواهر و برادر مجاهد او خواهد درخشید.

پادش گرامی و راهش جاودان باد.

صلوات الله علیه علیهم اجمعین



یک سال پیش در ۲۲ خرداد در حالی که هنوز بیشتر از ۳ روز از شهادت مظلومانه‌ی مجاهد شهید ناصر محمدی نگذشته بود، میلشای قهرمان مصطفی ذاکری در جریان برگزاری مراسم گرامی‌داشت شهدای مجاهد خلق در امجدیه به ضرب گلوله‌ی مزدوران مسلح ارتجاع به شدت مجروح شد و در مسیر رساندن به بیمارستان به شهادت رسید.

شهادت مظلومانه‌ی مصطفی علی‌رغم تمامی تشبیهات ارتجاع حاکم برای لوذ کردن خون این شهید مجاهد خلق در عین حال که وجدان عمومی را بر علیه چماق‌داری و حزب دست‌راستی حامی آن برانگیخت، بعنوان نقطه‌ی

مجاهد شهید هدایت الله باخویش

برکینه‌تر از آن بود که به دشمن کلامی جز "نه" بگوید. مزدوران ساواک بعد از دستگیری هدایت کتابخانه‌ی او را غارت کرده، تعدادی را آتش زده، تعدادی را پاره کردند و بقیه را هم با خود بردند.

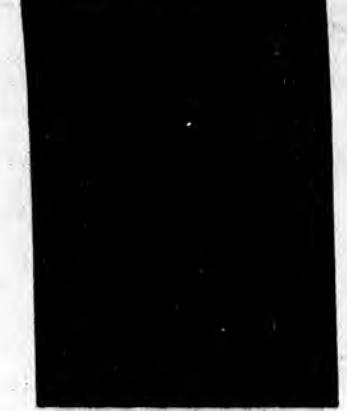
هدایت اکثر اوقات این شعر عشقی را زیر لب زمزمه می‌کرد که:

"این شور که در سراسر ما را روزی برسد که سر نباشد" سرانجام بعد از چند روز شکجه‌ی طاقت‌فرسا آن روز مورد انتظار هدایت فرا رسید. روز ۲۳ خرداد ۵۲ وجود رنج‌دیده‌ی هدایت رها شد و به خدا پیوست. هدایت پیروز شده بود.

هم اکنون نیز "هدایت" در فریاد حق‌طلبانه‌ی روستائیان زحمتکش و کارگران رنج‌دیده‌ی شمال، در عزم آهنین میلشای قهرمان در گام‌های استوار پیک‌های انقلاب و در فریادهای سالار و داود و اردشیر و هزاران هزار مجاهد خلق در مسیر جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی هم‌چنان زنده و جاوید است حتی اگر هزاران و میلیون‌ها نظیر او را شهید ساخته و کتاب‌هایشان را بسوزانند.

پادش گرامی و راهش جاودان باد

صلوات الله علیه علیهم اجمعین



هدایت در سال ۱۳۲۲ در یکی از دهات بابل به نام امیرده چشم به دنیائی آکنده از فقر و محرومیت گشود. دوران ابتدائی را در مدرسه‌های اطراف ده گذراند و بعد از مدتی برای تحصیلات متوسطه راهی بابل شد و سال ۵۰ در رشته‌ی حقوق سیاسی دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد هدایت وارد دانشگاه شد اما هیچ‌گاه از درد مردم جدا نبود. با شروع مبارزه‌ی مسلحانه، با عده‌ای از همفکرانش گروهی تشکیل داد و به مطالعه و تکثیر اعلامیه‌ها و جزوات سازمان مجاهدین خلق پرداخت.

در خرداد ۵۲ توسط جلادان ساواک دستگیر شد. از او محل تعدادی سلاح و نیز اسامی هم‌زمانش را می‌خواستند. اما سینه‌ی پاک روستائی‌زاده‌ی مجاهد خلق



اصل بنیادی "قصاص" در نظرگاه قرآن

چنانکه می دانیم قصاص یکی از اصول محکم و بنیادی حقوقی اسلام است. قصاص در لغت به معنی مجازات و مقابله به مثل در برابر قتل و جرح عمدی می باشد (المنجد) در واقع قصاص به مفهوم بی پاسخ گذاشتن تجاوز و جنایت عمدی و اجرای عدل و قسط (تساوی کیفر و جرم) در برخورد با متجاوز و جانی است. اصل حکم قصاص ضمن آیاتی در قرآن بیان شده است مانند آیه ۱۷۴ سوره بقره: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل...". "ای آنان که ایمان آوردناید بر شما قصاص کشتگان نوشته شده است...".

فلسفه قصاص نیز ضمن آیه ۱۷۶ سوره بقره بیان گردیده است. در این آیه هدف و منظور از قصاص دست یافتن به "حیات" و نیل به تقوا خوانده شده است: "ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون". "و برای شما در قصاص زندگی شایسته ایست ای خردمندان، باشد که به تقوا گرائید". در اینجا بدنیست مفهوم "حیات" را در رابطه با قصاص تشریح کنیم.

مفهوم "حیات" در رابطه با قصاص

می دانیم که جوهر زندگی و حیات در یک کلام همان قدرت "آدپتاسیون" و انطباق و وحدت هرچه افزون تر با دنیای پیرامون، یعنی خلاقیت و فعال بودن و مسلط شدن بر شرایط و جبرهای کور محیط خارجی است. به نحوی که بدون این تطبیق و پیوند فعال با محیط، سرانجامی جز تسلیم و عقب نشینی و نهایتاً بن بست و نابودی و مرگ متصور نیست، یکی از مظاهر و بلکه عمده ترین مظهر این تطبیق پذیری، توان عکس العمل در برابر خطرات و آسیب هایی است که دشمن حیات و زندگی هستند. به طور کلی موجودات زنده با گذار از مدارج مختلف تکاملی و تفصیل و پیچیدگی شدن دستگاههای عصبی شان، قادر

می شوند که عکس العملها و واکنشهای تطبیق یافته تر، دقیق تر و پایدارتری به منظور دفاع از موجودیت خود در برابر عوامل و تهدیدات محیط خارجی نشان دهند. مثلاً یک ارگانیزم زنده به میزانی که سالم تر بوده و از حیات متکامل - تری برخوردار باشد، حساسیت و قدرت مقاومتش در برابر هجوم میکروب هایی که او را در معرض خطر بیماری و یا مرگ قرار می دهند، بیشتر است. به همین ترتیب یک ارگانیزم اجتماعی نیز برای صیانت ذات خود و دفع خطرانی که متوجهی آنست، ناگزیر است که در مقابل عناصر فاسدی که وجودشان به سلامت جامعه ضرر می رساند، واکنش نشان دهد و آنها را مجازات و قصاص نماید. این واکنش، هرچه بهتر و موثرتر به دفع عناصر مزبور بینجامد، جامعه از سلامت و پایداری و "حیات" بیشتری برخوردار می گردد. مسأله تقوا نیز که در آیه مزبور از آن به عنوان منظور نهائی قصاص نام برده شده، با توجه به مفهوم رهایی بخش توحیدی آن، (تطبیق پذیری و استقامت در برابر تهدیدات خارجی و رها شدن از جبرها)، بیان دیگری از فلسفه قصاص (حیات) می باشد.

بنابراین قصاص اگرچه در مورد "افراد" اجرامی شود، لیکن به لحاظ نتیجه و کارکرد دقیقاً واجد آثار اجتماعی است یعنی ضمن سلامت و حیات کل اجتماع انسانی در قبال جانان متجاوز می باشد. از این نظر قصاص را می توان به منزله ی پادزهری دانست که نه تنها زهر عناصر متجاوز و جانی را خنثی می کند، بلکه آلودگی ها و چرکی های درون جامعه را نیز می زداید. درست مانند باغبان و کشاورزی که ریشه ی علفهای هرزه را می زند، یا پزشکی که عضو فاسد بدن را جراحی می کند، و بر اثر آن درخت و کشت یا بدن تجدید حیات کرده و رشد می نماید (۱) در جامعه ی انسانی نیز باید متجاوزان و جانپانی را که حاضر می شوند در ازای دریافت پول و تأمین منافع آزمندانانه خود و یا با هر انگیزه ی

آگاهانه پلید دیگر و به منظور حفظ حاکمیت نظامهای ضد مردمی و ارتجاعی دست به جنایت و کشتار و شکنجه بزنند، و به این وسیله با ایجاد محیط اختناق و ترور و وحشت مانع حیات جامعه انسانی و سد راه رشد و شکوفائی استعدادها می شوند، بدون هیچگونه سستی و درنگ با قاطعیت قصاص کرد و به سزای جنایاتشان رساند، تا بقیه حساب کار خودشان را کرده و دست از مزاحمت بردارند. تا دیگر کسی جرات کشتار و یا شکنجه و ضرب و جرح مردم را پیدا نکند و دستش را به خون افراد بی گناه آلوده نسازد (۲).

البته شکی نیست که خشونت فی نفسه امر مطلوبی نیست. اسلام نیز اصولاً مبشر صلح و برادری و عفو است. ولی به هر حال تا وقتی که خشونت ضد انقلابی باقی است و زمینه های اجتماعی جنایت و کینه ها و عقده های بشری به طور تاریخی از میان نرفته، خشونت انقلابی هم بایستی باشد. زیرا تنها با خشونت انقلابی عادلانه می توان به مقابله با خشونت های ضد انقلابی و ظالمانه برخاست. کما این که جنگ نیز فی نفسه چیز خوبی نیست و هر انسان ترقیخواه و صلح طلبی خواستار برانداختن آن است. ولی ما می دانیم که برای از بین بردن جنگ های ظالمانه و ضد انقلابی هیچ راه اصولی و صحیحی به جز توسل به جنگ انقلابی وجود ندارد. ولذا هر انقلابی نه تنها مخالف جنگهای عادلانه و انقلابی نیست، بلکه فعالانه در آن شرکت می جوید زیرا تا وقتی که جامعه بشری هنوز به آن نقطه از پیشرفت نرسیده که استثمار و طبقات استثمارگر - که اساس تعارضات قهرآمیز اجتماعی را تشکیل می دهد - زوال یابد، جنگهای انقلابی اجتناب - ناپذیرند و بدون آنها نمی توان جهشی در تکامل جامعه صورت داد. به همین ترتیب در مورد قصاص نیز می توان گفت تا وقتی که رژیم های ضد خلقی و ارتجاعی در تجاوز و جنایت اصرار می ورزند و لحظهای هم ساطور قصابی خود را بر زمین نمی گذارند تا زمانی که زمینه های اجتماعی جنایت یعنی طبقات و تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی باقی است، اصل قصاص نیز به عنوان یک اصل بنیادی راهنمای حرکت موحدین انقلابی برای مقابله با خشونت های ظالمانه و ارتجاعی است، و درست به همان درجه ی اصل "قتال" و "جهاد" (منظور مبارزه ی مهرآمیز است)، معتبر و مستحکم می باشد، (کتب علیکم

القصاص، کتب علیکم القتال...). لیکن بدیهی است که با استقرار جامعه ی بی طبقات و توحیدی و نیل به چنان نقطه ای از تکامل اجتماعی که صلح و رحمت و عفو و جبرگین قهر و تعارض می گردد دیگر زمینه ی اجتماعی خشونت های ضد انقلابی و خشونت های انقلابی اساساً منتفی می گردد. در چنین چشم اندازی از یگانگی اجتماع انسانی جنگ بارهای خودش را فرو می نهد (۳) و مجازات نیز کیفیت متفاوتی به خود می گیرد و خلاصه "شمشیر قصاص کند می شود" (۴)

جزئیات قصاص در قرآن

قرآن در رابطه با مسأله قصاص به شرح برخی جزئیات مربوط به نحوه ی پیاده کردن آن نیز پرداخته و پارامی از اشکال و شیوه های اجرای این حکم را متناسب با شرایط اجتماعی و تاریخی جامعه آن روز بیان کرده است. مثلاً در ادامه ی آیه ۱۷۴ سوره بقره چنین می خوانیم: "...الحر بالحر و العبد بالعبد و الاثنی بالاثنی فمن عفی له من اخیه شی فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمه فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم". "... آزاد به آزاد و بنده به بنده و زن به زن، پس آن که برای او از سوی برادرش چیزی بخشوده شود، پس پیروی به پسندیدگی و انجام تخفیفی است از پروردگار شما و رحمتی. پس هر که بعد از آن دشمنی پیشه گیرد برای او عذابی دردناک است". همچنین در آیه ۵ سوره مائده آمده است.

"و کتبنا فیها علیهم ان النفس بالنفس و العین بالعین و الاذن بالاذن و الاذن بالاذن و الحسن بالحسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو کفار له و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون". "بر ایشان چنین نوشتیم که جان در برابر جان و چشم

پاورقی ها:

- ۱ - یکی از معانی لغوی "قصاص" نیز "بریدن زیادتی جامعه" ذکر شده است.
- ۲ - به عنوان یک مثال عینی در این مورد می توان تاثیر قاطعیت های اولیه در قصاص سرسپردگان و جانان رژیم گذشته را که باعث وحشت و فرار ضد انقلابیون شده بود در نظر

در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و (به طور کلی) ضرب و جرح ها برابر یکدیگر قصاص می شوند، پس کسی که بدان تصدق کندها نا آن زداینده می گناهان اوست، و هر که مطابق آنچه خدا فرستاده حکم نکند از مستکاران است.

این آیات ناظر بر اشکال مربوط به پیاده کردن اصل قصاص در یک جامعه ی مبتنی بر مناسبات برده داری است که اساساً مبین نفی امتیازات طبقاتی (البته در چارچوب یک نظام برده داری و متناسب با آن) می باشد. زیرا در شرایط اجتماعی و تاریخی آن زمان هنوز برده داری از میان نرفته بود و وضع طبقاتی جامعه مانع از آن بود که قانون همه را به یک چشم داوری کند. در قوانین حقوقی عموم جوامع آن روز، در هر مورد که تفاوت طبقاتی در کار بود، کیفر نیز با بزه تناسب و برابری نداشت. بخصوص بردگان، به خاطر جرم کوچک، با سمبیت مجازات می شدند. مثلاً در برخی جوامع برده داری، قانون چنین مقرر می داشت که اگر برده ای، "آزاد مردی" را می زد، می بایست گوش راست او بریده شود (۵) قانون قصاص در آن شرایط در عین حال در جهت مهار کردن کینه کشی ها و جنگا فروری ها تاثیر بسزائی داشته است. چه همانطور که می دانیم در میان قبایل جاهلیت پیش از اسلام چنین رسم بوده که معمولاً در مقابل کشته شدن یک تن از سران و یا افراد سرشناس یک قبیله قدرتمند، تحت تاثیر حس انتقامجویی و عصبیت های قومی بسیاری را به خاک و خون می کشیدند. زیرا در این جوامع (که به اندک بهانه ای دستخوش جنگهای قبیله ای و کینه کشی های خانوادگی می شده)، هرگاه قتل رخ می داد همه ی افراد یک قبیله قاتل شمرده می شدند و همه ی افراد قبیله ی دیگر خود را صاحب خون می دانستند. در اینجا وقتی که قرآن تنها "فرد قاتل" را مسئول قتل اعلام

- ۱ - بقیه در صفحه ۱۷
- ۲ - "حتی تضع الحرب اوزارها...". - سوره ی محمد - آیه ۴.
- ۳ - تعبیر از "ویکتور هوگو" - تاریخ اندیشه اجتماعی اثر "بارنوبکر" - ص ۱۱۵

مصاحبه با مبین جزنی (همسر فدائی شهید بیژن جزنی)

قاطع و قهرآمیز در مقابل رژیم کودتا بود. در این اوضاع و احوال بیژن و رفقای نزدیکش از اتخاذ روش‌های قاطع و قهرآمیز به شدت پشتیبانی می‌کردند: چند ماهی از کودتا نگذشته بود که بیژن بازداشت شد. از این تاریخ تا سال ۲۸ آنچه که در زندگی مبارزاتی بیژن می‌بینیم دوبار زندان رفتن و تشکیل یک گروه مستقل از حزب توده است.

فروردین ماه ۲۸ گروه تصمیم می‌گیرد که نشریه‌ای به صورت پلی‌کپی در سطح محدودی منتشر کند. این کار با امکاناتی در حد صفر شروع شد. دستگاه پلی‌کپی دستی که مکانیسم خیلی ساده‌ای داشت ساخته شد. در آن موقع حتی خرید استنسیل و مرکب پلی‌کپی مشکل بود. نشریه روی محور وحدت نیروهای خلقی برای مقابله با رژیم، تأکید می‌کرد. بیژن در تنظیم مقالات و خط مشی نشریه نقش مهمی داشت. در تدارکات جنبش ۲۰ دی گروه فعالانه شرکت کرد و بقیه در صفحه ۱۶

محیط سیاسی سال‌های ۲۰ به بعد، شرایط زمان جنگ که روی خانواده‌ی او بطور مشخص تأثیر گذاشته بود، وقایع آذربایجان، آتمسفر سیاسی خانوادهاش، اینها همه عواملی بودند که در رشد آگاهی ذهنی بیژن اثر مستقیم می‌گذاشتند. بیژن در سال‌های ۲۹ تا ۳۲ با پشتکار زائدالوصفی از یک طرف به فعالیت‌های مخفی سازمانی و از طرف دیگر به فعالیت‌های علنی در سطح سازمان دانش‌آموزان مشغول بود. از نظر سازمانی مسئولیت‌های مهمی به او واگذار شده بود که با توجه به سن خیلی پایین و جنه‌ی کوچکش خیلی چشمگیر بود. او در این سالها در زمینه‌ی آموزش تئوریک هم در حد آثار موجود با علاقه‌مندی جالب توجهی کوشش می‌کرد. کودتای ۲۸ مرداد زندگی مخفی را به او تحمیل کرد. بیژن ضمن شروع زندگی مخفی به فعالیت‌های سازمانی ادامه می‌داد، در حالی که مسئولیت چند حوزه را به عهده داشت. در این موقع در سطح جنبش و حزب، صحبت بر سر اتخاذ مشی

بعنوان همسر و همزمر فدائی شهید، بیژن جزنی، مختصری درباره‌ی زندگی و مبارزات ایشان برای ما صحبت کنید.

در ابتدا باید یادآوری کنم که اولاً زندگی بیژن از زندگی مبارزاتی‌اش جدا نبود و ثانیاً هر قدر هم که بخواهیم خلاصه و مختصر درباره‌ی زندگی و مبارزات او صحبت کنیم باز هم قدری مفصل خواهد شد. زندگی سیاسی بیژن که از سال‌های کودکی شروع شد هر لحظه‌اش تلاش و مبارزه و مقاومت بود و من که از سن دوازده سالگی او را شناختم به سهم خودم شاهد رشد و شکوفائی استعداد خلاق و کم‌نظیرش بودم.

آشنائی ما به این صورت بود که از سال ۲۹ در کوی دولتی چهارصد دستگاه در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق هم محله بودیم و بخاطر توافق و هم‌نظری در مسائل سیاسی آن زمان، در روابط عاطفی نیز به تفاهم هر چه بیشتر و احساسی هر چه عمیق‌تر رسیدیم و بالاخره ازدواج کردیم.

مسئولیت مقالات مندرج در "شورا" به عهده‌ی نویسنده‌گان است

شورا

پنجشنبه ۲۱ خردادماه ۱۳۶۰ - ۸ صفحه

از: دکتر منوچهر هزارخانی

مراجعه به آراء عمومی پای لنگ هیئت حاکمه

انقلاب سیاسی، یعنی در انقلابی که ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه را تغییر نمی‌دهد بلکه فقط قدرت سیاسی را دست به دست می‌کند، این فاصله‌گیری سریع از "افکار عمومی" امری طبیعی است: در آغاز می‌بایست با بسیج قدرت توده‌دستانگاهی را که تمام وسایل حکومت و سزکوب را در اختیار دارد سرنگون کرد، و سپس می‌بایست بر همین توده‌ی قیام‌کننده حاکم شد. بیان نظری این واقعیت صاف و ساده همان نظریه‌ی کهنه و معروف "دو مرحله‌ی بودن انقلاب" است که هنوز رواج کامل دارد. در "مرحله‌ی اول" کسانی که بر موج قیام توده‌های سوار می‌شوند "سران انقلاب" اند، با توده‌ی قیام‌کننده، خود را همسو و هم‌جهت نشان می‌دهند، تمام صلاحیت و مشروعیت را برای تنها ابزار قدرتی قائلند که در دست دارند: توده‌ی مردم. ختم این "مرحله"، بلافاصله پس از پیروزی بهمن‌ماه ۵۷ اعلام شد. گفته شد که "مرحله تخریب" به پایان رسیده است و "مرحله‌ی سازندگی" شروع می‌شود. در واقع از همان فردای پیروزی قیام بود که دولتمردان جدید "بمراه انداختن همان چرخ‌ها" - "چرخ‌ها" در همان ساخت اجتماعی - اقتصادی، و بدست همان افراد - را برنامه "انقلابی" خود اعلام کردند اما جناحی از درون همین "سران انقلاب" برای دست یافتن به حاکمیت انحصاری، دبه درآوردند، اعلام کردند که "انقلاب ادامه دارد"، و "انقلاب!" شان برای انحصار حاکمیت ادامه یافت - هماناد بقیه در صفحه ۱۵

همه‌ی قرائن حاکی از آنند که تضاد درونی حاکمیت، اینک به مرحله‌ی رسیده که نه تنها "همزیستی مسالمت‌آمیز" بلکه اصولاً هر نوع همزیستی را در بطن یک سیستم واحد ناممکن می‌سازد. برای حل این تضاد، یعنی به‌طور روشن و آشکار، برای تعیین تکلیف حاکمیت سیاسی، "یک طرف" پیشنهاد می‌کند به آراء عمومی مراجعه شود و "طرف دیگر" تاکنون به‌طور رسمی به این پیشنهاد روی موافق نشان نداده‌است، ولی به‌طور غیر رسمی می‌کوشد از زیربار پذیرش آن به هر وسیله شانه خالی کند. ظاهراً علت هم روشن است: یک طرف به اتکاء آراء عمومی در مقامی قرار گرفته که قاعدتاً می‌بایست نقش نظارت بر اجرای قانون اساسی را به عهده داشته باشد و جز این مقام هیچ یک از اهرم‌های قدرت سیاسی را در دست ندارد، و طرف دیگر با قبضه کردن همه‌ی نهادهای "قانونی" اعم از دولتی و ماوراء! دولتی "قانون اساسی" خود را اجرا می‌کند و می‌کوشد صلاحیت افکار عمومی در تعیین تکلیف سیاسی کشور را به نهادهائی که تحت تسلط خود دارد منتقل کند. باید دید چرا چنین پدیده‌های در جامعه بروز می‌کند؟ چرا بخش غالب حاکمیت از مراجعه به افکار عمومی تن می‌زند و چطور می‌شود که حاکمیتی که زمانی افتخار می‌کرد ناشی از مردم و متعلق به مردم است، اندک‌اندک از مردم فاصله می‌گیرد؟ علت این پدیده‌ها باید در روند تبدیل به اصطلاح "سران انقلاب" به "هیئت حاکمه" جستجو کرد. در یک

نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام

انتقاد و تظلم که از پایه‌های قانون اساسی است باقی خواهد ماند؟ البته تصریح فرموده بودید و کلام بسیار بجائی بود که "انتقادات آزاد است به اندازه‌ای که نخواهند کسی یا گروهی را خفیف و از صحنه خارج کنند. انتقاد برای ساختن و اصلاح امور است." اما نگرانی و تجربه‌ی گذشته این است که متولیان و آن‌ها که خود را متکی و در خط امام اعلام می‌نمایند تا چه حد پایند این کلام و عامل خلاف آن نبوده و نباشد. ۲- موقعی که در آبان‌ماه ۵۷ در پاریس خدمتتان رسیدم و صورتی از اشخاصی موجه مورد اعتماد برای مشاوره در امور آینده‌ی مملکت از بنده خواستید و پس از آن در بهمن‌ماه همان سال که در تهران افتخار تشکیل دولت موقت و انتخاب وزرا را به بنده دادید در هر دو مورد تأکید می‌فرمودید که افراد معرفی بقیه در صفحه ۱۶

آمریکا بروند. مودبانه باید سوال کنم که این نظر آیا دور از واقعیت و انصاف نیست؟ افراد زیادی از نویسندگان و نمایندگان و خود بنده که یکی از اعتراض‌کنندگان می‌باشم نه خودخواه ضداسلام هستیم نه جدای از مردم کوچکم بازار. اسلام نیز عنوان بسیطی نبوده ابعاد و چهره‌های فراوان دارد که بسیاری از شکایت‌کنندگان میان مردم اعم از مقدس و غیرمقدس درد و دادشان از عدم اجرای صحیح اسلام در ابعاد مختلف آن و بدنام شدن اسلام است. البته اکثریت مردم این مملکت مومن و دلسوخته‌ی انقلاب و علاقمند به استقرار جمهوری اسلامی هستند ولی شکایات و نظریاتی هم دارند که ناشی از شخصیت و رشدشان می‌باشد. با چنان قضاوت قاطعانه و مشت‌بی‌دریغ که از مقام والای رهبری نثار هر صاحب درد و داد شد آیا جائی برای وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و برای آزادی عقیده و

بسم‌الله الرحمن الرحیم سه کلمه گله‌ی مخلصانه بازرگان به رهبری پدران انقلاب اسلامی ایران این گلایه یا نامه‌ی سرگشاده حقا می‌بایستی خصوصی و حضوری باشد ولی بعد از فرمایشاتی که روز چهارشنبه خرداد در خطاب به نمایندگان از بام جماران به همه‌ی مردم ایران و جهان اعلام داشتید عدالت و ادای وظیفه اجازه می‌دهد مطالبی را که بنا به تکلیف شرعی و ادای حق ملی در دل داشتم به صورت عمومی ابراز دارم. یقیناً با سعی صدر رهبری و انصاف اسلامی که مورد انتظار و عامل اقتدار است تلقی خواهند فرمود. ۱- ضمن سخنان سر - نوشت ساز آن روز فرمودید ملت جز اسلام چیزی نمی‌خواهد و کسانی که اعتراض دارند خود را می‌خواهند نه ملت را و اگر با اسلام بدهستند به اروپا و

به نقل از: نشریه "پیام جبهه ملی" - شنبه ۱۶ خرداد

بیانیه استاد علی تهرانی در رابطه با قانون شکنی های جاری

بسمه تعالی
چند روز پیش از طرف یکی از هیئت سه نفره تازه پیدایش یافته، صحبتی در رادیو و تلویزیون منتشر شد که محتوایش این بود که آقای مهندس بازرگان خدمت آیت الله خمینی برای تعقیب مساله سیاسی ای که در روزنامه میزبان راجع به کنار رفتن یکی از دو طرف مورد اختلاف و ترجیح کنار رفتن دولت رجایی درج شده رفت و ایشان وی را به هیئت سه نفره ارجاع داد و روح کلامش در حکمیتشان این بود که ما او را در این کار مسئول شناختیم و در انتشار آن مقاله و این مقال محکوم کردیم و مورد نکوهش قرار دادیم که چرا دارید برای اندک اختلاف سران که قابل حل است، این هیاهوها را به راه انداخته اید؟

خرابی های بیشتری که وضع موجود در دنبال دارد جلوگیری نماند و خلاصه رجوع به هیئت مذکور را چرا رد ننمودید؟ و اصلا چرا به ایشان تذکر ندادید که شما خودتان گفته اید امسال، سال قانون است. تشکیل این هیئت به دستور شما همانند خیلی از تصرفات دیگر شما، مطابق کدام یک از اختیارات شما در قانون اساسی است؟ مگر تمام وظایف و اختیارات شما در قانون اساسی منحصر نشده به اصل ۱۱۰؟ چرا فعلا که بنا شده به قانون عمل شود، نصب مقامات و تعیین هیئت هایی که در گذشته برخلاف قانون انجام گرفته، لغو نمی نمایند که یکی از آنها نصب شورای عالی قضائی است که به نص قانون اساسی دوفتر از آن پنج نفر را به رهبری یا شورای رهبری با مشورت قضات دیوان عالی کشور برای پنج سال تعیین می نماید یعنی وظیفه مقام رهبری است که با آن قضات مشورت کند و کسانی را که مقام رهبری شایسته می داند اگر آنها شایسته ندانند، می باید هر طور می شود با تغییر افراد، موافقت آنها را جلب نماید نه آن که مقام رهبری اگر در تردید باشد مشورت کند. مشورت در قانون اساسی به معنای آنست که شخص تنها حق تصمیم گیری را ندارد و علاوه شرط اول در سه نفر دیگر از اعضای آن، آنست که از قضات دادگستری باشند و این به خاطر آنست که شورا مربوط به دادگستری است و باید از این ارگان انتخاب شوند تا حافظ مصالح آن ها نیز باشند و چنان که شورای وزارت دارائی را مثلا از افراد دادگستری تشکیل نمی دهند هم چنین شورای دادگستری را از افراد خارج از کارمندان آن و با رای افراد خارج از قضات شاغل در آن تشکیل نمی دهند. در مجلس خبرگان در کمیسیون مشترک بعضی پیشنهاد دادند که آن سه نفر لاقبل سه سال در دادگستری به عنوان قاضی کار کرده باشند ولی با شرط مذکور مخالفت شد و گفته شد که همین قدر کافی است که قاضی و شاغل در دادگستری باشند و باید دست قضات دادگستری را در انتخاب بازگذارند زیرا این

احتمال خیلی زیاد است که کسی که مثلا یک سال به عنوان قاضی در دادگستری کار کرده باشد، قضات او را شایسته تر از دیگران که چندین سال قاضی بوده اند، بدانند و خلاصه شورای عالی قضائی که این همه ناامنی ها و مشکلات را برای مملکت و اسلام ببار آورده، از بیخ و بن برخلاف قانون اساسی تشکیل شده. چرا با ایشان این مصیبت بزرگ را در میان نگذارید؟

۴- چرا با ایشان درباره فیصله دادن به همان موضوع که خدمتشان رفت بودید این مطلب را در میان نگذارید که در شان نزول سوره "الکافرون" رسیده که عده ای از اشراف قریش نزد پیامبر اکرم آمدند و گفتند: قبایل اطراف همه به خانه ی خدا می آیند و ندورات می آورند و در اثر فروش اجناسشان به ما و خریدشان اجناس ما را در ایام حج، منافع سرشاری نصیب ما می شود بیاباهم سازش کنیم و یک سال تو بت های ما را پرستش کن و یک سال ما خدای تو را می پرستیم دست از این نزاع ها برداریم و این منافع سرشار را با هم بخوریم و نزاع ما سبب نشود که از میان برود. در پاسخ آن ها خدای تعالی به پیامبرش دستور داد به آن ها بگوئید: نه من بتان شما را عبادت می کنم و نه شما خدای مرا یعنی راه دونا است من هدفی دارم و شما هدفی. نزاع بر سر ریاست و منافع مادی نیست تا سازش امکان داشته باشد و هیئت برای آن تشکیل گردد. درسی که ما از این سوره باید بگیریم اینست که اگر راه و هدف دوتا شد، باید صحت یکی از آن دو را تشخیص داد و دیگری و طرفدارانش را طرد کردنه آن که میان طرفداران آن دو با تقسیم قدرت و ریاست و ثروت سازش برقرار کرد و قهرا پدر ملت و مملکت و دین را در آورد تعجب می کنم چطور بعضی که سال های متعددی مطالعات فلسفی و عرفانی و تفسیری و فقهی داشته چنین روشی را برگزیده؟

عمومی و میلیونی و خرابی های بی حد و خصر و سایر مفاسدی که در پی جنگ آمده، سخنی به میان نیاورد؟ و نپرسید که بالاخره چه می خواهند بکنند؟ مگر نمی دانند که ادامه ی جنگ جز کشتار بیشتر و بی سروسامانی انبوه تر و ویرانی های افزون تر را در پی می آورد. مگر قوا را متمرکز کردن در یک محل و حمله نمودن و عقب زدن آنی طرف مقابل و اسیر نمودن و کشتن عده ای از آن ها و سپس مورد تهاجم نیروی اصلی طرف مقابل قرار گرفتن و دوباره موضع را با تحمل تلفات سنگین در هنگام پیشروی و عقب نشینی از دست دادن، کاری از پیش می برد؟ مگر همین تپه ی الله اکبر را چند بار مردم از وسایل ارتباط جمعی نشنیده اند که فتح شد؟ و این جز بدین جهت است که فتح را می گویند و عقب نشینی پشت آن را نمی گویند و می گذارند در مرتبه ی دیگر که با دادن تلفات سنگین پیشروی کردند، دوباره فتح را اعلان نمایند و تبریکات را رد و بدل کنند.

یاهرد و گروه متجاوزند و یا یکی از دو گروه متجاوزند و در عین حال دستور داده جنگ متوقف شود و مسلمانان دیگر پادرمیانی کنند و بر میزان عدالت و بی طرفی حکم کنند و مطابق آن حکم میانشان سازش دهند.

۳- چرا از ایشان، نخواست که جلو انتشار این بدعت های بی دریی را (از وسایل ارتباط جمعی) بگیرد که یکی از آنها این است که تبلیغ می کنند: فتوا دادن در مسائل فرعی آزاد است ولی حکم دادن تنها انحصار به مقام رهبری دارد و یکی دیگر از آنها این است که تبلیغ می کنند که فتوا غیر از حکم است و در حکم باید تمام مردم حتی مجتهدان دیگر هم از رهبر تبعیت کنند.

چرا تا حال ارشاد نکرده اند که در مسائل فرعی، عده ای از مجتهدان گفته اند، تقلید اعلم، لازم است ولی در احکام حکومتی به اتفاق همه ی آن ها که قائل به ولایت فقهی هستند، اعلامیت یا رای دادن مردم شرط نیست و تمام مجتهدان عادل، حکام شرعیند و بر هر کدام تبعیت از حکم دیگری در صورت علم نداشتن به اشتباهش لازم است و حتی خود ایشان در تحریر الوسیله و در کتاب ولایت فقیه فتوایش همین است.

و ضرورت دین بر این است که در معصیت خدا نمی توان اطاعت از مخلوقی نمود پس چرا نمی گویند که وجوب پیروی از حکم فقیه در صورتی است که مکلف نداند که فقیه اشتباه کرده و وسایل الشیعه واقع حکم قضا روایاتی نقل کرده که نبی اکرم فرمودند: من بشری هستم و مطابق آنچه برایت احراز می شود حکم می نمایم. در هر مورد دیدید حکم من برخلاف واقع است، مطابق واقع رفتار کنید و اگر مطابق حکم من در آن صورت رفتار کنید، پاره ی آتشی به شکم شما افکنده ام و مشهور فقها گفته اند که اگر حکام شرع دیگر احراز کنند که آن حاکم شرع در مستند حکم خود اشتباه کرده، علاوه بر آن که نباید بدان رفتار کنند، می توانند حکم او را نقض کنند آن نقض را برای مردم اعلان نمایند. این آیین مقدس اسلام است و این دادگاه های به اصطلاح شرع امروز است که اکم را خدا و حکم خدا معرفی می کنند و نمی اندیشند که با این ادعای دروغ، اعتقاد مردم را از خدا و دین سلب می نمایند.

سخن اینجانب در چند کلمه با جناب آقای مهندس بازرگان و با کسانی است که در موضع ایشان قرار دارند. ۱- چرا از ابتدائی که دولت موقت را تشکیل دادید، قاطع نایستادید و در صورت کار شکنی ها و سنگ افکنی ها و قهرا عاجز ماندن از عمل به وظیفه که خود می گفتید چوب لای چرخ می گذارند و تیغی چاقو در چنگ آن ها و دستهای در دست ماست، کنار نرفتید تا ملت بداند که با چه کسانی روبروست؟

۲- چرا فعلا که در مجلس شورای اسلامی هستید، این همه سختی را تحمل می کنید و این همه قانون شکنی ها را می بینید و در عین حال در میان آن ها که اکثر آنها فاسد و فاسقانند و با طلبات فراوان بدانجا راه یافته اند، می نشینید و با کنار کشیدنشان، ناشایستگی و تا مشروعی آن ها را در پیش ملت ابراز نمی دارید؟

۵- جناب آقای مهندس بازرگان که خدمت آقای خمینی رسید چرا مساله ی جنگ را در میان نگذارید و از تلف های انبوه جانی و از بی سروسامانی های

وان طائفان من المومنین اقتتلوا فاصلحو بینهما فان یفت احدیہما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تغنی الی امرالله فان قات فاصلحو بینہما بالعدل و اقسوا ان الله یحب المقسطین (سوره حجرات آیه ۹)

و اگر دو گروه از گروندگان (به خدا و رسول) به جنگ با هم برخیزند میان ایشان اصلاح کنید و اگر یکی از آن دو به صلح تن در ندهد و راضی به سازش نگردد و بر دیگری ستم کند پس با آن گروه بدکار که افزونی جوید، رزم نمانید تا به حکم خدا و اطاعت امر او (که همان مصالحه است) بازگردد و اگر از تجاوز دست بردارد و (در ترک برادر کشی) پیرو امر خدا شود، با رعایت مساوات و بی آن که میل نفسانی به یک گروه کنید، میانشان اصلاح نمانید. بی شک خدا عدالت گران و مساوات گستران را (که در گفتار و در رفتار رعایت قانون عدالت و بی نظری را می نمایند) دوست می دارد.

این مطلب بدیهی است که هرگاه دو گروه با هم اقدام به جنگ کنند، یا هر دو یا یکی از آن دو متجاوز هستند زیرا اگر هیچ کدام، متجاوز نباشند و سر مرز خود راه بروند، جنگی واقع نمی شود پس آیه ی شریفه در موردی نازل شده که

۳- چرا با مراجعه ی اخیر به آیت الله خمینی و ارجاع وی به هیئت سه نفره، به ایشان نگفتید: لایق ترا که بر گردن شما برای گذارن حکم بوده ام و براتیم شمار می دانم؛ مهندس بازرگان، بازرگان، چیزی حکم قرآن، بفرمایید منظر خود ارجاع دهید. اینست که علی بن ابی طالب را با شما در میان نگذارم تا با احراز وظیفه عطا بدان کنید و از

آیا این حقیقت عریان که کشور امیر افغان امروز راه آزادی و استقلال واقعی و دموکراسی توده‌های می‌پیماید، و ما در وضع فعلی به سر می‌بریم را درست همین رهبران مارکسیست به ارمغان نیاورده‌اند که هنوز توده تا سر حد تصور انقلابی ما را برای تقدیس امیر افغان خودمان به زانو در می‌آورند؟ اساس پاسخگوئی دبیر اول به مجاهدین، بر محمل تراشی، برای توجیه مشی اپورتونیستی حاکم بر رهبری حزب توده - که شخص وی کائوتسکی آن به حساب می‌آید - دور می‌زند. این اساس بر الگویابی (حتی اگر لازم آمد تا عصر گئومات) برای توجیه وضع حاضر و تئوری بافی‌های واقعا بی سروته راجع به مسائل آسیا و آفریقا و در هم آمیزی مسائل انقلاب سوسیالیستی، با احکام انقلاب ملی دموکراتیک و باور به "راه رشد غیر سرمایه‌داری" - آن هم به صورتی که خود مسخ می‌کند و ما در همین جزوه رسوایشان کرده‌ایم - بنا می‌شود. و لاغیر.

دبیر اول به سادگی، با مخلوط کردن مباحث، با گریز از درگیری با ریشه و اساس تئوریک نبرد طبقاتی، با بی اعتنائی و سرسری گرفتن مفاهیم حکومت ملی - دموکراتیک که خودی مدت‌هاست جبهه‌ی متحد خلق را بر همان قصد علم می‌کند، از نوشته‌های خود، مقصودی جز تنها و تنها "پاسخ نویسی" و "پرتگاه سازی" ندارد و به قصد "تسکین" و اقناع توده‌های نالاکا و خیلی خیلی کم آگاه است که دست به سوی قلم می‌برد! و این طوری است که دبیر اول سوال بسیار منطبق بر تئوری ساخت حکومت‌های ملی - دموکراتیک مسعود رجوی را:

"اگر ما بخواهیم از هم اکنون با آخرین تئوری بورژوازی ملی ولو رو به وابستگی داشته باشد، هرگونه هموئی را رد کنیم، آیا این به معنی قرار گرفتن در جبهه‌ی یک انقلاب سوسیالیستی نیست؟"

(مجاهد شماره ۱۱۱، ص ۱۷)

چون هیچ پاسخ تئوریک مشخص برایش ندارد و از درگیری منطقی و نظری با آن طفره می‌رود، عوام فریبانه و با هیاهو، "رشوه پردازی به بورژوازی روبه‌وابستگی" قلمداد کرده، می‌نویسد:

"... در این تگرش، نخست این رشوه به "بورژوازی رو به وابستگی" یا همان طور که ما می‌گوئیم، به بورژوازی لیبرال داده شده، که او را جز نیروهای جبهه‌ی خلق

از: ناریا (مستعار)

چه کسی بر لبه پرتگاه قرار دارد "مجاهدین خلق" یا دبیر اول حزب توده ایران؟

(قسمت آخر)

(پاسخی به مقاله "مجاهدین خلق بر لبه پرتگاه" نوشته ن. کیانوری، مردم شماره ۴۶۸ و ۴۶۹)

به "مسئله تقسیم قدرت" بی کم و کاست آشکار گردانده‌اند: بنی‌صدر، بازرگان و چمران از یک سو و بهشتی و رجائی و رفسنجانی از سوی دیگر. آیا نتیجه‌ی این نشست، یعنی پیام ۱۰ ماده‌ای امام، طور دیگری، جز تحکیم و تثبیت و تقسیم بالمناصفه‌ی حاکمیت بر خلق بین بورژوازی و خرده بورژوازی، قابل ارزیابی است؟

"... دمکراسی خرده - بورژوازی و به خصوص سران آن، به بورژوازی توده‌های خود را با وعده و وعید و اطمینان به امکان سازش با سرمایه‌داران بزرگ تسکین می‌دهند و در بهترین حالات از سرمایه‌داران برای قشر فوقانی کم عده توده - های زحمتکش گذشت‌های ناچیز بسیار کوتاه مدتی می‌گیرند. ولی این دمکراسی خرده بورژوازی در کلیه مسائل منطقی و مهم همیشه دنباله‌ی بورژوازی بوده و به شکل زائده‌ی ناتوان آن و آلت مطیع در دست سلاطین سرمایه‌ی مالی عرض وجود نموده‌است"

(لنین، درس‌های انقلاب)

آیا این معادله، بی اندازه موضع بی‌سوادی تئوریک نیست که: کوشش نیروهای مترقی برای استفاده از شکاف موجود در حاکمیت و در بین بورژوازی، از طریق همکاری با بخش‌های دمکرات و رادیکال تر بورژوازی ملی در یک سوی این معادله هنگامی از طرف دبیر اول بیرون از منافع خلق قلمداد می‌شود که سوی دیگر معادله، خرده بورژوازی حاکم، یا دمکرات‌های انقلابی دبیر اول، خود به اتحاد عملی با وامانده - ترین عناصر بورژوازی ملی، برای تسلط کامل خویش بر خلق و زحمتکشان دست زده و می‌زند، و با اغماض‌های بی‌در پی و هر روز عمیق تر و وسیع تر در باز گذاردن دست بورژوازی برای چپاول خلق، هر روز بیش از روز پیش، آن را دعاگوی خویش می‌سازد؟

با این نشانه‌هاست که معلوم می‌شود: کم کردن آشکار معادلیق نبرد طبقاتی، مخلوط و مفشوش کردن مفهوم حکومت ملی -

جای دارد" و ما استاد بقدر کافی و لازم را در همین جزوه آورده‌ایم - اتحاد یا تیروهای بیرون از جبهه‌ی خلق می‌شمارد!؟

از این جا معلوم می‌شود، آنها که مسائل انقلاب امروز ایران را از طرفی همسو هستند و همزمان با جنبش امیر افغان می‌دانند، اینک و در شرایط فعلی با برجستگی و اعتنائی به جوش و خروش بورژوازی برای دمکراسی، دچار چه چپ‌روی خالصی هستند. آیا این یک تکرار عینی دیگری از سکتاریسم حاکم بر مرکز حزب توده ایران، نظیر آنچه در قبل از سال ۱۳۳۲ بود، نیست و به یک پلنوم چهارم دیگر ختم نخواهد شد؟

آیا حمله‌ی کتونی رهبران حزب توده ایران به "مجموعه‌ی بورژوازی ملی" و به همه‌ی بخش‌ها و قشرهای آن، صد در صد مقابله با اساس یک حکومت ملی - دمکراتیک که این همه از آن دم زدمانده، نمی‌شود؟ شاید اینها هم مثل لنین هستی توجه را به کارگران مخلوق داشته و می‌خواهند یکر به سوی سوسیالیسم بروند و از این روست که نمی‌خواهند بورژوازی ملی را به حساب بیاورند؟

اما واقعیت شگفت این که چپ‌روی امروز رهبران حزب توده که مفهوم سوسیالیستی و مرحله‌ای دارد، به شکل "تئوریک" نه با شعار "به پیش" بلکه با فرمان "به عقب" - یعنی به همان جایی که حزبشان به وسیله توده‌ی انقلابی، رانده و پرتاب شده‌است - صورت می‌گیرد! این "چپ‌روی" استثنائی، این پشت کردن به دوران خویش، از سوی راست و زیر دفاع از آن نیروهای انجام می‌گیرد که خود برای حل وصل حاکمیت خویش، بیش از همه، از روز نخست تاکنون به همکاری‌های عملی همجانانه با بورژوازی لیبرال و غیر لیبرال دست زده است، و آخرین تجلی این همکاری را در ترکیب آخرین گروه آیندگان نزد امام، برای سر و سامان دادن نهائی

محبوب داشته‌است. (نامه‌ی مردم شماره ۴۶۸ همان مقاله)

مسعود رجوی، البته در سوال خود، یک اشتباه اساسی کرده‌است و آن این که گمان برده است رهبران حزب توده وضعیت فعلی را کم تر از نه بحیوحتی یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه اصولا کم تر از خود انقلاب سوسیالیستی واقعا انجام گرفته، می‌دانند. خیر دبیر اول حزب توده گمان دارد که این همان سوسیالیسم ناب و خالص و دو آتشای است که از آرمانش نیز بسی فراتر رفته و مبارزه با آن از استراتژی و تاکتیک خلق بیرون است. زیرا می‌نویسد:

"آقای رجوی باز مثل همیشه یک اشتباه "جزئی" می‌کند که اتفاقا با همه‌ی "ریز بودن و جزئی بودن، خیلی هم تعیین کننده است. ایشان تفاوت عمیق "استفاده از خدمات لیبرال‌های بورژوا" و "مصالحه - های عملی" با آنها را، قبل از سقوط تزاریسم، با بعد از آن، قبل از سقوط شاه با شرایط پس از پیروزی انقلاب نمی‌بینند آن روز مصالحه و هموئی با لیبرال‌ها، در روسیه علیه تزاریسم درنده و در ایران علیه رژیم دیکتاتور وابسته‌ی شاه بود. اما امروز اتحاد با لیبرال‌ها علیه چه نیرو و یا چه نیروهائی است؟"

(مردم شماره ۴۶۸، همان مقاله)

شرایط پس از پیروزی انقلاب ۵۷، یعنی پس از سقوط شاه، یعنی پس از سقوط تزاریسم و از نظر تاریخی یعنی شرایط پس از انقلاب فوریه - نه اکتبر - ۱۹۱۷. از نظر دبیر اول، پایان کار است. دبیر اول "هر نوع سازش ملی" از جمله با اقشاری از بورژوازی ملی را برای پیشبرد اهداف مترقی انقلاب، رشوه دهی به بورژوازی ملی می‌داند و اتحاد با جناح رادیکال تر بورژوازی ملی برای دست یابی به حکومت ملی، دموکراتیک را - گر چه خود فریادها در همین باره کشیده‌اند که: "بخشی از بورژوازی ملی در صفوف خلق

دموکراتیک و جابه جا نمودن سمت گیری‌های ارتجاعی خرده بورژوازی حاکم، و مترقی وانمود کردن آن، همان پرتگاهی است که رهبران حزب توده ایران، مدت‌هاست با سر بیرون آن سقوط کرده‌اند و درست در نیمه‌ی راه تلاشی کامل در برخورد با صخره‌های تاریخ معاصر ایران است که، با نگاهی وارونه، "مجاهدین" را در "لبه پرتگاه می‌بینند..."

واقعا دبیر اول برای توجیه خود، برای طبیعی و موجه جلوه دادن همه‌ی سمت گیری‌های غیر مترقی، همه‌ی سرکوب‌های غیر دمکراتیک جمهوری و برای "معصوم" کردن همه‌ی اشتباهات ناگزیر تاریخی که از طرف خرده بورژوازی حاکم و وامانده‌ی ایران اعمال می‌شود است که دست به دامان اولیانفسکی می‌زند و از قول او در "پاسخ نامه" ی خویش می‌نویسد:

"همین که یکی از احزاب مترقی دمکراتیک ملی به حکومت می‌رسد، معمولا می‌گوشد سایر احزاب و سازمان‌های مترقی را از مفهومی زندگی اجتماعی و سیاسی براند و انحصار مطلق خود را برقرار کند"

(مسائل معاصر آسیا و آفریقا ص ۹۰ - نقل شده در مقاله‌ی پیش گفته، در نامه‌ی مردم شماره ۴۶۸)

اما دبیر اول، عمدا نقل قول خود را گسیخته می‌سازد، به همین جا متوقف می‌نماید و دنباله‌ی آن، یعنی نتیجه گیری اولیانفسکی در این باره که چنین انحصار طلبی هائی اجبارا راه به کجا می‌برد را، بیان نمی‌کند:

"به عبارت دیگر، این تضادها سنگ راه ایجاد جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی تمام نیروهای دمکراتیک و مترقی شده‌اند. در برخی از کشورهای عربی در مراحل جداگانه‌ی جنبش آزادی بخش ملی، پراگندگی نسبتا عمیق و گاهی حتی مبارزه‌ی حاد بین دسته‌های مختلف به چشم می‌خورد. همین که یکی از احزاب مترقی دمکراتیک ملی به حکومت می‌رسد معمولا می‌گوشد سایر احزاب و سازمان‌های مترقی را از صحنه‌ی زندگی اجتماعی و سیاسی براند و انحصار مطلق خود را برقرار کند.. حزب و یا نیرومندترین فراکسیون آن که در رأس رژیم قرار گرفته بود کوشش خود را جهت وارد آوردن ضربه بر سایر سازمان‌های مترقی که بر آنها به چشم رقیب می‌نگریست به کار می‌بست، هر چند این سازمان‌ها مدعی گرفتن حاکمیت نبودند و تنها خواستار خدمت شرافتمندانه به خلق، بقید صفحه ۱۳

بودجه ۱۳۶۰:

از: ناصر پاکدامن (اقتصاددان و دانشیار دانشگاه)

بودجه عمومی دولت یا صورت مخارج خصوصی دولتمردان

کوششی دیگر در راه احیای اقتصاد وابسته

قلم دیگر درآمدها را مالیاتها (۱۶/۵٪) تشکیل می دهد و قسمت اعظم رقم مالیاتها، مالیاتهای غیر مستقیم است و در میان مالیاتهای غیرمستقیم، عوارض گمرکی در سال ۵۶ که واردات ایران در آن بحبوحه تب نفت و سیاست درهای باز، به حدود ۱۵ میلیارد دلار هم رسید کل عواید مالیاتها ۴۴۳/۶ میلیارد ریال شد. در دو سال اخیر واردات به مراتب از این مقدار کمتر بوده است و رکود فعالیتهای اقتصادی هم موجب تقلیل مالیاتهای مستقیم گردیده است. اکنون معلوم نیست از چه طریقی جز از طریق افزایش واردات و تکیه بیشتر بر مالیاتهای مصرفی، می توان درآمد مالیاتها را در سال جاری به میزان پیش بینی شده رسانید؟

رویهی فرضیه را دولتمردان کنونی تا به کجا دنبال کرده اند؟ و تا چنانچه می توان تقسیم بندی های جاری سرمایه های این بودجه را واقعی دانست؟ در هر حال مسئله از نظر دولت چندان اهمیتی هم ندارد زیرا که در دفاع از این هزینه ها معمولا چند استدلال باسماهای تحویل می دهد: "طرحها طاغوتی است. ماهم می دانیم. این جور طرحها به ارث به ما رسیده است. حالا هم نمی توانیم همه را رها کنیم" و یا "دستگاه اداری سنگین و غریزه و بیگار است، به ارث به ما رسیده است و..." در

این بودجه خود تورم افزایش و اجرای چنین بودجه های افزایش قیمتها را سریعتر خواهد ساخت این بودجه را برای ایران ۱۳۶۰ و مسائل و مشکلات آن تهیه نکرده اند برای گروهی تهیه کرده اند که می خواهند به هر قیمت، حاکمیت سیاسی خود را در این جامعه تحکیم و تثبیت کنند. این بودجه وسیله ای برای حل مشکلات ملکتی نیست بلکه ابزاری است برای حل مشکل قدرت سیاسی. اگر مشکل ملکت بیگاری است مشکل دولتیان بر سر کار ماندن است. این نکته را توجه به نحوه تدوین بودجه و اصولی

برداشتش انحرافی نباشد و احیانا خدای ناکرده کارهای خلاف مکتب انجام ندهد. در صورتی که ما از همان اول که شروع می کنیم و به بودجه می رسم، قوانین را طوری می نویسیم که به خیال خودمان دستگاههای اجرایی مثلا خلاف نکنند. پس من ناراضیتیم از این بودجه این است که فرم این بودجه طاغوتی است (کیهان، ۳۰ اردیبهشت) بنابراین بودجه غیر طاغوتی به نظر آقای رجایی بودجه ای است که کسی را به کاری مامور نکند و مامور هم در حوزهی کار خود آزادانه خرج و دخل

ملکتی را سر صورتی دهند و بر حکومت مستوفیان و حکام پایانی گذارند و اصول محاسبات عمومی و بودجه نویسی را در این مملکت رواج دهند. اصول محاسبات عمومی که به شرق و غرب و جنوب و شمال ربطی ندارد با توجه به خصوصیات کنار دولت و دستگاههای دولتی تدوین شده است به این منظور که از حیث و میل و ریخت و پاش و دزدی و ارتشاء جلوگیری شود. این اصول در ساده ترین شکل خود حکم می کند که اعتبارات ملکتی نه در اختیار افراد که در اختیار دستگاهها و ادارات قرار می گیرد. هر دستگاه می تواند در طول مدت معین (سال مالی) برای منظور معین (منظوری که از قبل اعلام و تعیین شده) و به طریق معین (رعایت اصول صرفه جویی به نفع دولت، رعایت مقررات حسابداری دولتی) اعتبارات خود را به مصرف رساند. وجوه عمومی، وجوه خصوصی نیست و هیچ کس نمی تواند بدون رعایت این اصول و قواعد کلی، دخل و تصرفی در آنجا بنماید و اگر جز این باشد "خاصه خرجی" مبنای کار می گردد: یعنی هر کس که به مقامی منصوب شد هر کار را که خود صلاح دانست می کند، نه مسئول کارهایی است که پیش از او شده و نه به کارهایی توجه دارد که پس از او باید انجام شود. دو صباچی آمده است تا با "وجوه عمومی" کاری را انجام دهد و به این منظور می تواند از هر کس هر چه را بگیرد و به هر کس هم هر چه را بدهد. این نقطه ای اوج خودکامگی است و بودجه ۱۳۶۰ در این راه گامهای بلندی را برداشته است. بنابراین گرچه این بودجه هنوز صد درصد بودجهی مطلوب آقای رجایی نیست اما خودمانیم، شکسته نفسی هم نباید بکنند زیرا که هم اکنون در طریق مطلوب خود بسیار به پیش رفتنند:

این بودجه خود تورم افزایش و اجرای چنین بودجه های افزایش قیمتها را سریعتر خواهد ساخت. این بودجه را برای ایران ۱۳۶۰ و مسائل و مشکلات آن تهیه نکرده اند برای گروهی تهیه کرده اند که می خواهند به هر قیمت، حاکمیت سیاسی خود را در این جامعه تحکیم و تثبیت کنند. این بودجه وسیله ای برای حل مشکلات ملکتی نیست بلکه ابزاری است برای حل مشکل قدرت سیاسی. اگر مشکل ملکت بیگاری است مشکل دولتیان بر سر کار ماندن است. این نکته را توجه به نحوه تدوین بودجه و اصولی که این بودجه با توجه به آنها نوشته شده است روشن تر می سازد.

تا اینجا از مخارج صحبتی نکردیم. صحبت چندان هم نمی کنیم. برای اینکار باید ریز ارقام را به بررسی دقیق گرفت، هریک را با سالهای پیش مقایسه کرد و آنگاه سخن گفت. آنچه در روزنامه ها انتشار یافته مشتی ارقام است. و دولت می گوید در سال ۶۰، می خواهم معادل این ارقام خرج کنم. به پیروی از برخی اصول بودجه نویسی، این هزینه ها را به دو گروه اعتبارات سرمایه گذاری ثابت و هزینه های جاری تقسیم کرده اند. به این ترتیب است که می بینیم از ۳۱۶۱ میلیارد هزینه، ۲۵ درصد صرف اعتبارات سرمایه گذاری ثابت و ۶۵ درصد صرف هزینه های جاری می شود. مسئله تشخیص میان هزینه های جاری و هزینه های سرمایه ای ثابت از آن ترغندهایی است که بودجه سازان محمد رضا خانی به کار می بردند تا هم مجوزی برای مخارج خود داشته باشند و هم چنین جلوه دهند که بیش از پیش در فکر عمران و آبادی کشورند و نشانهی آنهم تورم روزافزون ارقام مربوط به اعتبارات هزینه های سرمایه ای است. به این ترتیب بود که بسیاری از هزینه هایی که در واقع باید هزینه های جاری به حساب آید در عداد هزینه های عمرانی طبقه بندی می شد. این

مقابل این احکام و استدلالهای کلی و مکرر، هیچکس نیست که بگوید: "برای ملت ایران دوران گذشته به سر آمده است شما هم بیکار برای همیشه تصمیم بگیرید که دیگر برای توجیه اعمال امروز خود، به بدکاریها و خیانات دیگران پناه نبرید. آخر چطور کسانی که در این دو ساله، ره صدساله رفته اند هنوز نتوانستند تکلیف چهارتا و نصفی طرح در دست اجرا و نیمه تمام را روشن کنند و دیگر هر روز از امروز به دیروز فرار نکنند. هزینه ها را به نحو دیگری هم می توان ارزیابی کرد: در رابطه با مسائل و مشکلات جامعه آیا این هزینه ها به نحوی تنظیم یافته که در صورت تحقق، به حل مشکلات جامعه کمکی کند؟ در این رابطه هم مسئله روشن است: خصیصه میزهی این هزینه ها، عدم توجه به مسائل حاد اقتصاد ایران است، بودجه نویسان در بند تعادل بوده اند و نه در پی اینکه ببینند این هزینه ها چه اثری بر مسائل جنگزدگان و بیگاران یا بر رکود فعالیتهای تولیدی می گذارد؟

که این بودجه با توجه به آنها نوشته شده است روشن تر می سازد. آقای رجایی در مصاحبه ای از بودجه نویسی مطلوب خود سخن می گویند: "من به عنوان نخست وزیر مشکلی که داشتم این بود که هیچ فرمولی یا شیوه ای در رابطه با یک بودجه با شکل و محتوای اسلامی هنوز به آن نرسیده بودم" و بعدا اضافه می کنند: "به نظر خود من یک انتقاد اصولی بر بودجه وارد می شود و آن این است که شکل بودجه از نظر فصل و ماده و این چیزها... همه آن چیزهایی است که در دوران آن رژیم وجود داشته. اگر ما بخواهیم انتقاد کنیم باید این انتقاد اصولی را داشته باشیم که چرا بودجه از نظر شکل و محتوی تغییر نکرده و به یک بودجه اسلامی تبدیل نشده. ببینید مثلا پیغمبر ما یا حضرت علی (ع)، وقتی کسی را به جایی می فرستادند به او اجازه می دادند که بر اساس دریافت خودش از اسلام عمل کند و بعد یک نفر را می فرستادند که بازرسی کند ببیند که او

کند و بعد هم "بازرسی بفرستند که خدای ناکرده کارهای خلاف مکتب انجام ندهد". این برداشت آقای رجایی از بودجه نویسی و قواعد و محاسبات عمومی و برنامه ریزی و دریک کلام با ابتدایی ترین اصول علم اقتصاد و مالیه مخالف است و به همین مناسبت هم باید آن را در کنار "غریبی اعلام کردن قانون عرضه و تقاضا" کمک بزرگ دیگر آقای نخست وزیر به پی ریزی "اقتصاد به اصطلاح مکتبی" دانست. البته باید یادآوری کرد این نوع برداشت از خرج و دخل عمومی "در ایران تازگی ندارد: تا پیش از استقرار مشروطیت، مالیه مملکت یک چنین نظم و نسقی داشت. کسی را به حکومت ایالت و یا ولایتی می فرستادند. او خرج می کرد و دخل می کرد، چیزی هم به مرکز می رساند و دیگر شتر دیدی ندیدی در دوران مشروطیت مشروطه طلبان و ترقی خواهان سالهای سال با خود کامگان جنگیدند و مبارزه کردند تا توانستند خرج و دخل

اول از تبصره های الحاقی این لایحه استفاده شده است تا سراسر نظام محاسبات عمومی و اصول مقررات حسابداری دولتی لغو و بی اعتبار اعلان شود. - سال مالی که تاکنون بقیه در صفحه ۱۳

همراه با سایر نیروهای ضدامپریالیستی و همکاری با حزب حاکم بودند. جریان پیشرفت حوادث بدین نحو، طبیعتاً مانع تحقق کامل تر آرمان توده‌ی زحمتکش و جلب آنان به شرکت فعال در امور اجتماعی و سیاسی و سازندگی دولت، می‌گشت. مبارزه‌ی سیاسی در فرجام به صورت حدت یافتن تضادهائی که در داخل حزب حاکم متراکم گشته بود، به صورت محدود کردن و حتی منع رسمی فعالیت سایر احزاب مترقی دمکراتیک ملی و به صورت تعقیب طرفداران سوسیالیسم علمی ظاهر می‌گشت. در نتیجه‌ی این عوامل گار به آنجا می‌رسید که یک رژیم سیاسی که از لحاظ امکانات بالقوه‌ی خود ضدامپریالیستی بود، گوئی در هوا معلق می‌ماند و تکیه‌گاه اجتماعی مستحکم لازم را به دست نمی‌آورد و مجبور می‌شد به طور عمده به ارتش (و در کشور ما و آن هم فقط در حال حاضر، به پاسداران) اتکا

چه کسی بر لبه پرتگاه قرار دارد...

بقیه از صفحه ۱۱

گند، ارتشی که در صفوف آن هنوز عوامل اپوزیسیونی راست و آشکارا از تجاعی که می‌خواستند کشور را به عقب بازگردانند، کم نبود. (مسائل معاصر آسیا و آفریقا ص ۹۵ و ۹۱). آری، دبیر اول فقط بخشی از نقل قول فوق را آورده است که به کار تثبیت و توجیه انقلابی نشان دادن انحصارطلبی موجود، که دبیر اول در پی تطهیر آن است، می‌خورد. اما به آن تجاربی که اولیانفسکی به عنوان نتیجه‌ی اجباری چنین انحصارطلبی‌ها، بازگو کرده است، عمداً و بدواً اعتنائی نداشته است. تصویر کاملی که اولیانفسکی از علت وجودی انحصارطلبی در جنبش‌های ملی - دمکراتیک معاصر رسم می‌نماید، این که آن را "سنگ راه ایجاد جبهه‌ی ضدامپریالیستی تمام نیروهای

دمکراتیک و مترقی" دانسته، و پایان کار آن را محدود کردن و منع رسمی و سرکوب سایر احزاب مترقی و طرفداران سوسیالیسم علمی به وسیله‌ی ارتش می‌دانند، به وجه حیرت انگیزی با وضع دیروز و امروز و لامحاله فردای انقلاب ما تطبیق می‌دهند و می‌نمایند. حالا باید دید کدام کسان مفهوم واقعی تحلیل اولیانفسکی یعنی در واقع مفهوم واقعی روند جنبش‌های انقلابی معاصر را درست تر دریافته‌اند؟ "مجاهدین" که بر مبنای درس آموزی از تجارب گران بهای انقلابات دیگر برای آزاد ساختن انقلاب ما از چنگال انحصارطلبان این دستورالعمل روز که تا بسی نهایت واقعی، امکان پذیر و ضروری است، را صادر می‌کنند: "خلع ید از حزب انحصارطلب حاکم، نخستین قدم اساسی در راه نجات"

مشکلات را در حاکمیت سیاسی بعد از انقلاب جست و جو کنیم... جریان انحصارطلبی حاکم یک ایده‌ی مجرد و ذهنی نیست، بلکه جریانی است که بطور عینی و مادی در افراد و عناصر مشخصی که عموماً در یک تشکل و به اصطلاح حزب گرد آمده‌اند متجلی می‌شود که همان حزب حاکم یعنی حزب جمهوری اسلامی است... ما نشان دادیم که اوضاع کنونی چیزی جز نتیجه‌ی عملکردهای جریان انحصارطلب حاکم که پس از انقلاب زمام امور را در دست گرفته و به تدریج مواضع کلیدی حاکمیت و قدرت را در قبضه‌ی انحصاری خود در آورده است، نمی‌باشد... جریانی که حاضر نشده و اصلاً نمی‌توانسته و نمی‌تواند هیچ نیروی دیگر و بخصوص هیچ نیروی انقلابی را در صحنه ببیند و تحمل کند... قبلاً گفتیم تا وقتی این جریان، حاکمیت انحصاری خود را بر کلیه‌ی شئون مملکت حفظ کند، هیچ بهبودی در اوضاع و احوال پیدا نخواهد شد و چشم‌انداز روز به روز تیره‌تر خواهد گشت... بنا بر این امروز خلع ید از حزب حاکم و عوامل و ایادی انحصارطلب آن در گلیه‌ی قوا و نهادهای کشور، طرح نخستین اصلاح امور و تداوم انقلاب و اولین قدم اساسی در "راه نجات" است. این ضرورت مرحله‌ی کنونی انقلاب ماست و بدون تحقق آن راهی برای خروج از اوضاع وخیم کنونی و غلبه بر خطرات و تهدیدهایی که متوجه انقلاب شده است، نخواهد بود" (مجاهد، شماره ۱۱۲، سرمقاله)

و با دبیر اول که به جای طلبی می‌نویسد: "گفته ساله اینجاست که دمکرات‌های انقلابی با اغلب در آغاز کار، با سو ظن، تردید و دغدغه‌ی خاطر به دیگر نیروهای انقلابی می‌نگرند. افق محدود و طبع انحصارطلب این نیروها به "جبهه‌گیری در برابر متحدان و یاران طبیعی‌شان می‌انجامد. تنها تجربه‌ی زندگی و رویه‌ی سنجیده‌ی سازمان‌ها و عناصر سیاسی ژرف‌تر و عاقل‌تر است که این انحصارطلبان بی‌اعتماد و انقلابی (!) را قادر می‌سازد از حصارهای تنگ خود فراتر روند و بر پیش‌داوری خود غلبه کنند" (نامه‌ی مردم شماره ۲۶۸، همان مقاله) دبیر اول به‌آغاز کار که تردید و سو ظن انحصارطلبان نسبت به دیگر نیروهای انقلابی و دمکرات است، اشاره می‌کند بقیه از صفحه ۱۶

بقیه از صفحه ۱۲

بودجه ۱۳۶۰: ...

بدل می‌کند به یاری "تبصره‌های الحاقی" شکست دیگری نیز بر "غریبات" و "طاغوتیات" وارد می‌آورد. و آن شکست بزرگ از میان برداشتن هرگونه امکان نظارت و هم‌آهنگی در تنظیم و تصویب و اجرای طرح‌های عمرانی است. تاکنون سازمان برنامه بود که چنین وظیفه‌ی را داشت و اکنون "تبصره‌های الحاقی" این هم‌آهنگی و نظارت را نیز طاغوتی دانسته و به مسولان دستگاه‌های اجرایی اجازه داده است که هرچه می‌خواهند و هرطور که می‌خواهند بکنند. حال معلوم نیست که اگر آنها هم باز طرح‌های طاغوتی را اجرا کردند تکلیف چه می‌شود؟ به این ترتیب است که به مبارکی و میمنت در این سال مرغ، یعنی در همین سال فرخ مال تخا قوی‌نیل" که به طالع نیکو مجدداً شده است" و "دلالت دارد بر ازدیاد آبها و وفور فواکه و زراعات و اختلاف بعضی سران دول و فتنه و آشوب در بعضی ثغور و پیشرفت و عظمت ایران" (تقویم مصباح) بودجه‌ی به مجلس آمده است که "متعادل" است اما تنها نقض در این است که ۳/۴ درآمدهایش غیر قابل وصول می‌نماید، بودجه‌ی آمده است که به علانیه می‌گوید که می‌خواهم وابستگی ایران را به نفت تشدید کنم، بودجه‌ی آمده است که در هر

سایر مقررات عمومی دولت می‌توان مصرف کرد "بودجه‌ی محرمانه" می‌نامند. نوعی پول توجیهی برای بعضی مقامات و آنهم برای بعضی کارهای "ضروری" از نظر صاحب نظرشان! حالا می‌فهمیم که اگر همه‌ی بودجه‌ی عمومی، "بودجه محرمانه" شود، به بودجه‌ی به اصطلاح مکتبی! رسیدیم. ثانیاً، اصل دیگری که معمولاً در دخل و خرج مملکتی می‌باید رعایت شود این است که مگر در شرایط معین و مشخص و محدود، اعتبارات یک قسمت را نمی‌توان به قسمتهای دیگر انتقال داد و صرف کار دیگر کرد مثلاً اعتبار خرید لوازم دفتری را نمی‌توان صرف پرداخت هزینه‌ی سفر و یا اضافه حقوق کارمندان کرد. رعایت چنین اصلی باعث می‌شود که دستگاه دولتی مخارج خود را دلخواهی تنظیم نکنند و به قید و بندی مقید باشد. و بر اساس این قید و بند هم بتوان عملکرد مالی او را رسیدگی کرد. در بودجه‌ی ۱۳۶۰، برای رعایت توصیه‌ی آقای رجایی، این اصل نیز زیر پا گذاشته شده است و به مسئولان اختیار داده شده که اعتبارات را (بنا بر نوع اعتبار) از ۱۰ تا ۲۵ درصد جابجا کنند. ثالثاً بودجه ۱۳۶۰، علاوه بر این که بر کلیه‌ی اصول ابتدائی محاسبات عمومی خط بطلان می‌کشد و بودجه‌ی دولت، مرئی را به "بودجه‌ی مشخص نامرئی"

تقریباً با سال تقویمی مطابقت داشت در مورد بسیاری از اعتبارات صنعتی و کشاورزی نادیده گرفته شده است و بدین ترتیب تعهدات متصدیان نمونها در سال ۱۳۶۰ بلکه در سالهای آینده نیز قابل پرداخت خواهد بود و البته آنهم از محل اعتبارات امسال! - "نهادهای انقلابی" مجاز شناخته شده‌اند که کلیه‌ی اعتبارات خود را مصرف کنند و این مصرف هم "تابع قانون محاسبات عمومی و سایر مقررات عمومی دولتی نخواهد بود" (تبصره ۹۹) - علاوه بر این هر وزیر می‌تواند تا ۲۰ درصد از اعتبارات سرمایه‌گذاری ثابت را جهت عملیات اضطراری مصرف کند و این مصرف هم تابع مقررات عمومی دولتی نخواهد بود! (تبصره ۹۹) - استانداران هم می‌توانند تا ۲۵ درصد از مجموع اعتبار عمرانی استان خود را به همین نحو یعنی بدون رعایت مقررات عمومی دولت، مصرف کنند. به این ترتیب می‌توان گفت که با توجه به اصل مورد علاقه‌ی آقای نخست‌وزیر در همین بودجه کنونی هم حدود ۱/۵ از اعتبارات سرمایه‌گذاری ثابت، ۱/۴ از اعتبارات عمرانی استانها و تمامی اعتبارات "نهادهای انقلابی" (بودجه‌ی جهاد سازندگی ۲/۵ درصد کل بوده است) از شمول مقررات عمومی دولت مستثنی شده است این کار در عرف بودجه‌نویسان اسم خاص دارد: بودجه‌نویسان معمولاً اعتباراتی را که بدون رعایت قانون محاسبات عمومی و

نظرات آیه الله شیخ عزالدین حسینی در مورد مسائل مختلف سیاسی

نظر آیت الله شیخ
عزالدین
در مورد
سازمان مجاهدین
و نقش آن

از دیدگاه من سازمان مجاهدین خلق یک سازمان سیاسی - مذهبی - انقلابی می باشد که در راه مبارزه برای کسب دموکراسی و آزادی در ایران نقش بزرگی ایفا می کند و من از حیث ایدئولوژی به این سازمان بیشتر از سازمان های دیگر احساس نزدیکی می کنم و امیدوارم که روز به روز این

سازمان قرار گرفته است بی محتوا و شاید غیر ممکن باشد زیرا چنانچه خودمختاری در حرف نیز پذیرفته شود چون در کشور دیکتاتوری و اختناق حاکم است اجرای آن غیر مقدور و حتی اگر مجبور به دادن امتیازاتی بشود هر وقت بخواهد آن را پس خواهد گرفت لذا خودمختاری بدون رعایت دموکراسی تحقق نمی یابد و از این رو معتقدیم که برای بدست آوردن خودمختاری باید مبارزه ما با مبارزات سایر خلق های ایران هماهنگی داشته باشد بدون این وحدت و هماهنگی آزادی و دموکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان نمی تواند تحقق پذیرد.

آیت الله شیخ عزالدین حسینی نامه هایی برای مجاهدین خلق ارسال کرده بودند پس از گشودن صفحات شورا فرصتی شد تا نظریات ایشان را درباره ی برخی مسائل مختلف سیاسی، چنان که خودشان نیز در نامه هایشان خواسته بودند برای اطلاع عموم مردم منتشر کنیم، ذیلاً قسمتی از نقطه نظرهای ایشان را درباره ی مسائل مختلف سیاسی درج می نمایم:

جنگ کردستان وراه حل آن

ما جنگ را اساساً مردود می دانیم جنگ فعلی کردستان به دنبال یورش هیئت حاکمه ی ارتجاعی به خلق کرد تحصیل شده است که در این صورت دفاع را در مقابل این جنگ تحمیلی حق طبیعی و مشروع خلق کرد می دانیم دولت در این مدت با این که فشار زیادی به کردستان وارد نموده است ولی نتوانسته موفقیت چندانی بدست بیاورد و اکنون بعضی از شهرها و تمام روستاها در اختیار پیشمرگان هستند و حتی در جاهایی که دولت از حیث نظامی تسلط دارد نتوانسته است مردم را سرکوب و از مبارزه ی آنان جلوگیری کند و ما بارها گفته ایم که از راه نظامی نمی توان کاری از پیشبرد و تنها راه حل همان راه حل سیاسی و مذاکره با خلق کرد و نیروهای سیاسی اش می باشد و اگر دولت حسن نیت داشته باشد می تواند با به رسمیت شناختن خواسته های مشروع خلق کرد به این جنگ پایان بدهد و ما همیشه برای مذاکره آماده بودیم و هستیم

در مورد جنگ ایران و عراق

ما جنگ ایران و عراق را به نفع هیچ یک از خلق های دو کشور نمی دانیم و تجاوز رژیم بعث عراق را محکوم می نمایم ولی جمهوری اسلامی نیز در برانگیختن این جنگ بی نصیب نبوده است اگر دولت جمهوری اسلامی به خواست خلق کرد که خودمختاری در چهارچوب ایران آزاد و دموکراتیک است توجه می نمود و به آن جامعه عمل می پوشاند می توانستیم به وظیفه ی اسلامی و ملی خویش عمل نمائیم ولی متأسفیم به علت این که مورد تهاجم قرار گرفته ایم و هم چنین به واسطه محاصره ی شدید اقتصادی نتوانستیم به برادران و خواهران مناطق جنگ زده کمک زیادی برسانیم، یقین داریم که هموطنان جنگ زده ی ما که خود آوارگی و کشتار و ویرانی را لمس کرده اند می توانند وضع ما را در این شرایط درک نمایند.

رابطه دموکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان

ناهنگامی که در کشوری آزادی و دموکراسی وجود نداشته باشد و مردم بر سرنوشت خودشان حاکم نباشند خودمختاری برای یک ملت که در درون آن کشور تحت

موضع گیری آیت الله شیخ عزالدین حسینی در مورد ضد انقلابیون

خلق کرد در طول مبارزات خود به خوبی دوستان و دشمنان خود را شناخته است لذا در شرایط فعلی ضمن مبارزه برای احقاق حقوق مشروع خود همواره مبارزه با عناصر ضد انقلاب وابسته به رژیم سابق که با خلق کرد دشمنی دیرینه دارند رافراوش نکرده و به هیچ وجه در کردستان اجازه رشد به چنین کسانی نداده و نخواهد داد. جنبش مقاومت خلق کرد یک جنبش اصیل و

سازمان در راه تحقق آرمان های اسلامی و انسانی خود موفق و موید باشد و من فشارهایی که از طرف نیروهای ارتجاعی به آن ها وارد می شود محکوم می نمایم. اخیراً سازمان مجاهدین نسبت به "مسأله کردستان توجه خاصی مبذول داشته که جای خوشوقتی است. و امیدوارم بیش از این به مبارزات خلق کرد توجه داشته باشد و آن را بیشتر از پیش به مردم ایران بشناساند. مسلماً جنبش خلق کرد تاثیر عمیقی بر مبارزات خلق های ایران دارد لذا اقداماتی که سازمان مجاهدین خلق در این باره می نماید علاوه بر این که در مسیر خدمت به مبارزات خلق کرد است به اصل جنبش و مبارزه ی آزادی خواهانه در سرتاسر ایران خدمت می کند امید است به یاری خداوند پیوند با سازمان مجاهدین روز به روز مستحکمتر و گسترده تر بشود.

بقیه از صفحه ۹

نامه سرکشاده مهندس بازرگان به امام

انقلاب اسلامی جو وحشت و شدت عمل ایجاد کرد. آیا با حره ی اسلام و قرآن و با تهمت خروج بر خلیفه ی خدا یا رافضی بودن و تفرقه افکندن نبود که بنی امیه و بنی عباس و عثمانی ها آن فجایع و بلاها را به سر اهل بیت و شیعیان و آزاداندیشان مسلمان درآوردند؟ امان از آن زمان که به شیوه ی کلیسای قرون وسطی برداشت و برخورد های حکومتی و اجتماعی و فرهنگی در مجاری دینی انحصار یافته افتد و چماق تکفیر حاکم اختلافات گردد.

اگر مسئول و مقامی حتی رئیس جمهور شانه از اطاعت قانون خالی کند با وجود اصل ۱۱۰ و ۱۲۲ قانون اساسی که اجازه ی پیشنهاد و محاکمه و امکان عزل از طرف مقام رهبری را داده است چه حاجت که داغ و درفش مذهبی مفسد فی الارض به میان آمده باشد یا از طنزنویسان و ایراد گیرندگان به نو رسیده هائی که عنوان مکتب اتخاذ کرده اند چنان طرفداری شود که پس فردا ببینیم بعد از نیمه شب دو ژ-۳ بدست کنار بسترمان آمده آخرین مایه ی نیت یعنی زن حلالان را با خود ببرند! اگر مانند حضرت عبد العظیم که دین خود را به امام زمانش عرضه کرده تاییدیه بقیه در صفحه ۱۶

که کلا خارج از دین یا جدای از مردم و ضد انقلاب هستند. باید دید با تکیه بر مبارزات و مبارزین گذشته و طبقات غیر - روحانی چه خیری عاید انقلاب و جمهوری اسلامی که احتیاج شدید به التیام و اتحاد دارد می شود.

روحانیت تشیع با همی مقام و موقعیت که به لحاظ مسلم و مدافع مسلمین داشته است احترام و محبوسیت خود را مدیون تقوی و تواضع و پیوند با مردم می دانند نه تسلط و تمایز و تبلیغات. هم چنین رفتار و روابط آقایان تنظیم کننده ی منزلت و نقوشان بوده است نه تکریم یا توهین سلاطین و توطئه و تلقینات خارجی ها.

۳- تنبیه و توبیخ هائی که درباره ی نمایندگان و نویسندگان و دولتمردان در عدول از حق و عدالت و در عدم رعایت قانون می فرمودید کاملاً بجا و اصولی بود اما رنگ تند ضد دین دادن به گفتار و کردار هائی که با سو نیت یا غفلت و احياناً به قصد خدمت در قالب های اداری و اجتماعی و سیاسی از اشخاص سر می زند این خطر بزرگ را پیش می آورد که در مناقشات گروهی و اختلافات مرا می کیند و کشتار های غیر قابل مهار و دور از انسانیت و اسلامیت بوجود آید مگر آن که صلحت دیده باشید که برای حفظ دستاوردهای

شده انحصاراً از گروه خودتان نباشند، زیرا که نمی خواهم بگویند من متعلق یا طرفدار دسته ی خاص هستم. نکته ای بود بسیار حکیمانه که از طرف نهضتی ها به خوبی درک و اطاعت شده در تمام دوران دولت موقت از هرگونه فعالیت و ارتباط حزبی خودداری می کردیم. ملت ایران نیز که در اثر نارضایتی های انباشته شده ۵۵ سال پهلوی با وحدت کلمه و به صورت یکپارچه به دنبال جناب عالی راه افتاده بحول و قوه ی الهی موفق به آن قیام اسلامی پیروز مندانه شدند انتظار و اعتقادشان نسبت به رهبر بزرگوار انقلاب همین عدم تمایل و طرفداری از جناح معین بود و اثبات حالت پدری پکسان نسبت به همگان. متأسفانه برداشت غالب حاضرین در آن مجلس و شونندگان بعدی و بهره برداری که بعمل آمد یک نوع طرفداری خاص و تاکید یک جانبه برای طبقه ی ممتاز و حزب و گروه هائی بود که متظاهر به وابستگی و در انحصار داشتن امام را می نمایند.

مدتی است ملیون و روشنفکران مسلمان و ایرانیانی که چهره ی تند انقلابی به خود نگرفته اند مورد بی مهری رهبری قرار گرفته با اصرار و تکرار خدمات ارزنده ی زمان پیروزی انقلاب و قبل از آن آنان را انکار می فرمایند. گوئی

مراجعه به آراء عمومی

پای لنگ

"هیئت حاکمه"

بقیه از صفحه ۱

که "مارکسیست‌های اصل" حزب مردم فروش هم با بنجل "راه رشد غیر سرمایه‌داری" خود به کمکشان شتافتند و در بنیان‌گذاری جهدی متحد ارتجاع بجان‌کوشیدند. اما "مرحله اول انقلاب" آنان هم امروز به پایان رسیده است. با مردم دیگر کاری ندارند، جز گهگاهی برای تظاهرات. سران "رادیکال"؛ انقلاب، امروز به حاکمیت انحصاری رسیده‌اند، "هیئت حاکمه" شده‌اند، تمام اهرم‌ها و نهادهای رسمی را در دست دارند. بنابراین طبیعی است که با مراجعه به آراء عمومی موافق نباشند. اما بیجا نیست بخاطر بیاوریم که همین حضرات "رادیکال"؛ در همان زمان هم که در "جهش انقلابی"؛ برای کسب قدرت بودند - بنا بر این هنوز به مردم نیاز داشتند - به آراء عمومی چندان اعتقادی نداشتند و از آن رویگردان بودند؛ فکر تشکیل مجلسی جمع و جور و دست چین شدهی "خبرگان" بجای یک مجلس موسسان وسیع و دربرگیرندهی طیف تمایلات مردمی، توسط همین جناح اختراع و تحمیل شد. و این نه اولین نمونه از انحصارطلبی و بی‌اعتنایی آنان به مردم و آراء عمومی بود، نه آخرینش. روند تبدیل شدن حضرات "انقلابی" به "هیئت حاکمه"، فقط این گرایش شدید بالقوه را کاملاً به فعل درآورد و به‌اوج خود رساند. نامحرم شدن مردم و آراء عمومی، بی‌آمد اجتناب‌ناپذیری دارد که همان ظهور دیپلماسی مخفی است؛ تمام تصمیمات مهم در نشست‌های خصوصی "افراد محرم" گرفته می‌شود، در پارلمان، حل و فصل حیاتی‌ترین مسائل کشور (مثلاً پیمان الجزایر در مورد توافق با امپریالیسم آمریکا بر سر گروگان‌ها) در جلسهی "غیرعلنی" انجام می‌گیرد،

مذاکره با دولت‌های بزرگ و کوچک خارجی، از طریق فرستادگان ویژه و "محرم" صورت می‌پذیرد، و اگر افشاگری‌های گاه و بیگاه پارامی از روزنامه‌ها و محافل سیاسی نباشد، مردم هرگز نخواهند فهمید که سرنوشت سیاسی‌شان به چه نحو و توسط چه کسانی تعیین می‌شود. تشکیل "هیئت" سه نفری رفع اختلاف "نمونهی بارز دیگری از همین دیپلماسی مخفی است که حل و فصل مسألهی حاکمیت را در درون خود حاکمیت و بدون دخالت و اظهار نظر مردم، مد نظر دارد. طبیعی است بکار افتادن دیپلماسی مخفی به نوبهی خود بر شکاف بین دستگاه حاکم و مردم اثر می‌گذارد، و آن را عمیق‌تر می‌کند. و چون با هیچ نوع منطقی - حتی "منطق" چماق - نمی‌توان به این مردم نامحرم حالی کرد که مذاکره‌ی نمایندگان دولت "لیبرال" با نمایندگان امپریالیسم آمریکا در الجزایر عملی امپریالیستی است ولی عقد قرارداد از طرف نماینده‌ی دولت به اصطلاح "انقلابی و مکتبی"؛ با همان امپریالیسم آمریکا، در همان الجزایر - آن هم با چنین شرایط خفت‌باری، عملی ضد امپریالیستی، از اینرو مانور - های انحرافی برای جعل واقعات و تحریف حقایق ضرورت حیاتی پیدا می‌کند، و بدین ترتیب است که همراه با کتمان حقیقت، مسخ حقیقت هم تحت عنوان ظاهرالصلاح "مصلحت‌اندیشی" از ابزارهای اصلی هیئت حاکمه می‌شود. از آنجا که در منطق دیپلماسی مخفی مردم نامحرم‌اند، لازم است صلاحیت و حاکمیت‌افکار عمومی را به جای دیگری منتقل کرد. راه "قانونی" این خلع ید از مردم، ایجاد "نهادهای" بی است مرکب از افراد مورد اعتماد "هیئت حاکمه"، که "به نام مردم" و "از طرف مردم" عمل کنند. اما در کنار

بنام خدا

هم‌میتهان عزیز، مردم انقلابی ایران! اختلافات بین مسئولین مملکت و هم‌چنین تشنج حاکم بر فضای سیاسی کشور به جایی رسیده که اکنون دیگر حادثه‌ترین مسائل جامعه را تحت‌الشعاع خود قرار داده است: قریب به یک سال است که حضرت امام به صور مختلف گاه به نرمی و گاه با تندى سران مملکت را دعوت به کنارگذاشتن اختلافات کرده‌اند که در طول این مدت نصایح ایشان کوچک‌ترین اثری در جلوگیری از روند اوجگیری این رودرروئی‌ها نداشته و حتی بیانیهای دهمادامی و هیئت سه نفری حل اختلاف نیز مانع از گسترش این اختلافات نبوده است. به نظر ما این اختلافات ریشه در مسائل موجود در جامعه دارد و نتیجه‌ی عملکرد حزبی است که در طول دو سال‌و‌اندی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد با هر وسیله‌ای تمامی اهرم‌های قدرت را به انحصار خود

درآورده و در این کار تا آنجا پیش رفته است که با تحت نفوذ قرار دادن مجلس و قوای قضائیه و مجریه و حتی هیئت سه نفری قصد دارد که با حذف اولین رئیس جمهور منتخب مردم این آخرین سنگر را نیز تسخیر کند. علیهذا اکنون که برای اداره‌ی مملکت از شیوه‌های رایج و معمول در کشورهای جهان از قبیل فراندوم و انتخابات مجلس‌مؤسان و مجلس شورا و ریاست جمهوری و غیره استفاده شده است، تنها راه خروج از این بن‌بست این است که مردم خود "که میزان رای آنهاست" برای ریشه‌کن کردن اختلافات و حل بحران خطرناک فعلی نسبت به سرنوشت خویش اظهار نظر کنند، همان گونه که در همان کشورها اگر کار اختلاف ارگان‌های مملکت به حالتی شبیه به وضع کنونی برسد مسأله با فراندوم و مراجعه به آراء عمومی حل می‌شود. ما از همه‌ی هم‌میتهان

بیانیه ۲۱ شخصیت مبارز

در رابطه با لزوم مراجعه به آراء عمومی

عزیز و کلیه‌ی گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی و شخصیت‌های ملی و مبارزو متعهد و مسلمان می‌خواهیم که به‌انحاء مختلف موافقت خود را با مراجعه به آراء عمومی برای تعیین تکلیف مملکت اعلام نمایند.

ظاهر احمدزاده (مشهد) - (آیت‌الله) محمدتقی عالی (همدان) - بتول علائی (همسر آیت‌الله طالقانی) - (حجت الاسلام) امیر مجد - حاج محمد شانه‌چی - دکتر محمد ملکی - احمدعلی بابائسی - کاظم متحدین - مهندس حسین حریری - دکتر پوران شریعت رضوی (شریعتی) - مهندس یزدان حاج‌حمزه - (حجت الاسلام) جلال گنجهای - مهندس محمد اقبال - ابوزر ورداسبی - محمدرضا اسلامی - مهندس نصرالله اسماعیل زاده - حسین مفتاح - علی اصغر زهتابچی - عبدالعلی معصومی - سیدحسین حسینی - مجید شریف.

بقیه از صفحه ۱۶

مصاحبه با...

به ضرورت تلفیق اشکال سیاسی - نظامی مبارزه و اشکال تودهای مبارزه تحت عنوان "جناح سیاسی" - پای دوم جنبش مسلحانه" اشاره کرد. کتاب "چگونه مبارزه‌ی مسلحانه تودهای می‌شود" هم در این رابطه تدوین شده است.

علاوه بر این بیژن توانست با وجود شرایط فاشیستی حاکم بر زندان و زیر سخت‌ترین کنترل‌های پلیسی، به بررسی جریان‌های تشکیل‌دهندهی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، گروه احمدزاده - پویان و جزئی - ظریفی بپردازد و خصوصیات سیاسی ایندولوژیک آنان را تشریح نماید و این خود به جذب نیروهای مبارز خارج از زندان کمک فراوان می‌کرد. بیژن در جهت تحقق رستاخیز سیهگل کوشش‌های فراوانی به عمل آورد و تحلیل روشنی از آن ارائه داد. او محکم‌ترین پاسخ‌ها را به اراجیف کمیته‌ی مرکزی خائن حزب توده در تخطئه‌ی مبارزه‌ی فدائیان خلق داد و جمع‌بندی روشنی از مجموعه‌ی عملکرد خائنه‌ی این حزب ارائه نمود.

(ادامه دارد)

به "هیئت حاکمه" است که بار دیگر گرایشی از درون حاکمیت تقاضای مراجعه به آراء عمومی برای تعیین تکلیف حاکمیت سیاسی را دارد؟ و درست در لحظه‌ای که پس از فراندوم‌ها و انتخابات مورد نظر، افکار عمومی می‌رفت که تا انتخابات آینده از صحنه‌ی سیاست مرخص شود و با مشکل نان و گوشت و نفت و پیف پاف سرگرم شود، دوباره به حضور فعال در صحنه‌ی سیاست برای تعیین تکلیف حاکمیت سیاسی فراخوانده می‌شود. در این زورآزمایی، ظاهراً دو طرف به یک اندازه استوار و مصمم‌اند، به یک اندازه به حقانیت خود ایمان دارند، به یک اندازه خود را وارث انقلاب می‌دانند، فقط... یک طرف خواهان موافقت "طرف دیگر" برای مراجعه به آراء عمومی است و "طرف دیگر" آچماست، من و من می‌کند، اشکال "قانونی" می‌تراشد، گردن نهادن به آراء عمومی، نقطه‌ی ضعف و پای لنگ هر هیئت حاکمه‌ای است، اما مخالفت با اظهار نظر مردم و تن ندادن به حکمیت آراء عمومی برای هیئت حاکمه، در حکم سلب اعتبار و مشروعیت کامل از خویش است.

این راه "قانونی"، راه‌های "ماورا" قانونی دیگری نیز وجود دارد کسه هدفشان نه جانشینی افکار عمومی، بلکه ایجاد شکل کاذبی از افکار عمومی است. شناخته شده‌ترین شکل این افکار عمومی کاذب، همین گروه‌های فشاری هستند که هم‌اکنون، علی‌رغم "حاکمیت قانون"؛ ظاهراً به طور خودمختار عمل می‌کنند. هرچند عملکرد این گروه‌های فشار - که برحسب شرایط، گاه مردم منتصب و باایمان، و گاه گروه‌های "ناشناسی" یا "غیر مسئول" خوانده می‌شوند - خونین است و به طور روزمره ده‌ها کشته و زخمی به‌جا می‌گذارد، اما هدف اصلی آنها قتل عام نیست، مرعوب کردن افکار عمومی است. هیئت حاکمه ناچار است برای پیشگیری از واکنش مخالفت - آمیز احتمالی افکار عمومی، مردم را مرعوب کند یا طبق اصطلاح رایج روز به‌انفعال بکشد. خالی شدن صحنه از مردم، راه را برای تسلط بلامنازع هیئت حاکمه می‌گشاید درست در همین مرحله‌ی تعیین‌کننده، یعنی در لحظه‌ی ختم "مرحله‌ی اول انقلاب" و تبدیل کامل "سران انقلاب"

مصاحبه با میهن جزنی (همسر فدائی شهید بیزن جزنی)

بقیه از صفحه ۹

اعلامیه‌هایی چه قبل و چه بعد از آن، صادر کرد که در سازماندهی و بسیج دانش‌آموزان و دانشجویان نقش ارزنده‌ای داشت. در بهار ۳۹ با پدید آمدن شرایط جدیدی در جامعه، بیزن و سایر کادرهای مرکزی با تحلیل از شرایط جامعه و امکانات مناسبی که برای توسعه مبارزه‌ی دمکراتیک ایجاد شده بود تصمیم گرفتند که با حفظ اصول سازمانی و تشکیلاتی، در فعالیت‌هایی که تحت نام جبهه‌ی ملی شروع شده بود شرکت کنند. گروه از این حرکت جدید دو هدف داشت:

۱- حرکت در جهت ارتباط با سازمان‌ها و نیروهای اصیل ضد رژیم و کوشش برای ایجاد جبهه‌ی واحد ضد رژیم.

۲- حرکت برای تماس و ارتباط با افراد، نیروها و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی انقلابی و کوشش برای وحدت آنها.

بیزن در جریان این فعالیت‌ها به بهترین وجهی از عهده‌ی وظیفه‌ی خود برآمد و بزودی به عنوان یکی از رهبران جنبش دانشجویی شناخته شد. بیزن در این دوره فعالیت

(سال‌های ۳۹ تا ۴۲) بارها به زندان افتاد. در زندان سبیل جسارت و مقاومت در مقابل دژخیمان بود. مامورین ساواک با سابقه‌ای که از او داشتند همیشه با احترام با او رفتار می‌کردند. زندان قزل‌قلعه در این دوره همیشه یک سلول برای بیزن رزرو داشت. "ساقی" رئیس زندان وقتی او را می‌دید با خنده‌ی حاکی از احترام و با لهجه‌ی مخصوص خودش می‌گفت: "آقای جزنی این بار دیر کردید دل‌مان برایتان تنگ شده بود!"

در فروردین ماه ۴۲ با توجه به جمع‌بندی گروه در باره‌ی شیوه‌ی مبارزه و اتخاذ شیوه‌ی قهرآمیز، گروه اقدام به سازمان‌بندی جدیدی کرد که دوره‌ی نوینی را در تاریخ گشود. از این تاریخ گروه به عنوان یک سازمان سیاسی - نظامی به فعالیت خود ادامه داد.

در پائیز و زمستان ۴۶ یعنی در آخرین ماه‌ها و روزهای قبل از دستگیری‌اش بیزن یکپارچه آتش بود. او با تمام نیرو کوشش می‌کرد که نیازمندی‌های نظامی گروه را رفع نموده و آن

را هر چه بیشتر جنگنده کند. بیزن معتقد بود که گروه باید هر چه زودتر به یک گردان جنگنده تبدیل شود. گروه در صد بود که سایر نیازمندی‌های مربوط به اجرای این برنامه را هم در زمینه‌ی سلاح و غیره رفع کند که بیزن همراه با هم‌رزم شهیدش سورکی در حالی که اسلحه‌ای با خود داشتند توسط پلیس دستگیر شد.

* در مورد سال‌های زندان و نقشی که در سازماندهی و انسجام سازمان در درون زندان و تأثیری که در بیرون داشت توضیح دهید:

- بیزن وقتی که برای چهارمین بار در سال ۴۶ به زندان افتاد، تجربه‌ی شانزده سال مبارزه را پشت سر داشت. برای بیزن زندگی مبارزه بود و مبارزه زندگی. با پشتوانه‌ی سال‌ها کار تشکیلاتی در زندان هم به سازماندهی پرداخت. برایش زندان و خارج زندان فرقی نداشت. عشق به توده‌ها و ایمان به پیروزی از خلال نامه‌های او در سال‌های سیاه زندان و تبعید می‌تراود. آنجا که به مناسبت نوروز ۴۸ در زندان شهربانی قم می‌نویسد:

" ما این راه را خواهیم سپرد، ما از مصائب و موانع خواهیم گذشت، هیچ تردیدی وجود ندارد. ما در این سالها انسانیت خود را به حد بلوغ و کمال خواهیم رساند. بگذار مردم ما و همه‌ی مردم جهان بدانند که ما میله‌ها را در میان ایمان و عشق خود دوب خواهیم کرد. ما اینک بر آن سریم که حماسه‌ای از ایمان و عشق و قهرمانی به ملت خود پیشکش کنیم. ما آگاهانه به این راه قدم گذاشته‌ایم و آگاهانه همراه خود ادامه خواهیم داد. ما آماده بوده و هستیم که همه‌ی زندگی خود را به میان گذاریم آگاهی و مسئولیت ما حکم می‌کند که در این راه طولانی نیرو و قدرت خود را به نحو استادانهای به کار بریم تا از راه باز نمانیم. زندگی و سلامت خود را حتی المقدور حفظ کنیم فرزندانمان را با اصول و اساس اخلاقی ارزنده تربیت کنیم. به آنها آن جوهر انقلابی را بدهیم که در اعمال و رفتار خود بتوانند با شخصیت سالم تصمیم بگیرند..."

بیزن تا بهار ۱۳۵۰ یعنی مدتی پس از رستاخیز سیاهکل در قم بود ولی در این موقع در رابطه با این واقعه و به اتهام اینکه او در زندان با رفقای بیرون در تماس بوده و در سازماندهی مبارزه‌ی مسلحانه از داخل زندان شرکت داشته است به زندان اوین منتقل شد

و شکنجه‌هایش از سر گرفته شد در این تاریخ من هم به اتهام داشتن ارتباط با رفیق صفائی فراهانی و دیگر رفقای انقلابی دستگیر شدم.

بیزن در هر زندانی که پا می‌گذاشت در تغییر اتمسفر سیاسی آن موثر بود. به سازماندهی می‌پرداخت. برنامه مطالعاتی و تئوریک زندان را سرسامان می‌داد و ارتباطات لازم را برقرار می‌کرد. از این نظر تغییر دادن زندان او هر چند مشکلات جدیدی برای او و رفقای هم‌بندش در آن لحظه بوجود می‌آورد ولی در عین حال کمک می‌کرد که مشکلات موجود در محیط جدید در زندان جدید حل شود.

او حدود بیست کتاب و مقاله در زندان نوشت همچنین در طول دو سالی که در زندان قم بود توانست بیش از صد تابلوی ارزنده نقاشی بکشد. همچنین داستان مصور "بابک و مازیار" از کارهای زندان قم اوست. آثاری چون "طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژیک جنبش انقلابی ایران (سیاسی و اقتصادی)"، "تاریخ وقایع سی ساله ایران" که همه در زندان نوشته شده است در جهت تدوین استراتژی عمومی انقلاب رهائی بخش ایران می‌باشد. همچنین کتاب "نبرد با دیکتاتوری..." را در سال ۵۲ در زندان نوشت و در آن بقیه از صفحه ۱۵

نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام

بقیه از صفحه ۱۴

گرفت مکتبی‌ها نیز عقاید و افکار خود را جمع‌بندی و دقیقاً تعریف نموده و رفتارشان در چارچوب عصمت تحت نظارت قرار می‌گرفت و امام پس از تضمین لازم و تطبیق با اصول و احکام مسلم اسلام سند سفید مهر تساوی مکتب آن‌ها با اسلام را به دستشان می‌دادند و سپس ایرادگیرندگان را ملعون و مرتد اعلام می‌فرمودند شاید اشکال چندان بیار نمی‌آورد اما آن‌ها که احیاناً عدم توافق با این‌ها ابراز می‌دارند بیشتر به دلیل احساس عدم انطباق اعمالشان با اسلام و افراط و انحراف‌ها می‌باشد. در ادوار گذشته تاریخ همیشه سو استفاده از اختلاف دیانت با سیاست در امور اجرایی حکومت وسیله‌ی شیطانی و حشمتانکی بود ماست

که سلاطین جور با همدستی غاصبین معاند بر مستضعفین ناس و بر چهره‌ی تابناک توحید وارد ساخته جهل و ظلم را حاکم می‌نمودند.

با امید چاره‌اندیشی خداپسندانه‌ی عاجل، باردیگر سلامتی و محبوبیت و عزت رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی را در تعلق و توجه به عموم ملت ایران و ایجاد محیط عدالت و امنیت از درگاه سبحان مسئلت می‌نمایم و از گستاخی صادقانه که در راه رضای خدا و خواست خلق مرتکب شده‌ام پوزش می‌طلبم.

و کذکک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیدا مهدی بازرگان
۱۶ خرداد ۱۳۶۰

چه کسی بر لبه پرتگاه قرار دارد...

اما به پایان این انحصارطلبی، اگر اجازه‌ی حیات و گسترش بیابدو در مقابل اراده‌ی خلق قرار نگیرد - هیچ مطلبی نمی‌گوید. تجارب زندگی ویژه دبیراویل به او آموخته است که با روش‌های "سنجیده" و "عاقلانه" - که عملکرد او در ۲ سال گذشته این کلمات را "دنباله‌روی" و "تسلیم" معنی کرده است عدل این انحصار - طلبان را به دست آورد و از این طریق است که گمان می‌کند سرانجام انحصارطلبان از حصارهای تنگ خود بیرون آمده از اعمال ضد دمکراتیک دست برمی‌دارند.

اما در این باره نیز بگذاریم همان دانشمند بلند- آوازه‌ی دبیراویل، ر. اولیانفسکی وی را تکان دهد، از خواب عمیق فصلی‌اش بیدار سازد و به او تجربه‌ی واقعی زندگی بیاموزد:

"البته اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که پدیده‌ی "وقفه" در دموکراسی ملی، یک پدیده‌ی سطحی است که دارای مفاهیم مهم سیاسی

نبوده و به آسانی رفع خواهد شد. تکرار می‌کنیم که این از خصلت دوگانه‌ی توده‌های غیر پرولتری زحمتکش ناشی می‌شود و این دوگانگی (اگر به حال خود رها شود) در یک دوران کوتاه تاریخی قابل رفع نیست. "وقفه و در نیمه راه ماندگی" که مورد بحث ماست به مبارزه‌ی عمومی سوسیالیسم واقعا موجود و دموکراسی ملی علیه امپریالیسم، زیان وارد می‌سازد... این "وقفه‌ها" رهبران کشورهای را که سابقا به راه سمت‌گیری سوسیالیستی می‌رفتند... منطقا به سوی سیاستی ضد ملی سوق می‌دهد خشم و نفرت نیروهای واقعا دموکراتیک انقلابی و توده‌های وسیع و همه‌ی محافل ضد امپریالیستی (البته به استثنای رهبران حزب توده) را برمی‌انگیزد. "وقفه"، و در نیمه راه ماندن و "از نیمه‌راه بازگشتن" دموکراسی ملی بالاخره به سازش با امپریالیسم و خیانت ملی منجر می‌شود، تجربه‌ی زندگی بر این گواهی می‌دهد." (مسائل معاصر آسیا و آفریقا،

بقیه از صفحه ۱۳

ر. اولیانفسکی ص ۵۹)

از هر سو که بنگریم، معلوم می‌شود که دفاع رهبران حزب توده‌ی ایران از خردم- بورژوازی انحصار طلب حاکم بر ایران و سعی در "عادی نمایاندن" پدیده‌ی "وقفه" در دموکراسی ملی و "انحصار - طلبی" از سوی حاکمیت، به وسیله‌ی این رهبران، هیچ محمل و توجیه و تطبیق عینی و ذهنی نداشته، جدا با مارکسیسم و با تجارب جنبش- های ملی معاصر برخورد پیدا می‌کند. این دفاع، فقط وجه دیگری از خصائص مشهور رهبران حزب توده‌ی ایران را عریان می‌سازد که همان ستایش و دنباله‌روی آنان از حاکمیت و جست‌وجوی نکات مثبت برای همکاری وسیع‌تر با "دولت" است. و این نیز پرتگاه دیگری است که رهبران حزب توده‌ی ایران از سال‌ها قبل در آن سرنگون شده‌اند و دیده نمی‌شود که کوششی برای نجات خویش از عمق آن به کار برند.



بررسی لایحه قصاص (۲) بقیما از صفحه ۸

اصل بنیادی "قصاص" در نظرگاه قرآن

می‌کند، "حقوق قبائلی" زانقض و "حقوق افراد" را جایگزین آن می‌کند به این ترتیب صرف نظر از ارزشهای قانونی این تغییر و جلوگیری از گسترش کشتار و خونریزی، ضربه‌ی کاری و ماهرانمای به سنت‌های ارتجاعی قبیلای و بنیان‌های قومی و خونی و خویشاوندی وارد می‌سازد.

قرآن در چنین مواردی که قتل و جنایت در اثر تحریک احساسات و عصبیت‌های قومی و قبیلای و عواملی از این قبیل میان دو فرد یا دو گروه برادر (که علی‌القاعده تضادهایشان بایستی به‌طور مسالمت آمیز حل شود) رخ می‌داده، به منظور پرهیزدادن از کینه‌کشی و انتقام‌جویی کور، با تکیه بر انگیزه‌های ایدئولوژیک و ضمن توجه دادن به رحمت خدا راه عفو و گذشت و تبدیل قصاص را نیز باز گذاشته و بدان تشویق نموده است:

... فمن عفی له من اخیه شی قاتلج بالکفر و اد الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمه...

بدیهی است که برخی از موارد و اشکال پیاده کردن قصاص که ضمن آیات فوق بیان شده معطوف به یک شرایط و مرحله‌ی تاریخی معین است که تنها در همان محدوده قابل اجرا بوده و با تغییر آن شرایط و مرحله نیز منتفی می‌شوند. علت وضع و تشریح این احکام به وسیله قرآن را در این رابطه باید دید که به هر حال قرآن نعتها مبشر و راهبر یک نظم اجتماعی منطبق با توحید در تمام ادوار تاریخی می‌باشد، بلکه در همان مرحله‌ی نزول خود نیز پایه‌گذار یک مناسبات اجتماعی نوین بوده و لذا ضرورتا می‌بایستی در مسیر استقرار این نظام با مسائل خاص جامعه آن روز برخورد کند و براساس دیدگاهها و اصول محکم خود، رهنمودها و احکام متناسبی را برای حل مسائل مبتلا به جامعه ارائه دهد. به عبارت دیگر اصول محکم قرآن و اسلام، در قلمرو تاریخی پیدایش خود نیز می‌بایستی در قالب شیوه‌ها و اشکال معینی پیاده می‌شدند لذا برخی از این احکام و رهنمودها که ناظر

بر "شیوه" و "شکل" اجرای اصول کلی مزبور هستند، مربوط به همان شرایط بوده و یا در محدوده‌ی یک دوره‌ی تاریخی معین معتبر می‌باشند، که طبعاً با انقضاء آن شرایط و در خارج از محدوده‌ی فوق، منتفی و منسوخ می‌شوند (۶) کما اینکه قرآن در همان سوره‌ی مائده پس از آنکه به ذکر شکل و نحوه‌ی پیاده‌کردن قصاص در جامعه‌ی بنی اسرائیل می‌پردازد (و کتباً علیهم فیها ان النفس بالنفس...) بلافاصله در چند آیه بعد تأکید می‌کند که: "الکل جعلنا منکم شرعاً و منهاجا" یعنی: "برای هر یک از شما شریعت و راه و روش بخصوصی را (متناسب با مقتضیات اجتماعی و تاریخی) قرار دادیم" که گویای همان قاعده فوق یعنی تبمیت شیوه‌ها و اشکال از شرایط است.

بنابراین در رابطه با مساله قصاص نیز ضمن تأکید بر مطلب فوق (که تنها در گذار یک تلقی دینامیک از قرآن و احکام اسلام قابل فهم است) و با توجه به شرایط متغیر و تحول یابنده جامعه بشری، عنصر هدایت‌کننده‌ی که رهبری جامعه را عهده‌دار شده بایستی همگام با تحولات جامعه و ظهور مقتضیات و مصالح جدید اجتماعی، اصل محکم و ثابت مزبور را در قالب اشکال و شیوه‌های متناسب پیاده کرده و رهنمودها، ضوابط و دستورالعمل‌های لازم را (چه در حیطه‌ی نظری و چه در قلمرو عمل) استنتاج نماید.

البته روشن است که پیدا کردن و پیاده کردن این اشکال امر بسیار مهم و پیچیده‌ای است، و به توانائی‌ها، و صلاحیت‌های فراوانی در زمینه‌ی مسائل اجتماعی و اقتصادی و حقوقی و... نیاز دارد، مفهوم واقعی "اجتهاد" نیز در اسلام انقلابی برخوردار از همین توانائی‌ها و صلاحیت‌هاست، که البته کسب آنها علاوه بر احاطه بر اصول محکم، نیازمند داشتن آگاهی و شناخت مکفی از شرایط خاص جامعه نیز می‌باشد، که همه‌ی اینها جز با مجهز شدن به یک بینش علمی نسبت به جامعه و شرکت در عمل انقلابی امکان‌پذیر نیست.

یک مثال عینی

به عنوان مثالی برای روشن شدن مطلب فرض می‌کنیم که می‌خواهیم اصل قصاص را در شرایط کنونی جامعه خودمان پیاده کرده و اشکال متناسب را پیدا کنیم. می‌خواهیم بدانیم که به چه ترتیبی بایستی با مساله برخورد کرد. بدیهی است که نمی‌توان همان صورت و اشکالی را که برای حل مسائل جامعه قبیلای عربستان عصر برده‌داری وضع و تشریح شده‌اند عیناً و بدون هیچگونه کم و زیاد به جامعه‌ی کنونی ایران متاثر از نظام شاهنشاهی در عصر امپریالیسم، تعمیم داد. چنین کاری فی‌الواقع به معنای انکار زنده‌بودن ایدئولوژی اسلامی و نفی دینامیسم کارکرد احکام آن و همچنین نادیده گرفتن ۱۴ قرن تغییر و تحول تاریخ جامعه‌ی انسانی می‌باشد، که نشان دهنده‌ی نهایت جمود و تحجر و گذشته‌گرایی است (همان چیزی که تدوین‌کنندگان لایحه‌ی قصاص سخت بدان مبتلا هستند). بلکه برای این منظور بایستی با توجه به ضرورت‌ها و ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی مرحله‌ی حاضر و با در نظر گرفتن این که "جنایت" تنها در یک شکل ساده صورت نمی‌گیرد، اولاً اشکال و صورت‌های متفاوت جنایت را که طبعاً همگام با تغییر و پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی - اقتصادی، اشکال و تاکتیک‌های متفاوت و پیچیده‌تری به خود می‌گیرد، شناخته و براساس اصل کلی قصاص در قبال آنها موضع گرفت.

ثانیاً و مهمتر از همه با توجه به شرایط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ضد خلقی که سالهای طولانی بر میهن ما حاکم بوده، باید به بررسی علل و عوامل وزمینه‌هایی که جنایات مختلف در متن آنها واقع می‌شوند، پرداخت، و از این طریق مواردی را که جنایت فی‌الواقع به طور عمدی و آگاهانه و با انگیزه مشخص ضد مردمی صورت گرفته (و بنابراین موجب قصاص هستند)، از سایر مواردی که در آنها قتل و جرح به وسیله قربانیان نظامهای فاسد فوق و عمدتاً تحت تاثیر زمینه‌های اجتماعی و عوامل خارج از قلمرو اختیار "فردی" واقع می‌شود و از این نظر می‌توان در قیاس با جنایات ضد انقلابی، آنها را مشمول "شبه‌عمد" (۷) دانست. متعین و مشخص ساختن در این صورت خواهیم دید که اجرای احکام قصاص در جامعه‌ی ما اساساً جز دامنگیر همان واضعان و بانیان نمام جنایت پیشه شاه و جلادان دستگامسروکوب

و شکنجه او و نیز گردانندگان و عاملین چماقداری‌ها و قدارم‌کشی‌هایی که چه در رژیم شاه و چه در رژیم کنونی با حمله و هجوم‌های وحشیانه خود مردم و جوانان انقلابی را مقتول و مجروح می‌کرده و می‌کنند، نمی‌شود (صرف نظر از مسئولیت نسبی سایر مجرمین عادی که بر حسب آن مجازات آنان نیز جای خود را دارد) بلکه، در جامعه‌ی کنونی ما اساساً چنین جانیانی هستند که بایستی به حکم قرآن و به حکم هر منطق و قانون عادلانه بشری قصاص را در موردشان به اجرا درآورد. تا دیگر کسی جرات شکنجه‌کردن و به گلوله بستن فرزندان خلق را پیدا نکند، تا دیگر کسی به فکر سر و دست شکستن و چشم از حدقه بیرون درآوردن نیفتد تا دیگر شکنجه‌گرها حساب کار خود و قصاص و مجازاتی هم که در انتظارشان هست بکنند. تا دیگر چماقدارها میدان راترک گویند، تا دیگر...

البته تردیدی نیست که در مورد حالت دوم یعنی قتل و جرح‌های عادی و غیرسیاسی نیز نمی‌توان به طور مطلق منکر مسئولیت و اختیار فردی شد، بلکه مسئولیت فرد نیز به طور نسبی و به درجه‌ی آگاهی‌اش، جای خود را دارد، و به همین جهت هم بایستی براساس قوانین جزائی اسلام و با در نظر گرفتن مجموعه‌ی شرایط و عوامل جبری و اختیاری مساله، مقررات حقوقی و مجازات متناسب را استخراج نموده و به اجرا درآورد. لیکن نکته‌ی مهم در رابطه با این قبیل موارد، این است که جرائم مزبور اساساً دارای زمینه‌ی اجتماعی بوده و به همان نسبت خارج از حیطه‌ی مقدرات فردی می‌باشند. درست مثل این که شخصی به منطقه و بازدهای وارد شود طبیعی است که در این منطقه زمینه برای و با گرفتن او فراهم است. مگر این که با

پاورقی‌ها:

۶ - برای توضیح بیشتر در این باره، می‌توان کتاب "دینامیسم قرآن" را مطالعه نمود.
۷ - همانطور که می‌دانیم "قصد" شرط نخست و اصلی اینجاب قصاص می‌باشد. بدین معنی که قصاص تنها در مورد کسانی که به طور عمد و آگاهانه و با قصد و غرض معین دست به جنایت می‌زنند، مصداق پیدا می‌کند و در غیر این مورد، یعنی در حالاتی که قتل و یا ایجاد ضرب و جرح جنبه‌ی خطا و تصادف و یا حتی "شبه‌عمد" باشد، قصاص مورد پیدانمی‌کند

تجهیزات بهداشتی لازم خود را از بیماری محوم بدارد. از اینرو حتماً بایستی بین قربانیان نظام فاسد طاغوتی و سلطه‌ی امپریالیسم که عموماً از طبقات محروم و فقیر اجتماع بوده و اکثراً به علت فقدان یک تربیت سالم و ابتلا به انواع بیماری‌های عصبی و روانی ناشی از فقر و بیگاری و محرومیت و به خاطر مسائلی چون اختلافات مالی و خانوادگی و یا مسائل ناموسی و... دست به قتل و جرح می‌زنند، با پایه گذاران نظام جنایت و آنهایی که اصلاً زندگی و حرفه‌شان جنایتکاری است و بدان افتخار هم می‌کنند، تفاوت قائل شد. لیکن آنهایی که از مساله‌ی جنایت یک درک سطحی و قشری دارند و ضمناً منافقان هم چنین اقتضا می‌کند که خود را به تجاهل زده و وارد عمق آن نشوند (ترکیبی از جهل و غرض ورزی)، پیوسته سعی می‌نمایند که با تعبیر غیرواقعی از مفهوم کلی "جنایت"، جنایات ضد انقلابی را عمداً نادیده گرفته و یا مرزهای تفاوت ماهوی آنها را با قتل و جرح‌های عادی (که دارای تظاهر و نمود مشابه هستند) مخدوش نمایند، و بدین وسیله امر را بر آذهان مشتبه سازند و این همان داستان لایحه‌ی قصاص و تدوین‌کنندگان آن است. لایحه‌ی که ظاهراً و اساساً برای مجازات قاتلین و ضاربین و متجاوزان به جان مردم تدوین گردیده، اما بعداً خواهیم دید که مساله قصاص در آن به گونه‌ی مطرح شده و در شکل و قالبی ریخته شده که تنها کسانی که در جامعه کنونی ایران مشمول آن نمی‌شوند همان جانیان واقعی و سفاکانی هستند که جنایت را پیشه خود ساخته و چه در رژیم شاه و چه در رژیم جدید دهها تن از پاكترین و باارزش‌ترین انسانهای مبارز و مجاهد این میهن را عمدی و آگاهانه کشته و صدها

این مساله در عین حال مبین یک دیدگاه توحیدی نسبت به عملکردهای انسان می‌باشد که بر حسب آن انسان به عنوان یک وجود مختار صاحب عمل خویش بوده، و در برابر هر انحراف و تجاوزی که در حیطه‌ی آگاهی‌اش قرار دارد، مسئول است. تأکید روی قید "عمد" همچنین نشان دهنده‌ی روح حاکم بر قوانین قضائی اسلام می‌باشد که در برخورد با جرائم پیوسته به مقصود و "انگیزه‌ی" جرم (و در اینجا جنایت) توجه دارد و به مجازات نیز از همین زاویه می‌نگرد.

بقیه از صفحه ۷

مجاهد کبیر رضائی

* در تابستان ۴۹ در یک گروه ۴ نفری از برادران مجاهد عازم اردوگاه‌های انقلاب فلسطین در اردن شد.

* در سپتامبر ۱۹۷۰ (شهریور ۴۹) به دنبال یورش صهیونیست‌ها و مزدوران ملک حسن به اردوگاه‌های فلسطینی رضا دوشادوش فدائیان فلسطین به نبرد با مزدوران امپریالیزم پرداخت.

* در زمستان ۴۹ مخفیانه به ایران بازگشت و در اواخر همین سال به دلیل شایستگی‌ها و صلاحیت‌هایی که کسب کرده بود به عضویت کادر رهبری سازمان درآمد.

* در ضربه‌ی اول شهریور ۵۰ رضا نیز دستگیر شد.

* سه ماه بعد از دستگیری یعنی در سوم آذر، طی یک برنامه‌ی دقیق و از پیش طرح‌ریزی شده رضا توانست از چنگ مزدوران ساواک فرار کرده و به صفوف برادران و خواهران مجاهدش در بیرون از زندان بپیوندد.

* در فاصله‌ی آذر ۵۰ تا لحظه‌ی شهادت رضا به سازماندهی و آموزش اعضاء سازمان پرداخته و علاوه بر بازسازی سازمان رهبری، طراحی و هدایت بسیاری از

عملیات نظامی را نیز بر عهده داشت.

* یکی از افتخارآمیزترین و گرانبهارترین ابتکارهای رضا طراحی آرم "سازمان مجاهدین خلق ایران" از جانب وی می‌باشد.

* جسارت و شهامت انقلابی رضا که جلوه‌ای از پاکناختگی او بود چه در جریان فرار و چه بعدها در جریان چندین برخورد مسلحانه با مزدوران بارز و چشمگیر بود.

* رضا در نیمه شب ۲۵ خرداد ۵۲ طی یک درگیری مسلحانه با مزدوران ساواک به شهادت رسید. شهادت رضا بیشتر ناشی از یک تصادف بود تا پی‌گیری مشخص پلیس.

* او در آخرین نبرد نیز به مقاومتی دلیرانه دست یازید. با وجود این که در اثر پرتش از طبقه‌ی دوم خانهای که مورد حمله قرار گرفته بود پایش مضروب شده بود با این همه نبرد او با انبوه مزدوران ساواک حدود ۲ ساعت بطول انجامید و تا آخرین گلوله‌ی سلاحش از انقلاب و از خلق دفاع کرد و قهرمانانه به شهادت رسید.

یادش گرامی و راهش جاودان باد

نهضت سربداران خراسان

کینه‌ی متولیان رسمی مذهب روبرو گردید بطوریکه به قول نویسنده‌ی "زبده التواریخ"، "جماعتی از فقها، او را از نشستن در مسجد منع می‌کردند و او به سخن ایشان التفات نمی‌نمود... اکثری از فقها نوشتند که این نامشروع است و چون بر نامشروع اصرار نماید و به نصیحت منجزر نشود، بکشند... فقها قصد خون شیخ خلیفه می‌کردند و می‌گفتند او مبتدع و کشتنی است... و عاقبت نیز به توطئه‌ی فقهای سبزوار، شیخ را در سحرگاه روز ۲۲ ربیع‌الاول سال ۷۳۶ از ستون مسجد حلق‌آویز کردند و به شهادت رساندند.

پس از شهادت شیخ خلیفه شاگرد و جانشین وی شیخ حسن جوری، شبانه از سبزوار گریخت و در نیشابور بطور مخفی به تبلیغ افکار شورشی در میان ستمدیدگان شهر و روستا پرداخت. این بار نیز "فقیهان" به کمک امیران شتافتند و بنا به نوشته‌ی "روضالصفاء" به امیر ارغونشاه گفتند که "شیخ حسن جوری مردی فتنه‌انگیز است و... داعیه‌ی خروج دارد."

اما علیرغم تمام توطئه - چینی‌ها و سرکوب‌های پیاپی،

"ما سربدار می‌دهیم..."

دوازدهم شعبان سال ۷۳۷ هجری قمری، با ظن این فریاد در دهکده‌ی باشتین از توابع بیهق، جنبش نهفته‌ی آشکار گشت که از سالیان دراز، با سلطه‌ی ایلغاران ستمکار مغول و فتوادل‌های غارتگر وابسته، در دل توده‌های محروم روستائی نطفه بسته بود.

توده‌های بپا خاسته‌ای که بی‌باکانه سرخود را به دار می‌دادند و کاخ متجاوزین مغول و اربابان غارتگر را به لرزه می‌انداختند مرید و پیرو روستازاده‌ی شوریده‌ای بودند به نام "شیخ حسن جوری" شیخ حسن شاگرد و مرید واعظ شهیدی بود از مازنداران به نام "شیخ خلیفه" که در اواخر حکومت ابوسعید، ایلخان مغول زندگی می‌کرد.

شیخ خلیفه که از محرومیت توده‌های روستائی رنج می‌برد و از سازش و سکوت متولیان رسمی مذهب در مقابل اربابان و غارتگران مغول به تنگ آمده بود، به زودی از مذهب امیران و ایلغاران برید و به توده‌ها روی آورد و در میان آنان به تبلیغ اسلام راستین و انقلابی پرداخت.

این حرکت او با خشم و

نهضت سربداران خراسان به پشتوانه‌ی روستائیان محروم و ستمدیده و با استفاده از شکاف و ضعف در دستگاه امیران و اربابان، توانست بقایای حکومت هلاکوتیان و جانشینان تجاوزگر چنگیز را براندازد و به عنوان عظیم‌ترین نهضت مرفعی خاورمیانه در قرن چهاردهم میلادی تاثیر فراوانی در رشد و اعتلای جنبش‌های روستائی دیگر در مازندران، گیلان، کرمان، آذربایجان و... بگذارد.

حاکمیت سربداران، زنجیر اسارت توده‌های محروم روستائی را در این منطقه گشود و بار سنگین استثمار فتوادل‌ی و ایلغار مغولی را، به میزان زیادی از دوش آنان برداشت.

البته تضاد و درگیری بین دو جناح راست و چپ جنبش، در دوران ۵۰ ساله‌ی حرکت سربداران به چشم می‌خورد و عاقبت نیز با حاکمیت جناح راست و خودفروختگی آن به تیمور لنگ فاتح آسیای میانه، دوران کوتاه آزادی زحمتکشان به سر آمد و باز هم طاعون سیاه تهاجم بیگانه، این بار به دست لشکریان تیمور، حیات خلق‌های ستمدیده‌ی این میهن را به تاراج برد.

خاطره شهید فدائی خلق امیر پرویز پویان و

همرزمان شهیدش گرامی باد

و خون کشیدند و آنگاه عاشقانه مرگ سرخ را پذیرا شدند و به پیمان خونینشان با خلق وفا کردند پویان بی‌شک یکی از چهره‌های درخشان مبارزات مسلحانه‌ی خلق است. او که سالیان دراز در آغوش گرم مبارزه پرورده شده بود عاقبت با یاری فدائیان شهید احمد - زاده و مفتاحی و... در پایم گذاری چریک‌های فدائی خلق نقش تعیین کننده و بسزائی ایفا کرد.

پویان چریکی اندیشمند راهگشا و بی‌باک بود. "بازگشت به ناکجاآباد" و "ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و رد تئوری بقاء" دو اثر باقیمانده از اوست فدائی شهید اسکندر صادقی نژاد کارگر جوشکار و دبیر سندیکای فلزکاران ایران بود و در جریان درگیری نیروی هوایی مسئولیت خانه‌ی تیمی و

ماه خونین خرداد یادآور عزم و ایثار و جانبازی دلیران فدائی خلق نیز می‌باشد. همان عزیزانی که در تاریخ - ترین دوران سیاه اختناق سد ضخیم سکون و بی‌عملی را شکستند و با عزم استوار و رزم انقلابی خود، زنده بودن یک خلق را در صحنه‌های پرشور پیکار به نمایش گذاشتند.

سوم همین ماه سالروز شهادت قهرمانانه‌ی بنیانگذاران و کادرهای اصلی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، فدائیان دلیر پرویز پویان، اسکندر صادقی نژاد و رحمت - الله پیروندیری است. سال ۱۳۵۰ در چنین روزی طی یک درگیری نابرابر در منطقه‌ی نیروی هوایی، آنان دلیرانه در مقابل یورش مزدوران شاه‌خائن ایستادگی کردند و مأموران خودفروخته‌ی ساواک را به خاک

ابورتونیسیم، دست تکی به سوی ارتجاع دراز کنند و در تاراج دستاوردهای انقلاب سهیم گردند.

اما اگر هستی و به تبع آن تاریخ‌ناسان حق است و غایت شکوهمندی را دنبال می‌کند، بی‌شک تمام خورشوق‌های ابورتونیسیتی نادمین "اکثریت" نمی‌تواند بر چهره‌ی تابناک پویان‌ها و احمد زاده‌ها و صادقی نژادها و... گرد تیره‌گی بنشانند.

خون پاک این دلاوران خلق، بی‌گمان در رگ‌های زنان و مردان وفاداری جاری خواهد شد که راه "فدائی" را در مبارزه‌ی اصولی با امپریالیسم و ارتجاع و ابورتونیسیم و تا تحقق جامعه‌ای آزاد، مستقل و عاری از ستم و استثمار دنبال می‌کنند.

بجاست در اینجا از سایر شهیدان خردادماه فدائی خلق و منجمه شهیدان دلاور خسرو ترکل، حسین سلاحی و مینا طالب‌زاده یاد کنیم. تمامی این عزیزان با ایثار خون پاک خود مرز بین خلق و ضد خلق، انقلاب و ضد انقلاب، انقلاب و ابورتونیسیم را محکم‌تر و استوارتر کردند و به یاری اندیشه و سلاح خود افسون تسلیم و سازش و بی‌عملی را - که جریان مبارزه را به رکود کشانده بود - باطل نمودند.

بعد از انقلاب نه تنها مرتجعین حاکم تلاش کرده‌اند که خون و رنج آنان را نظیر هزاران شهید دیگر خلق، پایمال یکه‌تازی‌های خود کنند بلکه برخی بازماندگان ناخلفشان نیز به خون و راه آنان خیانت کردند تا غرق در منجلاب

فرماندهی عملیات در مقابل پلیس را به عهده داشت. او در آن روز پایداری، تمام کینه و نفرت طبقاتیش را در آتش سلاحش نهاد و با آن سینه‌ی مزدوران سرمایه‌داری جهان - خوار را از هم درید و عاقبت نیز در راه آرمان زحمتکشان خود را فدا کرد.

نهم خرداد نیز سالروز شهادت چهره‌ی درخشان دیگری از سازمان چریک‌های فدائی خلق است. بهروز دهقانی نویسنده‌ی انقلابی و یار و همکار معلم روستازادگان ستمدیده صمد بهرنگی، سال ۱۳۵۰ در چنین روزی به دست شکنجه‌گران رژیم شاه به شهادت رسید و برگی دیگر بر افتخارات خلق و سنگ و رسوائی مزدوران امپریالیسم افزود.

درباره

روشهای خیانت بار اپورتوننیستی

تناقض گوئی و فراموشکاری عمدی،

معمولی ترین روش اپورتوننیستی



بقیه از صفحه ۶

و تمجیدهای کذائی آن نیز در شماره‌های گذشته سخن گفته‌ایم. بنا بر این بعنوان نمونه‌ای دیگر از فراموش‌کاری‌های اپورتوننیستی خوبست مستقیماً به سراغ نقل قول‌هایی از پرسش و پاسخ برویم:

توضیح اینکه در آن تاریخ (پائیز ۵۸) حزب توده سازمان‌های مورد نظر خود برای جبهه‌ی متحد خلق را مطابق حساب‌های آن روزش گروه‌بندی می‌کند و می‌نویسد:

"به این ترتیب ما معتقدیم که در شرایط کنونی این نیروها در عمل نزدیکترین متحدین حزب توده‌ی ایران هستند. در میان این سازمان‌ها، سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های نزدیک به آن در یک سو و حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر قرار گرفته‌اند.

به نظر حزب ما هویت سیاسی و اجتماعی گروه اول نظیر سازمان مجاهدین خلق و گروه‌ها و سازمان‌های نزدیک به آن مشخص است و صرف نظر از این یا آن موضع‌گیری و یا برخورد سیاسی می‌توان به طور کلی آن‌ها را در جبهه‌ی مشخص ضد امپریالیستی یا سمت‌گیری قاطعانه علیه امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم جبهه‌ی مشخص علیه بازماندگان رژیم سرنگون شده، جبهه‌ی مشخص برای به دست آوردن و تأمین آزادی‌های دموکراتیک و بالاخره جبهه‌ی مشخصی در جهت دفاع از منافع و خواست‌های خلق‌های زحمتکش و ستمکش ایران با ماهیت روشن و بدون ابهام اسلامی قرار دارد...

اکنون یک بار دیگر آن پیام شادباش و این "بزرگترین، عمیق‌ترین، خطرناک‌ترین" نمز منحرف کننده! انقلاب را با هم مقایسه کنید تا عمق سفلگی اپورتوننیستی نهفته در صادرکنندگان آنها برایتان روشن شود. که باید پرسید آقایان طی این مدت دولت موقت عوض شده و تغییر ماهیت داده یا شما؟ لیکن پاسخ این است که هیچ‌کدام! فقط قدری زمان گذشته تا ماهیت اپورتوننیسم در چنین تناقض-گوئی‌ها و فراموش‌کاری‌های عمدی بر ملا شود.

گردد و منحرف ساختن انقلاب از هدف‌های اصلی ضد-امپریالیستی و مردمی‌اش گام گذاشت و برای نیل به این هدف، تا ملاقات با برژسکی، از توطئه‌گران اصلی علیه انقلاب ایران، پیش رفت. این جریان در حقیقت بزرگترین، عمیق-ترین، خطرناک‌ترین "جابجائی" انقلابی در میدان نبرد انقلابی میهن ما بود...

اکنون یک بار دیگر آن پیام شادباش و این "بزرگترین، عمیق‌ترین، خطرناک‌ترین" نمز منحرف کننده! انقلاب را با هم مقایسه کنید تا عمق سفلگی اپورتوننیستی نهفته در صادرکنندگان آنها برایتان روشن شود. که باید پرسید آقایان طی این مدت دولت موقت عوض شده و تغییر ماهیت داده یا شما؟ لیکن پاسخ این است که هیچ‌کدام! فقط قدری زمان گذشته تا ماهیت اپورتوننیسم در چنین تناقض-گوئی‌ها و فراموش‌کاری‌های عمدی بر ملا شود.

جستجوی موضع‌گیری

نسبت به

حزب جمهوری

و

مجاهدین خلق

تلاش مذبحانه‌ی حزب توده برای در یک جوال ریختن مجاهدین و ضدانقلاب نیازی به تذکر و نمونه‌آوردن ندارد. هر کس با افاضات ۷-۸ ماه اخیر حزب مردم فروش درباره‌ی مجاهدین آشنائی داشته باشد بخوبی می‌داند که حزب توده با چه مزدیگری قصد دارد همه دعاوی انقلابی ما را با مواضع ضدانقلابیونی نظیر اویسی و پالیزبان و امپریالیسم آمریکا یک گاسه کند. از روابط حزب توده و موضع‌گیری‌های اخیرش در قبال حزب جمهوری و تعریف

دیگری نمی‌توان دیکتاتوری و وابستگی از یک طرف و مجیزگوئی حزب توده از طرف دیگر را مانع‌الجمع ندانست!

بست‌گیری موضع‌گیری

در برابر دولت موقت

(مهندسین بازرگان)

به یاد داریم که در همان فردای انقلاب مجاهدین حساب خود را با دولت موقت درست روشن نموده و آن را از همان آغاز کار از خصیصه‌ی انقلابی بری دانسته و ضمن طرح ۴ مورد اساسی صراحتاً اعلام نمودند که اگر این موارد عملی نشود (شورها-انحلال ارتش شاه-دادگاه‌های خلق و ایجاد نکردن هیچ‌گونه تضییقات برای انقلابیون پیشتاز) امپریالیسم همچنان در ایران پیوسته حاضر و ناظر بر جا خواهد ماند.

لیکن در همان ایام حزب توده که جبهه‌ی متحد خلق با اشتراک "لیبرال‌ها" را پیشنهاد می‌داد (سند مربوطه قبلاً در مجاهد منتشر شده) در پیام شادباش به دولت موقت نوشت: "...مسئله امپریالیست‌ها به سرگردگی جنایت‌گاران آمریکائی، تمام نیروی اهریمنی و همه‌ی دست‌نشاندها خود یعنی آن گری‌هایی را که از ترس و برای به گمین نشستن علیه جنبش امروز گریه‌ی عابد شده‌اند، بگاز خواهد انداخت تا مانند شیلی در لحظه‌ی حساس، ضربه‌ی هلاکت باری به دولت انقلابی جوان ایران (دولت موقت) وارد سازد..." ولی یکسال و اندی پس از سقوط دولت بازرگان کمیته‌ی مرکزی حزب توده در دی‌ماه ۵۹ در روزنامه‌اش می‌نویسد:

"... بورژوازی لیبرال، برخلاف امیدسازمان مجاهدین خلق "به توجهات آقای بازرگان، از همان آغاز در جهت ترمز

چنین پدیده‌ای مشاهده نشده است.

۱۰/بهمن ۵۸ (کیانوری - پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۷)

اکنون به استناد فرمایشات دبیر اول حزب توده بایستی از آقایان پرسید: راستی آقایان اکنون آیا آن "امر محال و غیر ممکن" ممکن شده؟! یا شما به سنت قدیم اپورتوننیستی مرزهای یک "غیرممکن" دیگر را در نور دیده و آن را "ممکن" ساخته‌اید؟ البته حالا بهتر می‌توان فهمید که چرا رهبری مجاهدین در قبال تقاضاهای مکرر حزب توده برای گفتگو و ملاقات و ... ضمن شرایط دهگانه‌ای که برای اجابت خواسته‌ی آقایان قرار داده بود، یکی هم این بود که آقایان مشخص کنند که به کدام "اصل" و پرنسیپی که "قابل‌نقض" نباشد معتقدند! برآستی وقتی محالات و غیر ممکن‌ها به این سرعت "ممکن" می‌شوند، درایت رهبری مجاهدین در این مورد واقع‌گرایانه نیست؟

البته فرضیه‌ی دیگری را نیز بدلیل اینکه "دولت وابسته به امپریالیسم در شرایط ایران، تنها می‌تواند یک دولت دیکتاتوری باشد" نیز می‌توان مطرح نمود، بخصوص که چه ضمن ماجراهائی از قبیل آزاد کردن گروگان‌های جاسوس و چه پس از آن روند رو به رشد سازشکاری‌ها و وابستگی‌های خیانت‌بار را نیز برای العین دیدیم. و آن فرضیه این است که از آنجا که در اوج‌گیری دیکتاتوری در ایران هیچ عقل سلیمی تردید ندارد، یا امپریالیسم باید به گفته‌ی نخست‌وزیر به اصطلاح مکتبی! آب "توبه" به سرش ریخته باشد و یا اینکه حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر! به ترتیبی با امپریالیست‌ها ... کنار آمده باشد! (و یا امپریالیسم در داخل ایشان کناره‌ای! بدست آورده باشد) و الا به هیچ صورت

قرار می‌گیرد، حکم فرماست. (کیانوری - پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۵ و ۶) در اینجا باز هم باید از آقایان پرسید که طی این مدت شما عوض شده‌اید "یا ترکیب رهبری و سیاست حزب جمهوری؟" که باز هم جواب روشن است: هیچکدام! فقط قدری زمان لازم بود تا ماهیت اپورتوننیسم در برخورد با واقعیات سرسخت دنیای خارج از ذهن بوضوح بر ملا شود.

دست‌گیری موضع‌گیری

نسبت به

حزب دمکرات

کردستان

این مطلب که حزب توده پیوسته و با اصرار تمام سعی دارد رهبری حزب دمکرات کردستان را "باند ضدانقلابی" و "جیره‌خوار سیا و ناتو..." معرفی کند بر هیچ‌کس پوشیده نیست، جالب این است که این موضع‌گیری خیانت‌بار و دغلکارانه‌ی حزب توده تاکنون بر هیچ سند و مدرکی نیز استوار نبوده و تنها خشم بیش از پیش مردم کردستان را باعث شده‌است. لیکن در این مورد نیز اگر پرونده‌های فراموشکاری اپورتوننیستی را کنار بزنیم واقعیات‌های بسیار تلخی بر ملا می‌شود. توجه کنید:

"... ما معتقدیم که حزب دمکرات کردستان و سایر نیروهای مترقی خلق کرد، می‌بایست بیدرتنگ در برابر جریانات پایه موضع‌گیری درست می‌گردند..."

(کیانوری - پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۱۵) پس تا اینجا معلوم می‌شود که حزب دمکرات کردستان بهر حال یک حزب مترقی است. و البته معلوم است که به هیچ حزب و رهبری مترقی وصله‌ی سیا و ساواک و موساد علی‌القاعده نمی‌چسبد. به همین دلیل حزب توده قبل از این نیز صراحتاً گفته بود:

"ما هرگز سازمان چریک‌های فدائی خلق و حزب دمکرات کردستان را عامل سیاندانست‌هایم اما با صراحت تمام گفته‌ایم که امپریالیسم، سیا و ساواک و موساد در کردستان توطئه می‌کنند و می‌کوشند تا مانع از آن شوند که خط فاصل میان آنها و نیروهای خلق، که دارای خواست‌های قانونی است روشن شود."

(کیانوری - پرسش و پاسخ ۳، صفحه ۲۶) حتی در مورد شخصی دکتر بقیده در صفحه ۲۰

"... ولی بررسی ترکیب رهبری و سیاست حزب (جمهوری) نشان می‌دهد که در این حزب هنوز یکپارچگی سیاسی اپاتولوژیک - اجتماعی به وجود نیامده و بیشتر در صدد جمع کردن هرچه بیشتر هواداران است. به همین جهت هم در بسیاری از موارد در سیاست این حزب نسبت به همه‌ی مسائل اجتماعی - اقتصادی - امنیتی سیاست داخلی، سیاست خارجی، حقوق مردم، سنت - گیری‌هایی که با محسوی اصیل انقلاب اسلامی در تناقض جدی

درباره

روشهای خیانت بار اپورتونیستی

تناقض گوئی و فراموشکاری عمدی،

معمولی ترین روش اپورتونیستی

بقیه از صفحه ۱۹



(مانند راپرت اطلاع ضدانقلاب از رامپهائی مجاهدین) از "لندن" رسیده بود!؟

رابعا - اگر حزب دمکرات فی الواقع یک حزب است، علی القاعده باید تماس و پول گرفتن از ناتو لاقبل با اطلاع و تصویب دستگاههای رهبری کنندهی حزب دمکرات صورت گرفته باشد. ممکن است ببوسیم که چرا نوک تیز حملهی شما مستقیما علیه شخص دکتر قاسملو است؟! و از این کار چه هدفی را تعقیب می کنید؟ و اصولا مگر حزب به اصطلاح مارکسیست - لنینیست طراز نوین! نیز به شیوهی سرمایه داران و احزاب سرمایه داری فردگرا است که چه در مورد مصدق فقید و چه در مورد مجاهدین و چه در مورد دمکرات کردستان نوک تیز حمله را متوجهی افراد و شخصیت های بخصوص می کند؟

و البته ما سیاست "لجن" مالی از راس و برگردان چماقدارانهی حزب جمهوری وار آن را که همانا شعار "مرگ بر رهبران" زنده باد هواداران باشد، نیز فراموش نمی کنیم.

خامسا - راستی چه ارتباطی میان "عدم آمادگی" برای پذیرش سمت گیری حزب توده های و وحدت سازمانی با شما از یک طرف و "ضدانقلاب" و "عامل بعث و امپریالیسم" و ... خوانده شدن یک فرد یا حزب توسط شما از طرف دیگر وجود دارد؟

آخر شما تا دیروز، موقعی که هنوز از حزب دمکرات و دکتر قاسملو به کلی قطع امید نکرده بودید، حتی به زبان خاص خودتان بر اینکه ارتجاع حاکم بر ایران می خواست مسالهی کردستان را تماما در مسالهی "ضدانقلاب" خلاصه کند ایراد می گرفتید و می نوشتید:

"... مسئلهی کردستان مسئلهی امروز و دیروز و بیست سالو سی سال قبل نیست، بلکه مسئلهای است دارای ریشه های عمیق تاریخی و از احتیاجات مبرم توده های

(مردم شماره ۴۳۵) و کسی نیست که از آقایان بی پرسد:

اولا - چرا کسی را که "مدت هاست"، حتی قبل از آمدن به ایران نیز "روابط مشکوکی با ضدانقلاب" داشته سرفوق افشاء نکردید و تا قبل از اعلام عدم "آمادگی" برای پیوستن به سمت گیری های عمده و اذعام سازمانی با حزب طراز نوین! او را مترقی نامیده و گفتید که هیچ "مدرک مستقیمی" از او ندارید!؟

ثانیا - ممکن است بگوئید در آن ایامی که بسیاری از مبارزین دیگر ایرانی نیز علیه رژیم شاه در عراق فعالیت داشتند، به فرض اینکه قاسملو با رهبران وقت عراق دیدار و مذاکره کرده باشد، آیا همچون شما با "تیمور بختیار" نیز مذاکره و دیدار داشته است!؟ (البته ما فراموش نمی کنیم که در آن ایام حزب توده با شدت و حدت به مجیزگوئی و تائید و تمجید رهبران بعث و تائید جبهه های واحد آنها با حزب کمونیست عراق اشتغال داشته است)

ثالثا - چرا مدارک پول گرفتن دکتر قاسملو از ناتو امثالهم را برای اطلاع همه ی مردم و نیروهای انقلابی ایران افشاء نمی کنید؟ و راستی آیا گزارش مربوطه در این مورد نیز

سیاسی و گام گذاردن در راه وحدت سازمانی دو حزب (حزب توده و حزب دمکرات کردستان) با کمال تأسف ما به نتیجهای نرسید"

(مردم شماره ۵۲) بنا بر این از وقتی که "با کمال تأسف"! معلوم می شود که حزب دمکرات و شخص دکتر قاسملو حاضر به معامله با حزب طراز نوین! و یکی کردن سمت گیری های عمده ی سیاسی و گام گذاشتن در راه وحدت سازمانی نبوده و با پرهیز از آن گونه "آمادگی" های نوع "اکثریت" بر سر شرافت سیاسی و سازمانی خود و خلقشان پایدارند، ورق بر می گردد. بخصوص که رهبری حزب دمکرات نیز در نامه ی جوابیمای به حزب توده، رهبران حزب را "خائن به تاریخ" و مردم ایران خوانده است. از این تاریخ به بعد حزب توده که دیگر (همچون نمونه ی مجاهدین) از بوی کباب! ناامید شده در نهایت صداقت! (و البته در عین فراموشکاری) هرآنچه را در چنته دارد به سر حزب دمکرات و شخص دکتر قاسملو می ریزد.

"قاسملو مدت هاست که در ارتباط با امپریالیزم آمریکا، آلمان غربی، ناتو و بعث عراق به این نقش شوم خویش عمل می کند. هلند به نمایندگی از ناتو و بودجه ی آن ۹ میلیون دلار برای "زادای خلق کرد" و "احقاق حقوق آنان" در اختیار او قرار داده است"

(مردم شماره ۲۷۸) "قاسملو کیست؟" عبدالرحمن قاسملو، پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد قاسملو پیش از آمدن به ایران و در دورانی که در مهاجرت می زیست روابط مشکوکی با ضدانقلاب در چکسلواکی برقرار کرد و حتی چند بار به عراق مسافرت کرد و با رهبران بعث عراق دیدار و مذاکره کرد"

قاسملو و اتهاماتی که در تبلیغات رایج متوجهی ایشان بوده تا "مردم" شماره ۶۳ نظر حزب توده به این ترتیب بوده است:

"... در مورد شخص قاسملو، ما در مورد اشخاص، تا مدرک مستقیمی نداشته باشیم چیزی نمی توانیم بگوئیم" (کیانوری - کنفرانس مطبوعاتی مردم شماره ۶۳) در مورد آیت الله عزالدین حسینی نیز حزب توده در تاریخ ۸ فروردین ۵۸ حصول توافق با آیت الله طالقانی رابه ایشان تبریک گفته است:

"... ما به همه ی مبارزین انقلابی و بویژه آیت الله طالقانی و آیت الله عزالدین حسینی که توانستند بر سر این مسائل به توافق برسند تبریک می گوئیم..."

ولی مهم تر از همه ی این مسائل برای حزب توده از آغاز این بودماست که آیا بلائی را که بر نهادمین موسرم به اکثریت آورد، در مورد حزب دمکرات کردستان نیز عملی است یا خیر؟ توجه کنید:

"... حزب توده ی ایران همیشه هوادار وحدت سیاسی و سازمانی کلیه ی نیروهای بوده و هست که صرف نظر از وابستگی به خلق های گوناگون در سراسر ایران، هوادار راه طبقه ی کارگر، آماده برای شرکت در حزب طراز نوین طبقه ی کارگرند... (که معلوم است منظور حضرات از این حزب طراز نوین کسی جز خودشان نیست)... محتوای اساسی... این بود که در سراسر ایران حزب فراگیر طبقه ی کارگر با نام حزب توده ی ایران باشد و در آذربایجان و کردستان سازمان های ایالتی حزب توده ایران با نام فرقه ی دمکرات کردستان و حزب دمکرات کردستان فعالیت کنند... تمام کوشش ما برای یکی کردن سمت گیری های عمده در عمل

وسیع خلق کرد سرچشمه می گیرد. بسیاری از ناظران بر حوادث در این نظر متفق القولند که مسئله ی کردستان به مراتب عمیق تر از آن است که بتوان علت آن را تنها با تاثیر تحریکات ضدانقلاب توضیح داد..."

(اعلامیه کمیته ی مرکزی ۶/شهریورماه/۱۳۵۸) لیکن همین که دیدید که از حزب دمکرات کردستان نیز (جز ایادی خودتان) چیزی نماند هر چه گوشخراشتر فریاد زدید که:

"البته قاسملو گری نیست او عامل بعث عراق و امپریالیسم آمریکاست که آگاهانه برای تامین منافع ویژه ی اربابان سرمایه و جنایت کاران انحصارات بین المللی، به حزب توده ی ایران، اردوگاه سوسیالیسم و انقلاب ایران و دست آوردهای آن نغرت می ورزند..."

(مردم - شماره ۲۱۵ ص ۲۲) سادسا - چگونه است که وقتی که دکتر قاسملو اتهام اعزام هیاتی برای خرید اسلحه از شوروی را تکذیب نمود، آن را باور کردید و نوشتید:

"عبدالرحمن قاسملو، از جانب حزب دمکرات کردستان ایران طی تلگرامی به روزنامه ها که رونوشت آن برای نام "مردم" نیز ارسال شده است، ادعای ابوشریف فرماندهی عملیاتی سپاه پاسداران را در مورد این که از جانب عبدالرحمن قاسملو هیاتی برای خرید اسلحه به مسکو اعزام شده است، تکذیب کرده و آن را کذب محض خوانده است..."

(مردم - شماره ۲۱۱) ولی همین که نوبت به تکذیب اتهامات وارده از جانب خود شما (که حزب دمکرات را به ارتباط با ناتو و امپریالیسم و صهیونیسم و... متهم کردید) رسید، دیگر گوشتان هیچ بدهار نبود!؟

ملاحظه می شود که بنا به سنت استوار تاریخ اپورتونیست ها نیز مانند تمام دروغگویان حرفه ای "کم حافظه اند!" (ادامه دارد)

اینها ۲۵ میلیارد تومن با دشمنای ایرلندی ها معامله کردن! آخه چه جوری میشه، آدم هم از ایرلندی ها بر علیه انگلیسی ها حمایت بکنه، هم ۲۵ میلیارد تومن پول بی زبونو بده دست انگلیسی ها؟! الحق که شما درست گفتین کار اینها، مثل همون کوسه و ریش پهن می مونه! و بعد در حالی که می خندیدند، آن دو نفر از بلیط فروش شرکت واحد خداحافظی کردند و رفتند.

کوسه و ریش پهن!

بقیه از صفحه ۵

من نمی دونم برنامه ی اینها چیه، اما میشد لاقل توی مجلس بگن، یکی بره به کار این بنده های خداریسیدگی بکنه. آخه اینها که خودشون، این همه درد دارن، شما دیگه درد اضافه بدلتشون ندارین، جواب خدا رو چی می خواین بدین؟ آقای روزنامه خوان، وقتی متوجه شد که مرد بلیط فروش، حرف های آنها را شنیده، رو کرد به او و گفت:

- نه برادر، حرف های اینها را بشنو، باور نکن، این آقای رفسنجانی، جانی نمی خوابه که آب بره زیرش! حمایت اینها، از بابی ساندز هم الکی بود. چون مایه که نمی خواست مایه اش فقط حرف بود، اگه یادت باشه، همان روزهایی که بابی ساندز توی ایرلند می مرد،

بقیه از صفحه ۲۱

ابداعات گوناگون مرتجعین در چپاول اموال مستضعفین

الناگری "مجاهد"
وزارت غارتگریهای
دولت ایران
سازمان مستضعفین (۷)



وقتی "حاجی مصطفی رنجبر" می خواهد اموال مستضعفین بزنقره های رنگ، گولر دار و شیشه رنگی، بارادیو پخش و... سوار شود، چرا مردم باید بهایش را بپردازند؟

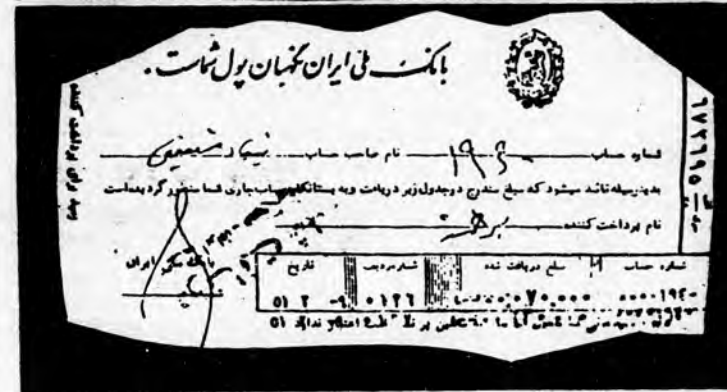
کیم که امثال حاجی برهمند نتوانستند از آنها هم چشم بپوشند. چون ایشان مطمئنا این نصیحت "بزرگان قوم" را شنیده اند که: "گاو بکش، گنجشک هزارش یک من است" ولی به هر حال برای اینکه کلکسیون اعمال مشعش ایشان کامل شود این دو سند را هم می آوریم:

اما این حاج مصطفی رنجبر کیست که مستحق ۷۰ هزار تومان تخفیف از اموال مستضعفین گشته تا بنز ۲۸۰ نقره ای رنگ... سوار شود، سواالی است که برای ما هم بدون پاسخ مانده است. از دله دزدی های کوچک دیگر صرف نظر می کنیم. فقط نمی توانیم تعجب خود را از سوء استفاده های کوچکی پنهان

فروش دارائی های مستضعفین در واحدهای دیگر بنیاد

بله! حاجی برهمند یک موتور چهار سیلندر، آن هم از نوع درباری و سلطنتی اش را به قیمت ۷۰۰۰ تومان خریده اند و حتما چون دزدی بسیار ناقابل بوده است، کوچکترین عذاب وجدانی نیز برای ایشان به همراه نداشته است.

شماره	شرح	مبلغ	تاریخ
۱۵	موتور چهار سیلندر...	۱۱۰۰۰	۱۳۴۳/۴
۱۵	موتور چهار سیلندر...	۷۰۰	۱۳۴۳/۴
۴	موتور چهار سیلندر...	۱۹۷۸۷۵	۱۳۴۳/۴
۱۱۸	موتور چهار سیلندر...	۷۰۰۰۰	۱۳۴۳/۴



این دو سند نشان می دهد که حاجی برهمند، سرپرست قسمت فروش بنیاد، یک موتور ۴ سیلندر سلطنتی را در ازای مبلغ ۷۰۰۰ تومان به اصطلاح خریده است.

به غیر از اموالی که از منازل طاغوتیان به همان شیوه های که گفته شد، جمع آوری و به فروش می رسد، در بقیه واحدهای بنیاد، نظیر واحد کشاورزی و... که محصولاتی برای فروش داشتند نیز وضع به همین منوال بود و چون بنا را بر ذکر نمونه وار غارتگری ها گذاشته ایم، از ذکر آنها خودداری می کنیم رسوائی غارتگریهایی که در پوشش به اصطلاح معاملات صورت می گرفت، آنچنان گسترده شده بود که حتی همان هیئت بررسی کذائی نیز در آغاز کار خود در تیرماه ۵۸، طی اطلاعیه شماره ۵ خود اعلام نمود که:

هیئت منتخب امام از فروشگاه و قسمتی از انبار بنیاد دیدن کرد و پس از بررسی وضع موجود شناخت نابسامانی ها، ادامهی توقف عملیات فروش را که قبلا صادر کرده بود، ضروری تشخیص داد. این "توقف" مدت زیادی به طول نیانجامید و پس از مدتی، اعمال غارتگرانه ایشان از سر گرفته شد منتهی این بار تاراجگران بنیاد، با توسل به تجارب ارزشمندی که در این مدت اندوخته اند، سعی وافر دارند تا کمترین ردپائی از سوء استفاده هایشان به جای نماند. ولی زهی خیال باطل! درست به همان دلیل که ایشان نمی توانند دست از اعمال ننگین شان بردارند، خلق محروم نیز نمی تواند شاهد به تاراج رفتن دسترنج و پایمال شدن حقوق خویش باشد. و آیا شک دارید که چه کسی در این مصاف نهایتا برنده است؟ (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۱۷

اصل بنیادی "قصاص"...

داشته، در عین حال "رئیس" حزبی است که چماقداری های دوساله ی گذشته را رهبری و طراحی می کرده و یکی از سردمداران اصلی تمام خونریزی ها و جنایاتی که به وسیله ایادی آن صورت گرفته می باشد، به این دلیل است که می گوئیم برخورد سطحی تدوین کنندگان لایحه کذائی با مسئله "جنایت" و قصاص، علاوه بر قسریت و دکماتیسیم و کج اندیشی و... یک زمینه ی غرضورزانه و منفعت طلبانه و به قول قرآن "مرض قلب" نیز دارد چرا که گفته اند چاقوهی چو قوت دسته ی خودش را نمی برد!

(ادامه دارد)

تن دیگر را مورد شکنجه قرار داده و یا با چماق و چاقو مجروح و ناقص العضو نموده اند. البته از تدوین کنندگان لایحه ی قصاص هرگز چنین انتظاری هم نبوده و نیست که بخواهند در رابطه با چنین مواردی ماده ی قانونی و یا حکم شرعی وضع کنند چرا که فی المثل ما می دانیم کسی که امضایش را پای این لایحه نهاده، خود در مقام به اصطلاح دادستانی کل دادگاههای انقلاب، در عین حال حکم آزادی صدها تن از جانبان جلا داد ساواک رژیم شاه را امضا کرده و آنها را از قصاص فرار داده است. و یا همه می دانند که "رئیس" شورایی که تنظیم این لایحه را به عهده

سالگرد شهادت مبارز دلیر محمد بخارائی و همزمانش

کردند. همانها که بعد از انقلاب به همراه سایر مرتجعین و تسلیم طلبان، مواضع حکومتی را غصب و اشغال کردند و این بار از طریق غارت و چپاول و سرکوب خلق و کشتار انقلابیون، پرونده ی ننگین خود را سیاه تر نمودند. بی شک، همانگونه که ننگ و رسوائی اینان در پیشگاه خدا و خلق بخشوده نخواهد شد، ارج و عظمت شهیدانی که مرگ شرافتمندانه را بر ننگ تسلیم و سازش برگزیدند، نیز هرگز فراموش نخواهد شد. درود بر شهدای ۲۶ خرداد و تمامی شهیدان خلق

مزدور شاه در جلوی درب مجلس اشغال شده ی شورای ملی، بدست محمد بخارائی کشته شد. پس از این عمل محمد و بسیاری از همراهانش دستگیر و در بیداد گاه های آریامهری به محاکمه کشیده شدند. ۴ تن از اینان محکوم به اعدام شدند و در سحرگاه ۲۶ خرداد ۴۴ با آتش مزدوران شاه جلا داد به ملاقات پروردگارش شتافتند. برخی از یاران نیمه راهشان نیز سالیان بعد در زندان های آریامهری، ننگ تسلیم و سپاس گوئی شاه خائن را پذیرا شدند و به خون محمد و هزاران شهید دلاور دیگر خیانت

سحرگاه روز ۲۶ خرداد سال ۱۳۴۴ مبارزین دلاور محمد بخارائی، رضا صفارهرندی، محمد صادق امانی و مرتضی نیک نژاد در مقابل جوخه ی آتش رژیم وابسته ی شاه خائن قرار گرفتند و با شهادت خود پیمان خونینشان را وفا کردند. بخارائی و یاران شهیدش پس از سال ها مبارزات پراکنده ی سیاسی، از حدود سال ۴۰ به فعالیت منظم تر و متشکل تر بر علیه رژیم شاه روی آوردند و بخصوص در تدارک تظاهرات خونین خرداد سال ۴۲ نقش موثری داشتند. اول بهمن ماه سال ۴۳، حسنعلی منصور نخست وزیر



بقیه از صفحه ۲

۲۰۰ درصد دروغ بخاطر چه بود؟

فریب و سرکوب راه ارتجاعی خروج از بن بست

سرکوب آن‌ها گمایتک زمینه‌های تبلیغاتی آن با جدیت تمام فراهم می‌شود از مهم‌ترین حلقه‌های اقدامات انحصارطلبان و حتی خط غالب بر حرکت آن‌ها خواهد بود. اما آیا با این شیئات و با این روش‌های غیرمردمی و بلکه ضد مردمی علیه بر "بن بست" امکان پذیر خواهد بود؟ بن بست است که گفتمیم بیش از هر چیز راه‌های مردمی و واقعی می‌آید.

آیا جو و فضای گمان‌زایی با امواج

عظیم تبلیغات گزافی خود می‌سازند خواهد توانست مردم را بفریبند؟ یا این که آن‌ها بیش از همه خود را فریب می‌دهند؟ و بالاخره آیا با این جوسازی‌ها و فریبکاری‌ها و تحت تاثیر روحیه‌ی غرور و طغیان و ناسپاسی که از آن حاصل می‌شود و قهر و عصبیتی که بدان وسیله دامن زده می‌شود، توطئه‌ها و نقشه‌های طاغوتی مبنی بر نابود کردن انقلابیون و فرزندان مجاهد این خلق که با ایمان خدشه‌ناپذیر به خدا و سنن تکاملی آفرینش و

قانون‌مندی‌های تخلف‌ناپذیر و سرسخت حرکت جامعه و تاریخ جز به خلق خود نمی‌اندیشند و به غیر از راه خدا و خلق نمی‌روند، موفق خواهد شد؟ ان الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور

خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند حمایت و دفاع می‌کند، خداوند هیچ خیانتکار گردنگش و ناسپاسی را دوست نمی‌دارد. (سوره حج آیه ۳۹)

بقیه از صفحه ۲ آخر

زحمتکشان مطبوعات تجدید عهد می‌کنند که تحت هیچ شرایطی قلم را جز در خدمت خلق بکار نگیرند

در نبرد بین سرنیزه و قلم پیروزی از آن قلم است چه اراده‌ی پولادین مدافعان حق و عدالت همواره محافظ و نگهبان قلم‌های آزاد است چونان که در نبرد ما این واقعیت یک بار دیگر به اثبات رسید.

اطلاعیه

سندیکی نویسنده‌گان و خبرنگاران مطبوعات بعد از اعتصاب ۶ روزه در آخرین دوره‌ی خفقان آریامهری

"بیانیه شماره ۱۲"

ملت شریف ایران:

در این دقیق حساس که بر لحظه آن برای میهن ما سرنوشت ساز است زحمتکشان مطبوعات با این آگاهی که سقوط دولت خودگامه‌ی نظامی و لغو سانسور مطبوعات تنها مدیون مبارزات یکپارچه و بی‌امان ملت است، سپاس بی‌پایان خود را نثار خون شهدای آزاده‌ای می‌کند که علیه ظلم و فساد و استبداد و اختناق قیام کردند تا قلم‌زن‌های با شرف قادر باشند در کنار مردم بانشر آزاد خبر و اندیشه مبارزه‌ی تازه‌ای را در راه آزادی آغاز کنند.

ملت شریف ایران:

از آغاز تشکیل دولت غاصب نظامی که سراسر حیات سیاهش با قتل و کشتار و تجاوز آشکار به حقوق مردم و تحمیل اعتصاب به مطبوعات همراه بود چکمه‌پوشان ستاره بر دوش چون غلامان حلقه برگوش در خدمت استبداد علیه آزادی ملت بهاخاستند و با اشغال موسسات مطبوعاتی جمعی از نویسندگان و خبرنگاران را زندانی و گروهی را تحت تعقیب قرار دادند. با این تصور واهی که به قدرت سرنیزه اختناق را در سراسر این مرز و بوم گسترش دهند.

دشمنان آزادی در تمامی مدت حکومت منفور خود سعی کردند با حربی پوسیده‌ی دروغ‌پردازی و شاهمپراکتی و با تجهیز قلم به مزدان شرف

فروخته و آبرو باخته در صف یکپارچه‌ی مطبوعات رخنه کنند. اما کارکنان شرافتمند مطبوعات به انگای نیروی خلل‌ناپذیر ملت تا آخرین لحظاتی حیات آن حکومت دست از مبارزه برنداشتند و به اعتصاب خود به رغم همه‌ی تزییقات مادی و منوی ادامه دادند تا سرانجام قدرت ملت دشمنان آزادی را به زانو درآورد.

ملت شریف ایران:

از لحظاتی که قلم اسیر سرنیزه شد ما سوگند یاد کردیم و شرافت قلم را وثیقه نهادیم که در حکومت نظامیان به این دلیل که آزادی انسان‌ها پایمال است دست از کار بکشیم و چنین کردیم.

اکنون با توجه به نقش راهگسای مطبوعات در مبارزات ملی هم‌چنان در کنار شما قرار داریم تا در پناه دست توانای خلق مقام ولای قلم را به گونهای که خواست مردم است پاسداری کنیم و با انعکاس هر چه وسیع‌تر رویدادهای مملکت جهانیان را به حقایقی که در این مرز و بوم می‌گذرد واقف سازیم و بازگو کننده‌ی راستین نیردی باشیم که ملت در مسیر آن است.

ملت شریف ایران:

خون‌های زنان و مردان شهید آزادی قلم را تضمین کرد. کارگران، کارمندان و نویسندگان و خبرنگاران زحمتکش و عیارز با توجه به رسالتی که در پیشگاه ملت

دارند با صراحت اعلام می‌دارند: به این اعتبار که آزادی مطبوعات تامین است به این اعتبار که حکومت نظامی حق هیچ‌گونه مداخله‌ی را به استناد مواد ۵ و ۸ قانون به‌یادگار مانده از روزگار کلنل لیاخوف ندارد. به این اعتبار که قوه‌ی مجریه دیگر در هیچ موردی چون گذشته، مطبوعات را به انجام خواست‌های خلاف قانون و ضد مردمی مجبور نمی‌کند.

به این اعتبار که تنها مرجع رسیدگی به جرم‌های مطبوعاتی قوه قضائیه است، قلم‌ها را بار دیگر به چرخش درمی‌آورند.

کارکنان مطبوعات امیدوارند مسئولان مملکتی در هر رده و مقامی که هستند به خاطر بسپارند که تنها منشأ بدبختی‌ها در جامعه‌ی ظلم و جور، ناشی از پایمال کردن آزادی ملت از سوی حکومت است. به خاطر بسپارند که در طول تاریخ همواره استبداد را قیام مردم از پای درآورده است. به خاطر بسپارند که ستمگران همواره خود از جمله کسانی هستند که در شعله‌های آتش بیدادگری می‌سوزند و نابود می‌شوند.

به خاطر بسپارند که در نبرد بین سرنیزه و قلم پیروزی از آن قلم است چه اراده‌ی پولادین مدافعان حق و عدالت همواره محافظ و نگهبان

قلم‌های آزاد است چونان که در نبرد ما این واقعیت یکبار دیگر به اثبات رسید.

ملت شریف ایران: اینک زحمتکشان مطبوعات انجام وظیفه‌ی مقدسی را که حمایت‌های بی‌دریغ مادی و معنوی فرد فرد شیفتگان آزادی بار آنرا سنگین‌تر کرده است آغاز می‌کنند، با این تاکید که در شرایط جدید و در موقعیتی که مبارزه‌ی ملت علیه استبداد منجر به سقوط دولت نظامی و فرار خودکامگان از صحنه‌ی سیاست میهن ما شده است دیگر کمترین نشانه‌ای از تجاوز حکومت به حقوق حقه‌ی مطبوعات مشهود نگردد. و شیوه‌ی ضد انسانی گذشته در پناه قدرت ملت هرگز علیه مطبوعات به کار برده نشود.

هیات مدیره‌ی سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در شرایطی که در کنار ملت در سنگر مطبوعات با سلاح قلم در راه حقاقت ملت ناپیروزی نهائی مبارزه کنند بر این تعهد شرافت انسانی خود را وثیقه می‌گذارند.

هیات مدیره‌ی سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات به پاس حمایت‌های بی‌دریغ پیشوایان عالیقدر مذهبی، سیاسی و اجتماعی که یاران اعتصابی را راهنما بودند و به نشانه‌ی ابراز وفاداری به اراده‌ی توانای ملت اعلام می‌دارد که اعتصابیون مطبوعات هرگاه کوچک‌ترین اثری از دخالت و تجاوز حکومت به آزادی قلم که از اجزای حقوق طبیعی ملت است مشاهده کنند بی‌درنگ با استفاده از همه‌ی امکانات و شیوه‌های مبارزه فریاد اعتراض خود را به گوش جهانیان می‌رسانند. زحمتکشان مطبوعات، تجدید عهد می‌کنند در این لحظات تاریخ ساز از نیردی که ملت در مسیر آن است تحت هیچ شرایطی قلم را جز در خدمت خلق بکار نگیرند و در کنار ملت در سنگر مطبوعات با سلاح قلم در راه حقاقت ملت ناپیروزی نهائی مبارزه کنند بر این تعهد شرافت انسانی خود را وثیقه می‌گذارند.

جمعه ۱۵ دی ماه ۱۳۵۷

هیات مدیره‌ی سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات

توضیح:

به علت تراکم مطالب و محدود بودن صفحات، موزق به چاپ برخی از مقالات منجمله سلسله گزارشات مسند در مورد شکنجه و... نشدیم.

اطلاعیه‌سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بعد از اعتصاب ۶ روزه در آخرین دوره‌ی خفقان آریامهری

در آخرین ماه‌های سلطه‌ی خفقان آریامهری، به دنبال اشغال و تعطیل برخی مطبوعات توسط مزدوران مسلح شاه خائن، زحمتگشان و نویسندگان شریف و متعهد به مدت ۶ ماه دست به اعتصاب زدند و علی‌رغم تمامی فشارها، اعتصاب قهرمانانه‌ی خود را تا پیروزی کامل ادامه دادند. و در پایان پیروزمند این اعتصاب بیانیهای از سوی هیات مدیره‌ی سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات انتشار یافت که در قسمتی از این بیانیه چنین آمده بود:

"ملت شریف ایران! از لحظاتی که قلم اسیر سرنیزه شد ما سوگند یاد کردیم و شرافت قلم را وثیقه نهادیم که در حکومت نظامیان به این دلیل که آزادی انسان‌ها پایمال است دست از کار بکشیم و چنین کردیم..."

و در پایان نیز تاکید شده بود که: "زحمتگشان مطبوعات تجدید عهد می‌کنند در این لحظات تاریخ‌ساز از نبردی که ملت در مسیر آن است تحت هیچ شرایطی قلم را جز در خدمت خلق به کار نگیرند..."

به هر حال اکنون که بنا به فرموده‌ی مرتجعین حاکم و در سایه‌ی ژ-۳ و سرنیزه‌ی مزدوران مسلح آن‌ها آخرین بقایای آزادی مطبوعات از بین رفته است، لازم دیدیم که این بیانیهای مهم و تاریخی را بار دیگر در معرض دیدگان مردم و به ویژه دست‌اندرکاران مطبوعات قرار دهیم، باشد که کارکنان و نویسندگان شریف مطبوعات با رسالت‌ها و مسئولیت‌های انقلابی، مردمی و انسانی خود تجدید عهد نموده و "تحت هیچ شرایطی قلم را جز در خدمت خلق به کار نگیرند".

بقیه در صفحه ۲۳

رئیس جمهور: سرتاسر ایران باید بقیه از صفحه اول

خرداد روز رستاخیز مردم ما، شمارا به خیابان‌ها بکشاند و شمارا برانگیزانند تا بر ضد رئیس جمهور منتخب خودتان شعار بدهید و چون مردم نیامدند و این شکست آشکار را دیدند، اینک به راه دیگری رفته‌اند، به راه پرونده سازی، توقیف روزنامه‌ها و اختناق. اما مقاومت شما، این توطئه را درهم خواهد شکست. روزی که شما نرفتید، مراجعه به آراء عمومی بود و این آراء عمومی انحصارگران، زورپرستان و جانب‌داران استبداد را محکوم کرد. امروز که شما آمدید، مراجعه دیگریست به آراء عمومی که می‌گوید این نسل آگاه و بیدار است، کوفت نیست، آگاهانه تصمیم می‌گیرد و با استقامت و توانائی از تصمیم خود پیروی می‌کند. خداوند به نسل امروز پیروزی بدهد. نسلی که سدی بزرگ چون رژیم سابق را درهم شکست، سدهای کوچک را نیز می‌تواند درهم بشکند و می‌شکند من رئیس جمهوری منتخب شما در دفاع از قانون بانام قواایستاده‌ام. اجتماعات شما نباید بدون تصمیم برای عمل باشد و هر چه پیش آید. من ایستاده‌ام در کنار شما، برای آرمان‌های شما و خواهم ایستاد و یقین دارم پیروزی نزدیک است چون چاق‌دارها به این محل که دفتر هماهنگی-های شما مردم با رئیس جمهور

در این بیانیه...
نویسندگان شریف...
اعتصاب ۶ روزه...
پیروزی کامل...
هیات مدیره...
انتشار یافت...
چنین آمده بود...
ملت شریف ایران...
سوگند یاد کردیم...
شرافت قلم را...
وثیقه نهادیم...
حکومت نظامیان...
دلیل که آزادی...
انسان‌ها پایمال...
است دست از کار...
بکشیم و چنین...
کردیم...
در پایان نیز...
تاکید شده بود...
که: "زحمتگشان...
مطبوعات تجدید...
عهد می‌کنند...
در این لحظات...
تاریخ‌ساز از...
نبردی که ملت...
در مسیر آن...
است تحت هیچ...
شرایطی قلم...
را جز در خدمت...
خلق به کار...
نگیرند..."

نشریه سراسری...
سال دوم...
آذرماه ۱۳۵۱...
شماره ۲۲۲

اینک نمی‌توانند حداقل جریان مذاکرات و جلسات آن را از طریق تلویزیون به مردم نشان دهند و پخش رادیویی آن نیز (که از روی اجبار و اگرچه و برای به اصطلاح رعایت قانون اساسی صورت می‌گیرد) صرفاً از طریق موج "اف.ام" که سطح بسیار محدودی را می‌پوشاند به عمل می‌آید.

و اینک در شرایطی برگزاری انتخابات میان دوره‌ای مجلس را اعلام کرده‌اند که جامعه‌ی ما از آن امکانات و آزادی‌های ناچیز و حداقلی هم که در جریان انتخابات قبلی وجود داشت، تهی شده و کلیه آزادی‌ها! و امکانات و اختیارات در تملک انحصاری همان جناح انحصارطلب حاکم و اعوان و انصار آن می‌باشد... انواع فشار و اختناق بطور روزافزون علیه نیروهای انقلابی (و بطور کینه‌توزانه‌ای در مورد مجاهدین خلق) اعمال می‌شود. علاوه بر ممنوعیت کلیه نشریات و اعلامیه‌های مجاهدین اعضا و گادمرکزی سازمان نیز رسماً تحت تعقیب به اصطلاح دادستانی انقلاب قرار گرفته‌اند و زندانها از مجاهدین پر شده است.

نظری در چگونگی اعلام انتخابات میان دوره‌ای مجلس و زمینه‌های قبلی آن و نیز شگردهائی که در این مورد بکار رفته (منجمله حوزه‌های انتخاباتی اصلی و مهمی که در آن اعلام نشده) باز به روشنی نشان می‌دهد که این انتخابات نیز هدفی جز تکمیل آزمندی‌های قدرت پرستانه‌ی انحصارطلبان را دنبال نمی‌کند. و بدیهی است که در چنین صورتی (مضافاً بر تاثیر عملگردهای واپس‌گرایانه‌ی جناح حاکم در انتخابات قبلی و پس از آن) برای توده‌های وسیعی از مردم بخصوص اقشار آگاه‌تر جامعه نیز هیچ شور و اشتیاقی برای شرکت در چنین انتخاباتی باقی نماند. و در این صورت چنین انتخاباتی چگونه می‌تواند واجد مشروعیت مردمی تلقی شود؟

با توجه به مطالب مذکور و در فقدان حداقل شرایط لازم برای برگزاری یک انتخابات مردمی آزاد و سالم، "سازمان مجاهدین خلق ایران" دیگر لزومی برای شرکت در انتخابات میان دوره‌ای مجلس نمی‌بیند. مجاهدین خلق ایران ۵۹/دی/۲۸

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران درباره‌ی انتخابات میان دوره‌ای مجلس

این روزها مرتجعین حاکم در تکمیل سلسله اقدامات انحصارطلبانه و سرکوبگرانه‌ی خود منجمده مشغول مقدماتی برای برگزاری به اصطلاح انتخابات مرحله‌ی دوم مجلس شده‌اند. در اینجا قصد آن نداریم که به تشریح خیمه‌شب‌بازی‌ها و اقدامات غیرقانونی بسیار مضحک حضرات در رابطه با این انتخابات بپردازیم زیرا مجلسی که وظیفه‌ی جز تصویب منافع ضد مردمی حزب ارتجاعی حاکم ندارد به طریق اولی انتخابات آن هم از مشروعیتی برخوردار نیست.

در همین رابطه مجاهدین خلق ایران چندماه پیش و در اولین روزهای گدازمه‌های برگزاری انتخابات مرحله‌ی دوم به گوش می‌رسید، طی اطلاعیه‌ای عدم شرکت خود را در آن اعلام نمودند. اکنون با توجه به فعال شدن مجدد این مسأله بار دیگر اطلاعیه‌ی فوق‌الذکر را درج می‌کنیم:

دستاویز و وسیله‌ای هر چند غیر مردمی و نامشروع هم فروگذار نکردند. هنوز انواع خلاف‌کاری‌ها و تقلبات گسترده‌ای که در جریان انتخابات مجلس چه پیش از رای‌گیری، چه ضمن رای‌گیری و چه پس از آن، از جانب انحصارطلبان و ایادی و عوامل آنها اعمال شد، و صحت و مشروعیت انتخابات را مخدوش نمود از یادها نرفته است. بطوریکه دست‌اندرکاران مجبور شدند تا یک هیئت هفت نفره را برای رسیدگی به وضع انتخابات در تمامی حوزه‌های انتخاباتی تعیین نمایند اما دیدیم پیش از اینکه نتیجه‌ی به اصطلاح تحقیقات و رسیدگی‌های هیئت مذکور روشن شود مرحله‌ی دوم انتخابات نیز درست نظیر مرحله‌ی اول آن برگزار شد و البته هنوز هم که هنوز است، حتی در یک مورد هم، از رسیدگی‌ها و تحقیقات هیئت مذکور خبری نشده و ثابت شده که تعیین این هیئت هم صرفاً برای سرگرم کردن، سردواندن و خلاصه فریب مردم بوده است. نتیجه‌ی همه‌ی این خلاف‌کاری‌ها و تقلبات طبیعتاً چیزی جز ممانعت کلیه طبقات و اقشار مردم از اعمال نظر و حاکمیت بر سرنوشت خویش نبوده و حاصل آن مجلسی شده که حتی یک گاندید نیروهای انقلابی در آن حضور ندارد و بطوریکه دیدیم پس از آنکه علی‌رغم تمامی اعمال نفوذهای و تقلبات فقط یک گاندید مجاهدین به نمایندگی انتخاب شد، بالاخره با ابطال انتخابات مسجد سلیمان حتی از ورود همین یک نفر نیز به مجلس جلوگیری کردند. تمام این شگردهای واپس‌گرایانه و انحصارطلبانه، نشانگر این بود که برای انحصارطلبان حزب حاکم، حضور حتی یک نماینده‌ی انقلابی در مجلس قابل تحمل نیست. مجلسی که

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران

هموطنان مبارز و آگاه! مردم انقلابی ایران!

بطوریکه همگی بخوبی اطلاع دارید در طول دو سال گذشته، یعنی پس از پیروزی قیام شکوهمند خلقمان در ۲۲ بهمن ماه و در جریان شکل‌گیری نظام جدید، مجاهدین خلق ایران "بر اساس احساس مسئولیت انقلابی همواره کوشیدند تا از مواضع صحیح و اصولی، با انتخابات و فرآیند دوم - های مختلفی که در گذشته صورت گرفت، برخورد نموده و حتی المقدور از طریق شرکت موثر و فعال در آن، نقش خود را به عنوان یک نیروی انقلابی در پایه‌گذاری نظام جدید و نهادهای مختلف آن و پی‌ریزی یک زندگی تفاهم‌آمیز شورائی، ایفا نموده و در عین حال به سهم خود در ارتقاء عنصر انقلابی در حرکت جامعه‌مان کمک نمایند. بدین جهت در گذشته ماهواره به رعایت آزادی و سلامت و امانت در انتخابات تاکید و اصرار می‌کردیم، تا همه‌ی اقشار مردم بتوانند در فضائی مسالمت‌آمیز و تفاهم‌بار، و به دور از هرگونه جبر و اختناق و فریب و تقلب رای و نظر خود را اظهار نموده و جای شایسته‌ی خود را در پیشبرد ابداری امور جامعه احراز نمایند. لکن بطوریکه باز هم بر همگان روشن است، انحصارطلبان و قدرت‌پرستان در جهت چنگ اندازی به تمام قدرت و حاکمیت و قبضه‌ی انحصاری کلیه ارگان‌ها و نهادهای مملکت، در تمام موارد جریان امور را از مسیر صحیح و اصولی آن منحرف نموده و در جهت حاکمیت و منافع ارتجاعی و تنگ‌نظرانه‌ی خود بدان سمت دادند و در این راه از تمسک به هیچ